کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
شماره ثبت کتاب ۲۱۰۴۰۱
کتاب: جنگ مصیبت و نوحه
مؤلف

گفت روز تو [illegible] از دیر رفت
گفت [illegible] بر در کار از دیر رفت
گفت [illegible] اضطراب [illegible]
گفت [illegible] غم [illegible]
گفت [illegible]
گفت [illegible]
گفت الفقام [illegible]
گفت الفقام [illegible] طاقت از تن
گفت [illegible]
گفت [illegible]
گفت [illegible] وصل [illegible] تن
گفت [illegible]

[illegible] طاعت [illegible] حبیب
[illegible] بشمشیر [illegible]
[illegible] تعزیه دار حسینی
[illegible] کشید
[illegible] ابن زیاد
[illegible] آه افغان

توحشه در خسن بر طرف معن — سر دم بحسرت داغ تو بر دل — شیون کر تو مرغان صحرا
من رو لبوی شام غریبان — لب غمست و [illegible] — شور آمدن [illegible] طفلان

[illegible]

ای فرق الجناح غرق خون سرودم چه شد سرودم چه شد غمخوارم چه شد دلدارم چه شد

ایم کجا بوادرم چه شد

[illegible]

سرودم چه غمخوارم چه دلدارم چه

ایم کجا بوادرم چه

سرودم چه غمخوارم چه دلدارم چه

[illegible]

عزیزم پدر جان کجا رم زمان [illegible] رو ا نم

[illegible]

افتاده بهت قاسم داماد غرق خون بر سر زمان عروسی بجهان کرید

[illegible]

[illegible]

[illegible] قامت رعنای تو دارد لب

[illegible] تو دارد لب

[illegible] دل بکف [illegible]

چشم بد دور از این نرگس [illegible] حیف [illegible]

مادرت [illegible] مادر [illegible]

بخدا دل بکف آوردن ما [illegible] لب

میرود از برم ای سرو روان [illegible] که تو دارد لب

[illegible] قد بالا که تو دارد لب

نوحه

[illegible]

ای یادگار [illegible] زینب

عباس [illegible]

[illegible] نور بصر زینب

در خاک [illegible]

تا سایه [illegible]

بعد از تو بغارت [illegible] زینب

[illegible] زینب

7

نوحه

[illegible]

[illegible] عالم [illegible]

[illegible]

6

[illegible]

روز عاشورا است ماه ماتم آمد

وقت شادی رفت هنگام غم آمد

[illegible]

عالم پر از شور و شین است

ماتم خسرو دین شهزاده حسین است

الفلک داد الفلک

صد داد بیداد الفلک

مصطفی بنهاده سر بر زانوی غم

[illegible]

عالم پر از شور و شین است

ماتم خسرو دین شهزاده حسین است

الفلک داد الفلک

صد داد بیداد الفلک

دست عباس علی [illegible] علم دارد
قطع گشته از بدن وای در بیابان [illegible]

با کر علی اصغر وای از دم پیکان
ما در [illegible] وای [illegible]

[illegible] وای [illegible]

لولاک لما خلقت الافلاک [illegible]
یا رسول الله

[illegible]

مناجات

[illegible] ای [illegible]
زبنده عرض مطالب ز حاضران امینی بذات وصف جلال جمالت ای الله
امید هست شود تیر بر نشانه قرین بحق ما صلی [illegible]
چهل نفر چه بگویند در دعا امینی
قبول درگه حق [illegible] بیقینی

بجاه قدر علی [illegible]
بحق [illegible]
[illegible]

نوحه [illegible]

[illegible] وای [illegible]
[illegible] یا [illegible] کرده فدا [illegible]

ز روی خاک برادر [illegible]
[illegible] این [illegible] من [illegible]

[illegible] جفا [illegible] من [illegible] وای [illegible]
[illegible] آید مادر من [illegible] وای [illegible]

[illegible] وای [illegible]

در غم آن مصطفی وای دیده گریان است
ما در [illegible] وای [illegible] است

نوحه [illegible]

[illegible] وای [illegible] جسم [illegible]

بگیرم نقد جانست
کم من باک است
زهر مال دنیا

[illegible] وای [illegible] است
[illegible] در بیابان است

حدیث

نقل کرده اند که در طرف هندستان یک ولایتی هست
که اسم او اصبهان اباد است شخصی در آن ولایت عزیز نام
داشت در ده روز محرم از هر سال برپا میکرد چنین اتفاق
افتاد که محرم نزدیک شد آن شخص نگاه کرد دید که چیزی
بدست ندارد در آن وقت داخل خانه خود شد محزون و غمگین
نشسته و شروع کرده بگریه در آن وقت زنش پرسید که چرا
گریه میکنی گفت ای زن چرا گریه نکنم که ایام محرم نزدیک است
چیزی بدست ندارم که تعزیه آن حضرت را برپا کنم ای عزیزان
اما آن دوستدار امام حسین علیه السلام پسری داشتند در مکتب [illegible]
گفت ای مرد چه شود که پسر خود را ببری در بازار بفروشی خرج
تعزیه آن حضرت بکنی زن لطف مرد گفت ای زن بلکه پسر ما [illegible]

17

در آن وقت پسر اما در آنجا گفت گو بودند ناگاه پسر از
مکتب خانه آمد همینکه داخل خانه شد دید که پدر و مادر
هر دو محزون و غمگین نشسته اند و گریه میکنند اسم آن پسر ابراهیم بود
ابراهیم عرض کرد ای پدر جان و ای مادر جان چرا غمگین و محزون
نشسته اید آیا کمار چه رو داده است پدر ابراهیم فرمودند
ای ابراهیم هر سال تعزیه امام را برپا میکردیم امسال چیزی بدست
نداریم که صرف خرج تعزیه نماییم از آن جهت غم و الم داریم
اما ای عزیزان ابراهیم عرض کرد که ای پدر جان هزار جان من فدای
فرزند فاطمه باشد مرا ببرید بازار بفروشید خرج تعزیه امام کنید
آن شخص [illegible] فرزند دلبند خود را [illegible]

عزیز نام رو بزن صفر کرد گفت ای زن بیا که فرزند تو ابراهیم
چون صفر را در راه آلایش خود نموده الحال چشم های او را سرمه
بکش و کاکل های او را شانه کن و لباس فاخر به پوشان
القصه مادرش ابراهیم فرزند صفر را آرایش نموده بخدمت
پدرش حاضر کرد در آنوقت پدرش ابراهیم را دست های او را
علام وار بسته ریسمانی بگردن او کرده کشان کشان به بازار
در آورد در میان بازار میگردانید و میگفت اینغلام را میفروشم
ناگاه دید از یکطرف چهار سوی بازار یکه سوار نقاب دار پیدا شد
همینکه بنزدیک آن شخص رسید و پرسید که ای شخص اینغلام را
چرا میفروشی آن شخص گفت ای جوان من تعزیه دار جناب
امام

امام حسین علیه بودم اما امسال خرجی ندارم اینغلام را از جهت آن
میفروشم که خرج تعزیه ان کنم آن سوار نقاب دار گفت
ای شخص روزی چند خرج میکنی عزیز نام گفت ای جوان
هر روز مبلغ یک تومان خرج تعزیه آقای من است آن جوان
نقاب دار دست به بغل خود کرده و کیسه سر بمهر در آورد
بدست آن شخص داد القصه ریسمان غلام بنمک که در دست
داشت بدست آن جوان نقاب دار داد آنا بازگردید و به خانه خود
آمده و آن پول را شمرد کرده تومان هست میباشد ای یاران
ابراهیم میگوید همینکه از پدر خود جدا گشتم و در راه رفتم
دیدم آن جوان نقاب دار مرا در بغل گرفت در آغوش کشید

در روی من بوسید و گفت ای پسر برو که چشم مادر
و پدر تو در راه است آن پسر گفت ای آقا تو مرا اگر فته بودی
که خدمت شما را بکنم معلوم است پشیمان گردیده آن جوان گفت
نقاب دار گفت مگر مرا نمیشناسی منم آقای تو و مولای تو
امام حسینم که مرا بعد از کربلا بخنجر بلا کشته کردند الحال برو
پدر و مادرت از من سلام برسان و بگو که تعزیه من هر سال
خرج بکنید و فراموش نکنند که تعزیه دار را ایشان را
قبول کردم پس در آنوقت پسر گریه کنان بخانه خود آمده
چون پدر پسر صفر را دید گفت ای پسر مگر آقای تو پشیمان شده است
آن پسر داخل حوالی شده دست های صفر را بر سر زد گفت
خاک

خاکی بر سر ما باد ای پدر جان چون منع و ندانستیم مگر او در اشتباه خفی
آن آقای من و مولای من امام حسین بود مرا مرخص نموده گفت
برو دعای مرا به پدر و مادرت برسان و بگو که تعزیه من را ترک نکنند
پس پدر و مادر ابراهیم گریه بسیار کردند و تا در حیات بودند
ترک تعزیه دار امام حسین علیه نمیکردند و نعم هر سالی بر پا میداشتند

حدیث خواب دیدن زنی که فاطمه زهرا را فاطمه زهرا

مرویست که ضعیفه زماحیه نام که از اهل مدینه بود
شبی در خواب دید که خاتون قیامت مادر حساب
امت و محیط گوهر امامت فاطمه زهرا گریان مانند
مصیبت زده کان دستهای میبارک را تا مرفق بالا کرده
و با حوریان مشغول تعزیه داری اند زماحیه
میگوید که من یکی از حوریان پرسیدم آیا غرایب

کیست که خاتون قیامت بتعزیهٔ او مشغولست ان
حور بی جواب داد که شیخ نجم الدین تعزیه دار امام
مظلوم غریب امام حسین ع بولا امروز فوت شده
برای او دختر رسول خدا صلعم تعزیه دارد زیراچه
میکوید که هنوز تاب نیاوردم پیش رفتم و عرض کردم
که ای مه برج رسالت وای کوهر برج عصمت فدای تو
شوم این شخص در چه مرتبه است و از کجا باین مرتبه
رسیده است که جناب شما بعزای او مشغول شده اید دیدم
که جناب فاطمهٔ زهرا فرمود که ای بندهٔ خدا تو چه میدانی
که عزاداران فرزندم در نزد ما اهل بیت چه قدر
مرتبه دارند هرکاه ایشان باین عدم استطاعت
عمر خود را صرف بتعزیه داری فرزندم حسین کرده
باشند من چکونه در تعزیهٔ ایشان کوتاهی کنم
وجزای

وجزای خیر بایشان نرسانم ای برادران خردمند
کسی هست که خبر خود را از خسران و سعی خود را از زیان
بشناسد میتوان این همه نفع و سعادت را بیک قطره
آب چشم بخرد آیا میتوان دایم در فکر خانهٔ فانی
دنیا بود و سرای باقی عقبی را باندک مایه ضایع کذا
شت ای عزیز من برای سفر دو روزهٔ دنیا لازمهٔ تدارک
هر چیز و سفر آخرت را فراموش کردهٔ ای دوستان
خدا میدانید که رفع تشنکی قیامت را از دیدهٔ پر آب
یک حسینی کافیست ای نکو سرو بیست که چون روز قیامت
شود جهنم را برای عذاب عاصیان بنوعی داخل محشر
کنند که ملاحظهٔ ان آتش و زبانهای سوزان اهل حشر افتد
که تمام مردم مضطرب و سراسیمه کردند در آن وقت شفیع
روز جزا جناب محمد المصطفی صلعم برای امت خود مضطرب

بکنار جهنم آید و کوید که ای جهنم قسم میدهم ترا بحق
کسی که در دنیا خمس با آل من و اولاد من داده اند
و محبت بذریهٔ من کرده اند که دور شو که امت من تاب
دیدن ترا ندارند جهنم دور نشود و پیش اید باز ان
حضرت میفرماید که ای جهنم قسم میدهم ترا بحق ان
کسی که زکوة داده اند و صلهٔ رحم کرده اند که دور شو
جهنم دور نشود در خروش آید باز انجناب میفرماید
که ای جهنم قسم میدهم ترا بحق ان کسی که حج کرده اند
و شبها نافله برخواسته اند دور شو جهنم باز دور نشود
و زبانه کشید و نعره برزد آن حضرت مضطرب شود
در آن وقت ان حضرت بالهام ربانی میفرماید
که ای جهنم قسم میدهم ترا بان اشکهای که در تعزیهٔ
فرزندم حسین جاری شده که هول خود را از امتان
من دور

من دور شو کن انکاه جهنم ساکن میشود هفتاد
ساله راه دور میشود ای کریه کنندکان بر امام
حسین کریه کنید و از خواب غفلت بیدار شوید این در
بر قیمت خود را ارزان مفروشید و قدر انرا بدانید
ای دوستان حدیث ثواب کریه زیاده از انست
که تحریر و تقریر نتوان کرد ده درخانه اگر کسی است
بکحرف بس است ه بنا بشنو از برکت جناب امام حسین
مروست که یکی از مرغهای حیف الود که از کربلا آمده
بودند هر یکی از نخلستان سر بیرون کردند و یکی از ان مر
غها بنخلستان مدینه نشست و خود از بال او خون
بچکید و با آواز حزین مینالید و ان نخلستان
از یهودی بود و ان یهودی را دو دختر بود
بجفع اول بزرکوار مالیدند و هر کدام بیکی ...

ای عزیزان مقربیم و در جاییست که امام حسین ع کو شهید کردند از مرغان جند ای پرینبال خونالود

نشان در کمال استقلال میخر امید بیهودی از آن
سرو باغ خوشنودی بپرسید که ای گل دستهٔ چمن اقبال
مراد درین بوستان دختر علیله ابوآیا تر از آن خبری
هست بنمی دانم چه بر سر او آمده است آن دختر چمن کل
چندان گفت ای بیدرجان منم آن دختر بیمار زار و شیدا
منم پرورده دوش کنارت منم آن عاجز بیدست و پای
که تو هر یک نیمی بردم بجایی محبت سعی خود در کار منه
کرد خرامان نواخوان در چمن کرد همای دولتم
افکنده سایه وزان سایه شدم اقبال پایه دلم
زین مرغ دید الجیز میخواست شنیدم سلیمان
با مسیحاست بیهودی از کلمات دو دختر متعجب
شد و کیفیت حال تو سؤال کرد دختر صورت
حال تو بازگفت هر دو باتفاق بپای الله درخت
رفتند

از چشم کور و از دست یا مفلوج و با نوع مرضها
مبتلا بود و باید رسانم آن دو دختر علیله تو به آن بوستان
برده بود و خود بجهت بهمین رسیدن رفته بود
و بانه کشت و او درآن آفتاب بر سر دو دختر
نیامد آن دو دختر آفتاب تنها دلون بوستان
مانده بود و او تو خواب نیمروزی ناگاه از شاخ در
ختی آواز حزینی از مرغ غم کینی بگوش آن دو دختر
رسید آن مرغ مینالید دختر هم با آن مرغ همزبان
شده و میگفت ای حزین کو یا توهم از آشیان دور
در چمنی از فراقت دوری از عیش بلجو رنجی
ظاهر از دیدن احباب چشم بسته منی گر فراق
روی دوست دیده با کوری چه منی باز کو در دل
دلبر الطایر هم درد منی درچمن اندازی شور نواخوانی

رفتند بیهودی نظر کرد مرغی بخون آلوده دید
که از خیر کشته و از تیر الم باش شکسته سرو
بز زیر بال ملال کشیده چون بسمل در غبار ملال
طپیده رو بمرغ کرد و بزبان حال بپرسید
اندرین بستان تو ای مرغ نواخوان کیستی
راست گو بهر خدا مرغ سلیمان نیستی
طایر قدسی درین جا یا تو روح الامینی مرغ
امینی تو یا جبرئیل رب العالمینی از نگاه خون با
لب میبرد هوش از سرم وز تف سوزان آهست
خون زند جوش از تنم این چه خون باشد که گلگون
میچکد از بال تو من بقربان تو و این خون این
احوال تو هر و بیستا که آن مرغ با صد خدا بزبان

ناگاه قطره از خون بال آن مرغ همایون فال بر چشم
آن دو دختر چکیده در حال دیده او بینا شد دو دختر
به بالا نگاه کرد آن مرغ را دید چشم دیگر او پیش پرده بود
بقطره دیگر چشم دیگرش روشن شد در سر نگاه کرد
آن طایر خون آلوده را دید بالکل بر سر شاخی نشسته
و این قطرات شفابخش از خون بال اوست آن دختر
یک یک اعضای معلول خود را بر زیر بال آن مسیح
فلک اقبال میکشید از هر قطره دوایی و از هر رشح
شفایی میدید و از برکت سرور شهیدان چنان شدن
که علتی در اعضای ایشان باقی نمانده بود خوب شد العزیز
چون صبح شد بیهودی بباغ آمد رفت و از هر طرف تحقیق
آن علیله میکرد ناگاه چشم آن بیهودی بر رعنا
دختر افتاد که چون مثل بر زیبایان دلون ارم

فصیح گفت من شکسته بال از تیر جفایم بهلول مرغ
نامه آور دولت بلایم ای بهلول ما نده ام از دولت و
کین چرخ در دام بلا قاصدم سوی مدینه از دیار
کربلا کربلا دانی چه باشد بار تخت شاه دین
جلوه گاه تشنه لب فرزند خیر المرسلین ای بهلول
شد حسین فرزند پیغمبر شهید در زمین از کینه و
قوم یزید خون او باشد که رنگین کرده بالم ای بهلول
نیست قدرت بیش از این اندر مقام ای بهلول
العزیزان چون بهلول این سخنان از آن مرغ
شنید با خود گفت اگر جد حسین برحق پیغمبر بود
اینگونه معجزه از خون او ظاهر نمیشد پس رو بکربلا
کرده بزبان حال میگفت من ندانستم ترا قدر

جلالت یا حسین

جلالت یا حسین جد تو باشد نبی ختم رسالت
میر بی بیرم در هوای کفر عمر یا امام بسته بودم
دل برایشان من بدین ناتمام بیحت خون تو
ای شه گشته بند کردم میکشد از ورطهٔ عصیان
بکوی ایمنم مرغ از کوی تو ام بید اشد نبیم ای ... نم
من ز دین خود بری گشتم ترا گیرم گواه میر بیرم
در کشش ایمان به بال دین تو من فدای دین
تو قربان ایمنی تو پس بهلول کلمهٔ
طیبهٔ شهادتین گفت و از روی اخلاص
مسلمان شد مسلمان شدن بهلول یحیای
مرویست که چون اهل بیت از کوفه بشام غم
انجام میبردند تا بشهر دیگر کوهی رسیدند

که در آنجا خانهٔ بهلول بود که صاحب آن خانه بود
یحیا میگفتند یحیا با مردم خود باستقبال آن اسیران
امد انگاه یحیا در آن اسیران نگاه کرد و آن سرها
مشاهده مینمود ناگاه چشمش بر سر امام مظلوم
رخیس دید مانند خورشید تابان زخمی کرده سر
اندر گریبان چنان خسته زجور ایام گشته
که از درد او گشته عاجز طبیبان بغیر از اسیران
بکس رو نکردی همین آشنا بود بر آن غریبان
الشیعیان یحیا دید که لبهای آن سر و ... میجنبید
پیش رفتم گوش دادم شنیدم که آن سر مبارک
این ایه میخواند که وسیعلم الذین ظلموا ای
منقلب ینقلبون یحیا میگوید از مشاهدهٔ
آن حال متعجب شدم و سؤال کردم که سر از

کیست

کیست گفتند از حسین ابن ابی طالب است یحیا
گفت پدرش را دانستم مادرش که بود گفتند
فاطمهٔ زهرا دختر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم است
بهلول گفت ای گروه دین جد او برحق که حسین
بر حق نیز از و یزید بیزار است پس کلمهٔ شهادت
گفت و عمامهٔ بدو مصری از سر برداشت پاره
پاره کرد و با اهل حرم داد و جامهٔ خز که پوشیده بود
بنزد امام زین العابدین ع فرستاد و با هزار
درهم زر که این بود در ما یحتاج خود صرف کنید
و جماعتی که موکل آن سرها بودند نهیب بر یحیا
زدند که این چه کار است میکنی دشمنان یزید را
حمایت میکنی از نزد این سرها دور شو و الا اگر
سر ترا از تن برداریم یحیا از ذوق محبت آل

پس حضرت فرمود من اجابت شما کردم شما هم نیز
اجابت من کنید ایشان را بخانه برد و فرمود بجاریه
هر چه برای مهمان عزیز ذخیره کرده حاضر کن و ایشان را
ضیافت کرده و انعامات فرمود و روانه کرد

اخلاق دیگر مرویست که چون امام مظلوم را در دشت
کربلا شهید کردند بر پشت مبارک او پینه تازه پیدا
دیدند سبب او را از جناب امام زین العابدین
پرسیدند فرمود پدر بزرگوارم انبان طعام را
بدوش مبارک خود میگرفت و شبها از برای
بیوه زنان و یتیمان و غریبان می برد
و به مسکینان میرسانید پشت
مبارکش پینه کرده بود

آل عبا بر دلش نقش بست و زود بجا دامان خود
کرد و فرمود تا شمشیر او را بیاوردند به یکطرف
تکبیر گویان بر ایشان حمله کرد پنج تن از ایشان را
بجهنم فرستاد عاقبت روحش به بال اقبال پرواز
کرد برش خار شهادت نشست و تربت او
بدروازه حران مشهور است او را بحیا الشهید میگویند

معجزه امام حسین مرویست که مردم کوفه بخدمت امیر المؤمنان
علی ابن ابی طالب ع آمدند و از کمی باران شکایت کردند
گفتند برای ما باران طلب کن شاه ولایت بحضرت امام
حسین ع فرمود الفرزند برخیز دعا کن تا خدا باران
عطا کند و آن حضرت برخواست و حمد و ثنای الهی
بجا آورد و بر حضرت رسول و آل او درود فرستاد
لیکن در نهایت و [illegible] فصاحت و بلاغت آنگاه فرمود
از حقیقت

از حقیقت الهی که بر این مردم کوفه طلب باران کرد هنوز
آن جناب در دعا بود که باران از آسمان فرو دوید بحقیقت
الهی و اعراب نواحی کوفه میگفتند که رود خانه ها
و بیابانها دیدیم که آب جاری بود و روی هم موج میزد

روایت کرده اند که روزی حضرت امام حسین ع
بجمعی از مسکین بگذشت که عبای خود را انداخته اند
نان خشکی در پیش داشتند و میخوردند آن جناب را
دعوت کردند حضرت از اسب فرود آمد و فرمود خدا
متکبران را دوست نمیدارد چون ایشان درخواست
نمودند که از نان ایشان تناول فرماید عذر خواه
آورد که این نان شما تصدق است و تصدق بر ما
اهل بیت حرامست والا با شما موافقت میکردم

در گریستن فاطمه زهرا از فراق پدر بزرگوار

الغرض آن معصومه دو جهان بعد از پدر بزرگ
وار هفتاد و پنج روز در حیات بود و چندان
میگریست که مردم مدینه به تنگ آمدند با
امیر المؤمنان گفتند یا علی ناله فاطمه قرار از جان
و صبر و توان ما برد و دیگر طاقت شنیدن بیقرا
ری او را نداریم او را بگو یا که در روز
گریه کند و شب آرام گیرد و یا در شب گریه کند
و یا در روز آرام گیرد که ما را هم آرامی باشد چون
شاه ولایت پیغام اهل مدینه را بفاطمه زهرا
رسانید آن مظلومه گفت یا علی مردم مدینه را
از من دعا برسان و بگو فاطمه میگوید که من بهمین
ارزانی باد که عنقریب از شما وداع خواهم کرد

سر منم سوخته خرمنم تو شما را چو نبینی ٭ بی الفت کریست
که بیهوش شد چنین بیهوش آمد امیر مومنان و دست او
گرفته و بخانه آورد و شب و روز در این کار بلا بیاد میس
آورد که حضرت رسول بخانه او میر آمد و حسنین در آ
آغوش میگرفت و از گریه نگاه نمیتوانست داشت
اما بسبب رضای امیر مومنان آهسته میر نالید و بیاد
پدر میگفت ٭ بیت ٭ ره هجران تو و در قیل ر شاخ گل بیست
ناله آهسته بود اید و بیت اشک عادتیست ٭ بار اشکم
هر دم از لخت جگر سنگ ٭ مانده ام در زیر بار ماتم
امدادنیست ٭ مرویست که بعد از جناب رسول
خدا بلال خود را از آن گفتن معاف داشت
و دلش نمیر امد که آن عندلیب گلشن توحید قدم
بگلشن سنت نهد بعد از جناب پیغمبر ص ۱۲ بر آن کسی
زرا که نه ببیند

فاطمه عرض کرد یا علی یعقوب پسر گم کرده اندوه
کمر میبست که کور شد منم چگونه از فراق چنین پدر
آرام بگیرم چه عزیزان از برای تسلی دل اهل مدینه فاطمه
چنین بیچ میبند دست حسنین را میگرفت و به بقیع
میرفت و در خانه جناب امیر المومنین برای او
ساخته بود نشست و در مفارقت پدر بزرگوار
نالم میگریست و طلب آمرزش برای شهدای
بقیع مینمود و چنان میبند چنانکه مرغ شکسته
بال باشیانه خود مراجعت میر نمود تا صبح گریه
میکرد و روزی حضرت شاه ولایت بخانه آمد و گفت
ای فاطمه امروز در مدینه از نالم تو قیامتیست اگر
خواهی من از تو راضی باشم آواز خود را بلکی
مشنوان روزها خاموش باشی و چنان شب در آید
صبر کنی

صبر کنی تا مردم بیاسایند آنگاه بسر تربت پدر
رود ناچه فاطمه گریه کنی فاطمه قبول کرد چون شب در آمد بگیر
گذشت امیر مومنان در آمد دید فاطمه بیهوش افتاده زهرا
نی صبر کرد بهوش آمد چون چشم فاطمه بروی مرتضی افتاد گفت
یا ابا الحسن وقت شده و رخصت است که بیرون روم فرمود بیرون
ای اما باواز بلند گریه مکن حضرت فاطمه چون خاست برخیزد
برود در افتاد امیر مومنان دست او را گرفته واو را بسر رو
ضه مقدس پیغمبر ص بر د چون نظر فاطمه برقبر پدرش افتاد
آهی کشید و خود را بر روی قبر انداخت و بزبان حال به پدر بزرگوار
گفت ٭ بیت ٭ زیر این خاکه بگوای گل رعنا چونی ٭ مانده تو چنینم تو
بیما چونی ٭ سخت جمعیت ماکنه بیرون نالی تو ٭ ما که
جمعیم چنینیم تو تنها چونی ٭ بی زهجران تو ای شمع شبستان سوزم

از آن نمیگفت روزی فاطمه زهرا گفت ای یاران
میخواهم صدای مؤذن پدرم را بشنوم بلال را
از خواهش انعصومه دوجهان خبر دادند بلال چون
ان پیغام را شنید گفت ای یاران بچه رو به گلشن
روم و از آن بگویم ٭ بیت ٭ عندلیبم تو بی انا احمد فلک
بشکست بال ٭ طوطیم آیینه ام گم کرده مانده است لال
جای آن دارد که گیرم گوشه اندر جهان ٭ چون کنم
با خواهش خیر النسای ذو الجلال ٭ ای عزیزان بلال
بناچار به مسجد بر آمد و شروع باذان نمود چون
گفت الله اکبر فاطمه گفت گواهی میدهم با این کلمه
گوشت و پوست و استخوان من از قدرت توست ابد و چون
ستان اینکه بلال گفت اشهد ان محمد رسول الله
فاطمه آهی کشید و در غلطید و بیهوش شد

چنانکه مردم گمان کردند که فاطمه از دنیا رفت بانگ بر بلال زدند
که ای بلال ساکت شو که فاطمه از دنیا رفت بیت
کاه خون کردی دل دیگر ای دهقان مکن ای عندلیب
ناله کم کن که گل بوستان بردی شکیب
سرمه ای از آه زهرا رفت در کام بلال
کز نوا خاموش کردید از ترنم بی نصیب
چون آن مظلومه بیهوش آمد صدای ناله بلند کرد
و بزبان حال میگفت بیت ناله ام سر آمد از کوی
وفاداری چه شد بوم هم دستی مرا در ناله
زاری چه شد زان نوا افکند بیهوشی که در
کار من ای میکوفتن بار دیگر رحم کن یا رب
چه شد مرثیه از جناب امیر منقول است
که چون جناب رسول خدا پیرهن که پوشیده
بعد

بود غسل دادم و بعد از دفن آن پیرهن را برداشته
ضبط کردم فاطمه زهرا مکرر پیرهن میگفت که یا علی
آن پیرهن را بمن بنما که بوی پدرم را از آن بشنوم
مانده هرچند دور از یار در بیت الحزن دیده ام
روشن شود یعنی بوی پیرهن در دبیر دیده ام
هرچند بسته باغبان باری از دیوار گلشن رخنه
سازم در چمن حضرت میگوید چون جامه رسول
خدا را بفاطمه نمودم او بو کرد ناگاه دیدم و بر
دو غلطید و بیهوش شد من آن پیرهن را برداشتم
و پنهان کردم چون فاطمه بیهوش آمد باز بنیاد بیقراری
کرد و میگفت هر دم از تو هر بگو بیت میزنم جای قدم
گاهی از بود وجود گاهی از بود عدم پیکی از هر سو
دو بیدم من رهت گم کرده ام مانده ام در رود ظلمت
وی در بند غم پس آن معصومه مظلومه تا

تا هشتاد و پنج روز بعد از پدر بزرگوارش بود باین
منوال میگذرانید تا رحلت فرمودند
از جمله فضایل امام حسن مرویست که روزی جناب رسول صلعم
بعد از نماز موعظه میفرمودند ناگاه صیادی آهوبره صید کرده
برسم تحفه بخدمت آنحضرت آورد در آن وقت
جناب امام حسن ع در خدمت جد بزرگوار بود بمجرد آهوبره
را بامام حسن علیه السلام داد و آن شبر بچه پر دل آهوبره را
برداشته بخانه رفت و با او بازی میکرد که ناگاه غزال چمن
شهادت و آهوی کنور امامت گلگون قبای آل عبا تازه نهال
بوستان بلا و سید الشهدا یعنی جناب امام حسین ع از در درآمد
چون آهوبره را دید بر سیدای برادر این آهوبره را از کجا یافته
گفت جدم بمن داد گفت منهم میروم از جدم آهوبره میگیرم پس جناب
امام حسین

امام حسین ع روی بمسجد رسول خدا نهاد و چون
داخل مسجد شد گفت یا جداه برادرم را آهوبره دادی
چرا بمن ندادی پس جناب رسول خدا امام سید الشهدا را در آغوش
گرفت و بوسید و فرمود یا حسین یک آهوبره برای تو آوردند برادرت
حاضر بود دادم شما هر دو بازی کنید امام مظلوم گفت یا جداه
چون آهوبره برادرم را من ندارم و از تو آهوبره میخواهم حضرت دلبرش
بود که با ملال امام حسین چکار کند و امام مظلوم اصرار میکرد
که مرا آهوبره میخواهم و نزدیک بود که اشک از دیده مبارکش جاری
شود بیت که آمد بحر رحمت در تلاطم جهان کردید راه اشک بسته کم
تقاضا و غنیان را داد آواز که ای کم کشتگان وادی راز
شفا در مذهب شادی جیران غنیمن باشد دل بیغبره سرمز
غباری بردل آن گوهر پاک که نتواند حسین را دید غمناک
اه ناگاه مردم مدینه در استماع راز و نیاز جناب امام حسین ع بودند

با بیغمبر عم بودند که ناکاه شور شیر از مسجد بلند شد چون
نکاه کردند دیدا اهوی بره خود بو بیش انداخته و بسرعت
تمام داخل مسجد شد و بره وا بیش دیکر کرکه سیاه
اهوی بو میدوا نیدند و میا اورد چون داخل مسجد شد
قفل زبان اهو بر خواست و بزبان فصیح کفت السلام
علیک یا رسول الله صم حضرت رسول جواب سلام
باز داد و فرمود ای اهو از کجا میرسی اهو عرض کرد
کیا رسول الله من دو بره داشتم و در چراکاه صیاد
کمی بو صید کرده و من دل با بن یکی خوش داشتم و با او
در چراکاه میکردیدم ناکاه شنیدم ها تفی اواز داد
که ای اهو تو با بره خود در بی حسین در نزدیک است
که فرزند رسول خدا از برای اهو انک برویش جاری
شود مثل حسین بکریه در نیامده الت ز دو بره

خوبو

خوبو برداد و رسول او ان جناب بیش از انکه او ملول
شود خود بو برسان یا رسول الله شکر خدا و قسمیت سیاه
کم اشک بر روی حسین جاری نشده است اینک
بره خود بو اوردم و بحسین بده تا ملول نشود ایدر
ستان نظر کنید که خدا نمیخواست که حسین یکساعت
ملول شود و جناب رسول خدا صم نتوانست او بو
یکلحظه دلکیر ببیند ای عزیزان جهت ملال فاطمه امام
حسین عم اهوی حیوان زبان بسته بو مدام محنت کشیده
بدر خانه ایشان اورده به بیش شیدان جماعت بیدین
محاسن او بو بخون حلوب لشنه خضاب کردند و ما
رو سیاهان جکونه از خجالت و از عهده او برائیم
بجهت اینکه زنی ما خود بجنان بلاها مبتلا کرد اینیم
اینکه از جمله جلالت و قدر ایشان است

که روزی فاطمه زهرا در حجره نشسته بود که حسین عم اند
در در آمدند امام کفت ای مادر جان عید نوروز نزدیک
الت و اطفال عرب همه لباس نو میپوشند و ما لباس نو
نداریم چون حضرت خیر النساء از حسین ان سخن
شنید دلش بدرد امد برای تسلی ایشان کفت ای نور
دیده کان از برای شما لباس دادم که خیاط بدوزد
و در نزد خیاط است چون شب عید شد حسین کفتند
ای مادر جان لباس ما نو کی میاورند فردا عید است
و ما در میان اطفال جکونه باشیم جناب فاطمه زهرا
ایشان بو تسلی داد و وضو ساخته و با مصلای نماز
رفت و سر بسجده نهاد و کفت بروردکارا تو از حال
ما با خبری که لباس نداده ام بخیاط و نمیتوانم دید که
فرزندانم در میان طفلان عرب دل شکسته باشند

بروردکارا

برور دکارا دل حسین مرا بیازار کرالت انجم مرحمت
و الطاف تو ست جنان که ناکاه صدای دق الباب در خانه
شد فاطمه زهرا به بشت در امد و سؤال کرد جواب شنید
اید و ختر رسول خدا منم خیاط و رخوت حسنین و
اورده ام بس بوقچه بدست سیده زنان داد حضرت
فاطمه تصور کرد بلکه جناب رسول خدا و یا امیر مؤمنان
لباس برای ایشان بخیاط داده اند خوشحال و مسرور ان
لباسها بو بخانه برد چون بیغمبر خدا صم بحجره فاطمه زهرا
رفت فرمود ای فاطمه ابنو دیده یا خیاط بو شناختی
فاطمه کفت خدا و رسول دانا ترند حضرت فرمود ای فاطمه
ان خیاط جبرئیل عم بود که از حلمهای بهشت لباس
عید بجهت حسنین اورده چون خدا تر ابرای لباس
جکر کوشکان غمین دید نخواست که نواند و هنا کو فرزندان
نو دلتنک باشند

و از کنز الغرایب نقل کرده اند که روزی جناب
پیغمبر صلعم در خانهٔ ام السلم نشسته بود که حضرت
امام حسین ع از در درآمد جناب پیغمبر آن معصوم را بر سینه
بیکینهٔ خود چسبانید و دهان مبارکش را میبوسید
و فرمود ای پدر جان من ترا بسیار بسیار دوست میدارم
فی الحال جبرائیل نازل شد و گفت ای سید نامدارا آیا
حسین را بسیار دوست میداری آنحضرت گفت بلی
یا جبرئیل روح الامین گفت یا رسول الله آیا میدانی
که جفا کاران امت بعد از تو با او چه معامله خواهند
کرد بدانکه او را گرسنه و تشنه در صحرای کربلا شهید کنند
خاطر مبارک جناب پیغمبر صلعم از استماع آن سخن بغایت پر
پریشان و دیده اش گریان شد و خواست که از حق تعالی
درخواهد که همچنانکه برای اسماعیل خدا فرستاد
و نزد برای حسین ع

و از برای حسین هم بفرستد وحی رسید که یا محمد صلعم
خلاصی حسین را از شهادت از ما درخواست مکن که
ما او را فدای امت تو خواسته ایم و این مصیبت را در درگاه
بر وی روا داشته ایم زیرا که شفاعت اهل معصیت
در درگاه او مقبول است از شفاعت سایر مطیعان
دیگر آنکه در آنجا فرستادن فدا مقصود خلاصی
اسماعیل بود به بستن بال او و اینجا مقصود از شهادت
حسین خلاصی امت است و اگر شفاعت امت
است میخواهی مردم من آنگاه جناب پیغمبر فرمود
هرگاه برای خلاصی امت است بقتل حسین نور دیده
ام رضا شد خطاب آمد که تو رضا شد باید پدرش
علی ابن ابیطالب نیز راضی باشد چون جناب
پیغمبر امیر مؤمنان را از آن خبر آگاهی

داد شاه ولایت بگریه درآمد و عرض کرد یا رسو
ل الله من همیشه تا تو حضرت تابع فرمان
شما بوده ام و پیوسته چنین خواهم بود باز خطاب
آمد که وقتی این مهم تمام شود که مادرش فاطمهٔ
زهرا باین معنی معامله راضی باشد چون جناب
رسول خدا صلعم این خبر را شنید بسیار گریست
و گفت فاطمه را کجا طاقت شنیدن این سخن باشد
آن جگر ضعیف این چنین بار گران را مشکل بود
این سخن بزهرا نتوان گفت چون حضرت فاطمهٔ زهرا
را بر آن خبر آگاهی دادند چنین سیل ریزان آن خبر را شنید
عرض کرد ای پدر بزرگوار خود میدانی که هیچ احدی دل
ندهد که بقتل پسر راضی شود من چگونه بقتل جگر گوشه
خود راضی شوم اما امری که خدای تعالی و نبی و ولی با و راضی
باشند

راضی باشند مرا جز نیز چارهٔ نیست فاطمه این سخنان را
میگفت و قطرات اشک از دیده ها میبارید و بچشم
حسرت در حسین نگاه میکرد میگفت ای جان مادر اگر
این امتان بیوفا بر تو رحم نخواهند اما ما را در رحم
کردن بغیر ایشان چارهٔ نیست اگر چه از مثل تو یگانه دل
برداشتن مشکل است اما چون خلاصی چندین هزار
عاصی موقوف باین امر است باین معنی رضا دادم
باز خطاب آمد که رضای برادرش حسن مجتبی نیز
جایز است چون این خبر بسمع حضرت امام حسن ع رسید
گفت من بقتل خود رضا بودم تو ان شد و بکشتن چنین
حسینی برادر رضا نتوانم شد اما چون حکم پروردگار
و نجات امت پیغمبر خدا دانستم منهم رضا شدم باز
خطاب آمد که درین معامله مقصد حسین است او
نیز باید تن بر رضا در دهد سید کاینات را شرم

سر آمد که این سخن را با جگر گوشه اش حسین بگو بیا
اما امر الکبیر چاره کند بد لا علاج امام حسین جاء
از این امر آگاه سر داد جد امام شهید این خبر را از جد
بزرگوار خود شنید گفت یا جداه جان باختن از صمیم
دل الآن نیت منه قبول شهادت میکنم اما یک
شرط جناب رسول خدا صلعم فرمود که آن کدام است
گفت یا جداه که حقتعالی وعده کند که با اول قطره
که از خون من بر زمین ریخته شود گناه کار امت جد من
بیامرزد آنحضرت در این سخن بود که جبرئیل نازل شد
و فرمود که یا محمد حسین را بگو که قبول وعده نمودم
بآن شرطی که حسین خواست بعد از آن امام حسین گفت
رضیت رضیت راضی شدم که تا سرم از تن جدا
کنند در خاک کربلا تن زارم را پاره کنند راضی
شدم که خصم بد بختی بی حیا جسم مرا نشان خدنگ جفا کنند
راضی برین شدم

راضی برین شدم که خواهش اهل بیت بر اشتران برهنه و اسیر ناکنند
تا شیعیان گنه خود را بعزم من نزد خدا شفاعت بر یکجا کنند
کای کردگار خویشتن از رنج بیگناه امیر عاصیان بخجلت رها کنند
جز آنکه روز و شب بنشینند با الم اندر عزای تو ز درون ناله ها کنند
ای شیعیان انصاف دهید آیا می توان برای امیر زینها و
شمع امید جفا بر آل مصطفی صلعم دهد ما بی حیائی را
شیوه خود کرده در ماتم چنین مولای از قطره اشک شود
مضایقه کنیم ای شیعه قدر و مرتبه آقای خود را بدید و می دانید
نسبت بخدا شنیدید اما گوش کن که خدا وعده که با اهل اشک
اشک جزا داده بشنو مرویست از خورشید فلک امامت و امام بر
بیت صالح کننده با رضا او را علم و چنین بتر سم بیگانه کش
قضا جناب علی بن موسی الرضا علیه که ای پسر شبیب گفت

ای پسر شبیب اگر گریه بر امام مظلوم حسین بن علی ابن ابیطالب
صلوات الله وسلامه علیه و آله ان مقدار که اشک بر روی تو
جاری شود حق تعالی گناهان تو را بیامرزد خواه صغیره
و خواه کبیره خواه اندک و خواه بسیار ای پسر شبیب اگر خواهی که
ساکن شوی در غرفهای بهشت با پیغمبر خدا صلعم باید که لعنت
کنی بر قاتلان آنحضرت گفت ای پسر شبیب اگر خواهی در ثواب
شهدا داخل شوی هر گاه نام امام حسین علیه السلام در پیش
تو مذکور شود با خود بگو یا لیتنی کنت معهم فافوز فوزا عظیما
اعظیما ایضا حدیث دیگر از امام جعفر صادق علیه السلام
مرویست که هر کس بشنود اسم آنحضرت را و بخاطر او درد مشقتی
که بآن حضرت رسیده آب از دیده اش جاری شود هر چند که
بعد در مگسی باشد اجر و ثواب او بر حق تعالی است و خدا
برای او راضی نشود مگر بدخول بهشت ایضا مرویست
از جناب

ایضا مرویست از جناب امام محمد باقر علیه که از پدر
بزرگوار خود شنیدم فرمودند که هر که چشم او گریان شود
برای پدرم بنحوی که یک قطره اشک بر روی او جاری شود
حقتعالی او را در بهشت جا دهد برای او قصرها در بهشت
بنا کنند ایضا از حضرت امام رضا علیه مرویست که جناب
رسول خدا فرمودند که دو ال برای اشتی سیر که حسین مرا
و اصحاب او را در صحرای کربلا با لب تشنه شهید کردند
و عیالات او را اسیر کردند خدا لعنت کند از ایشان بی
بیزار است و من از ایشان بیزارم و حال ایشان
در درک الاسفل است از درکات زیرین ترین
دوزخ جهنم است که هرگز از آنجا خلاصی ندارند
بعد از آن فرمود که هر که زیارت کند جناب امام
حسین را گویا برمصیبت او بگرید جای در موقف حسابش
ارند از احوال قیامتش بسر دن او رم و بنعیم

مقیم بر سانم پس العزیزان یاد کنید احوال ایشان
وجهد کنید تا قطرهٔ اشک از دیده جاری کنید تا این نعمت
و کرامت برسید در خوارق امام حسین ع سلام
مرویست که عبد الله سلمی یکی از فرزندان جناب
امام حسین ع سورهٔ حمد تعلیم کرده بعد چون آن کودک
سوره بود در خدمت آن حضرت خواند امام مظلوم
فرمودند تا هزار دینار طلا و هزار حلهٔ زیبا باو
عطا کنند و دهان او را پر از مروارید نمایند مردم
گفتند مزد او اینقدر نبود حضرت فرمودند که این
عطایست که بهاء چه میشاید در مقابل آنچه او تعلیم
فرزند من کرده اند مرویست که جناب رسول خدا فرمود
که هر کسی بزیارت حسین من رود باید که قدم کوتاه بردارد زیرا
بهر قدمی ثواب حج و عمرهٔ برای او مینویسند
و بهر یک قدم و هر که یک درم در راه فرزندم حسین ع
صرف کنند

صرف کنند بعوض هر درم ده هزار شهر در بهشت میباشد
ایشان را تحقیق که ملایکه استغفار میکنند برای زوار
قبر حسین و برای کسی که زایر او بود در پناه خدا جاده و
عایت و تعهد ایشان کنند و یا طعام دهد ایضاً از امام
ناطق بحق جعفر ابن محمد صادق ع مرویست که در کتاب
عرض المجالس روایت کرده که مردی از طوس بخدمت
آنحضرت آمد و گفت یا ابن رسول الله چه ثواب دارد کسی که
زیارت کند قبر ابا عبد الله الحسین را آنحضرت فرمودند
که یا طوسی مَنْ زارَ قَبْرَ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ الْحُسَیْنِ
وَ هُوَ یَعْلَمُ اَنَّهُ مُفْتَرَضُ الطّاعَةِ عَلَی الْعِبادِ
غَفَرَ اللّٰهُ لَهُ ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَ ما تَاَخَّرَ
وَ قَبِلَ شَفاعَتَهُ فِی سَبْعِینَ مُذْنِباً وَ لَمْ یَسْئَلِ
اللّٰهَ تَعالی عِنْدَ قَبْرِهِ حاجَةً اِلّا قَضاها

لا طاعة الت بر جناب اقدس یعنی الطوسی هر که زیارت
کند قبر ابی عبد الله الحسین ع را بود در حالتی که داند که
آنحضرت امام واجب الاطاعة الت بر جناب اقدس الهی است
که گناه اینقدر بود بیامرزد هر گناهی که پیش از زیارت
کرده باشد و هر گناهی که بعد از آن کند و در فردای قیامت
شفاعت کند او بود در حق هفتاد گناهکار و آن گناهکار بود
بشفاعت او داخل بهشت نماید و هیچ سئوال و حاجتی از آن
زایر در نزد قبر آنحضرت نمیکند مگر آنکه حقتعالی بوی عطا کند
الحاصل ثواب زیارت و فضایل اقای ما و شما درین کتاب
کنجایش بحر ندارد و چند بر ثواب زیارت اندکی مطلع شدید
الحال بشنو که در گریستن بر ماتم آنحضرت چه ثواب دارد تا دلت
پر نور و دیده ات روشن شود ایضاً از جناب امام جعفر
صادق ع منقولست که هر که در مصیبت حضرت جدم
حسین ع بگرید یا شعری بگوید یا دیگری را بگریاند بهشت
رود

بهشت او را واجب شود از جانب خدا در واقعهٔ سوختن شهر موصل
مرویست که چون لشکر کفار از موصل روانه شدند چون بحقیقت
رسیدند کسی نزد منصور الیاس فرستادند که والی آنجا بود
تا شهر را بیابان بنمایند چون آن لشکر بشهر در آمدند بقدرت الهی
سر قبر آن شهر زد که یک نیمهٔ آن شهر را سوخت مردم آنجا
مشغول گشتند و بگرد آن لشکر نگردیدند و آن جمله کرامات
بسیار است و در هر منزلی پدید آمد که ذکر آنها موجب
تطویل کردن نیست که دوستان از فیض گریستن باز
نمانند الا کرامات و معجزات دیگر شعر از آن
که احصا توان نمود و منکران درین خصوص نیست
و اکثر معجزات را از مخالفان دین مبین و منکرین
خود نقل کرده اند ظهور بعض معجزات مرویست
از جمعی که ما در خانهٔ کعبهٔ معظمه بودیم طواف میکردیم
که ناگاه مردی دیدیم که با کمال محرومی از خدا لطف میگفت

اللهم مرا با سر و حال انگیختی میدانی که بخواهم آمرزیدن

جمع اینها بودند آواز شنیدم او را منع کردم که ایمرد

ناامید مبود از رحمت خدا خوب نیست چکرده که امید

آمرزش از جناب اقدس الهی ندارد گفت ایمرد

قصه مرا بشنو بدانکه من از آن پنجاه نفر که در شام با یلیان

سر منور جناب امام حسین علیه السلام بودیم در هر منزلی که وارد

میشدیم آن سر را با صندوق میگذاشتیم و دور آن صندوق حلقه

کرده بودیم و به شراب خوردن مشغول بودیم با وجود آنکه

معجزات و آیات بسیار از آن سر مبارک دیده بودیم تا شبی

بپای دیواری رسیدیم و به دستور بدور آن سر بزم شراب چیدیم

بعد از زمانی در حینی خمر خوردن دیدیم دستی از آن دیوار بیرون

آمد و قلم فولاد از حین بران دیوار نوشت ایرجو امة

قَتَلَتْ حُسَيْناً شَفَاعَةَ جَدِّهِ يَوْمَ الْحِسَابِ

یعنی

یعنی ای قوم که حسین را کشته اند امید شفاعت از جد

او دارند در روز قیامت ما از آن واقعه مضطرب شدیم

و از خمر خوردن باز ماندیم بعضی میخواستند که دست را بگیرند

آن دست غایب شد چون مشغول خمر خوردن شدیم مرتبه دیگر

آن دست بیرون آمد بران دیوار نوشت فَلَا وَاللهِ لَيْسَ

لَهُمْ شَفِيعٌ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي الْعَذَابِ یعنی بخدا

قسم که نیست برای این قوم شفیعی در روز قیامت و یکی

قصد گرفتن آن دست کرد آن دست غایب شد باز چون

ما مشغول خمر خوردن شدیم بار سیم آن دست بر خواست و آن دست

بیرون شد و بر دیوار نوشت که وَقَدْ قَتَلُوا الْحُسَيْنَ بِحُكْمِ

الْجَوْرِ وَخَالَفَ حُكْمُهُمْ حُكْمَ الْكِتَابِ یعنی بدرستیکه

کشتند حسین را از روی جفا و مخالفت حکم خدا کردند

و باو خواهند نغمه و بازغزل دیگر رسیدیم نظاره‌ت

بعبارت دت آن سر را در صندوق گذاشتند رفیقان

چون شراب خوردند و بخواب رفتند من در آن شب

بخواب نمیرفتم و شراب نخوردم و بیدار بودم ناگاه

از جانب آسمان صدائی شنیدم بالاتر از صدای رعد

چنانکه نزدیک بود از آن صدا عالم از هم بپاشد ناگاه

شخصی میگفت که آدم علیه السلام می آید پس دیدم مردی

سفید پوش نورانی از آسمان بزیر آمد با سر برهنه و نزد

آن سر آمد و سر را از صندوق بیرون آورد و در روبروی او

نهاده زار زار گریستند میخواستم نزدیک وی روم کسی

بانگ بر من زد که گستاخی مکن که حضرت آدم مشغول

ماتم سر فرزند خود میباشد ناگاه نعره شنیدم که کسی میگفت

میگفت

که کسی میگفت که نوح نجی و ابراهیم خلیل الله و اسماعیل

ذبیح الله و اسحاق علیهم السلام آمدند چون این چنین فرود آمدند

یک یک بر سر آن صندوق میرفتند و آن سر را میبوسیدند

و میگریستند ناگاه نعره دیگر شنیدم که جبرئیل و میکائیل

و اسرافیل و جماعت بسیاری از ملائکه بر زمین می

آمدند و همچنین جبرئیل سر مبارک آنحضرت بر سینه گرفته

بود و میبوسید و نوحه میفرمود و دیگران بر سینه و در ماتم

داری بودند ناگاه آوازی شنیدم که ای جماعت تعزیه داران

بود و میدید که جناب محمد مصطفی و علی مرتضی و

حسن مجتبی و جعفر طیار میآیند چون نیک نظر کردم تمام

سرها برهنه کرده و موهای پریشان بر سر و سینه زنان

فرود آمدند یک یک آن سر را بر سینه میگذاشتند و می

بوسیدند و میگریستند تا که سر را از نور بر زمین گذاشتند

الیشان وعده فرموده که هیچ یکی از ایشان از امر یکی دیگر
مطلع نبوده تا از کار هم خبر نداشتند چون موسم افطار شد
هم با فطار مهمان جناب ساقی کوثر چشم براه داشتند اما
آنحضرت نماز شام را به مسجد رفته با رسول خدا ادای فریضه نموده
چون از مسجد بیرون آمدند جناب پیغمبر دست امیر مؤمنان گرفته
گفت یا علی بیا تا بخانه رویم و با هم افطار کنیم شاه ولایت
در خدمت حضرت رسالت بخانه رفت و با هم افطار فرمودند تا
نصف شب با هم صحبت داشتند بعد از آن حضرت امیر مؤمنان
بخانه تشریف برده مشغول عبادت شد چون صبح شد اصحاب
در خدمت جناب پیغمبر صلعم جمع شدند شخصی که اول مرتبه از حضرت
شاه مردان وعده گرفته بود گفت عجب سعادتی امشب بمن رو
داد که حضرت اسد الله رب العالمین در خانه ما مهمان بود و من
با آنحضرت افطار نمودم شخص دوم گفت که دروغ میگوئی
آنحضرت مهمان من بود و با من افطار کرد و همچنین تکذیب
یکدیگر میکردند تا جهل نفر هم ادعا مینمودند و عوبرابر نزد
حضرت خاتم النبیین

حضرت خاتم النبیین صلعم بردند در آن وقت جناب رسول
خدا صلعم در محراب نشسته بودند و ملاح امیر مؤمنان بو
میفرمودند یکی از اصحاب گفت چرا دعوا میکنید دیشب
ساقی کوثر مهمان حضرت رسول خدا بوده و با او افطار نموده
و من در خدمت ایشان بودم و خوان نهادم و برداشتم
ایشان تعجب نموده دعوای کذا اشتند و هم سوگند یاد میکردند
و هر یکی میگفتند که آنحضرت مهمان ما بود و با ما افطار کرد
تعجب اصحاب زیاده شد در حیرت افتادند چون سر آنحضرت
بر ایشان مخفی بود یکی از ایشان گفت یا رسول الله
یک تن واحد در یک شب بچهل یک قسمت میشود
کنفع مالو از این دعوی واقف گردان حضرت رسول خدا
صلعم فرمود که خاموش باشید که علی مظهر کل عجایب است
از این زیاده از وی اعتقاد کنید اگر در صد هزار جا خود را
بنماید روا است علی سر ولایت و قدرت الله است

و جناب احمد مختار بر آن گریستن گرفت و همه انبیا و ملا
ئکه جمع گردیدند بدون گریستن و تعزیت آن امام مظلوم شهید و
تازه کردند پس جناب پیغمبر صلعم نماز کردند و صلوات بر آن
سرمبارک دادند تا که فرشته از آسمان فرود آمدند و در یک دست
شمشیر و در یک دست عمود آتشین و جبرئیل با او بودند پس
عرض کردند یا محمد صلعم ما از جناب رب العالمین مأمور
شده ایم که این پنج نفر را بقتل رسانیم حضرت فرمود که خدا
ایشان در دست جدال کنند همه پیامبر تا او بقتل رسانند
که چون نوبت پیغمبر رسید فریاد بر آوردم یا رسول الله
امان آنها تن... طپانچه بصورت من زدند که روی من
شد پس جناب پیغمبر صلعم فرمود او بگذارید که رخصت
او را بعد از آن صبح شد دیدم که هر پنج جای خاکستر
شده اند و جماعتی دیگر صندوق را با سر امام حسین
ضبط کردند

اَللّٰهُمَّ الْعَنْ اَوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ صلعم وَآلِ مُحَمَّدٍ
وَآخِرَ تَابِعٍ لَهُ عَلٰى ذٰلِكَ اَللّٰهُمَّ الْعَنِ الْعِصَابَةَ
الَّتِيْ جَاهَدَتِ الْحُسَيْنَ ع وَشَايَعَتْ وَبَايَعَتْ
وَتَابَعَتْ عَلٰى قَتْلِهِ اَللّٰهُمَّ الْعَنْهُمْ جَمِيْعًا

مهمان شدن علی ع به افطار مرویست که شبی در ماه
مبارک رمضان یکی از اصحاب حضرت رسول خدا صلعم
اراده کرد که جناب حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابوطالب
را ضیافت کند بخدمت آنحضرت رفت و گفت
یا ابن عم رسول خدا طمع دارم که امشب کلبه محقر بقدوم شریف
خود مزین گردانی و مرا سرفراز فرمایی آنحضرت التماس
او را قبول نموده و او بتدارک ضیافت رفت و دیگری
آمده التماس نمود که حضرت امیر مؤمنان مهمان او باشد
آنحضرت قبول نموده و از هم جدا شدند تا آنکه چهل تن از مو
لیان در خدمت آنحضرت مطالبه نمودند و آنحضرت به چهل نفر

در این نسخه بود که جبرئیل نازل شد و گفت
ایمقصص طه و یس خدایت میفرماید شما بر سر
را بر مؤمنان بحث و نزاع مکنید علی در شب
مهمان ما بود و باحور العین افطار نمود چون حضرت
رسول امین این سخن را باصحاب گفت جمله حیران
شدند و دانستند که از سر حضرت امیر المؤمنین واقف
گردیدند و کشف کرامات او ظهور غرائب است آنحضرت
زیاده از آنست که ادراک و اوهام عقول
ذوی العقول در کنه آن نتوان کرد و یا آنکه قدر
آنرا بود در گفت میزان عقول بشر توان سنجید

بیت

از سر علی نیست ... آگاه ... [illegible]
... مصطفی ... [illegible]
حق داند ... باده ... [illegible]
... شب ... [illegible]

[illegible]

الشفعا ... المحسنین ... خدا ... کنید ... [illegible]
دریغا عزیز ... رفاقت ... دل [illegible]
در ماتم حسین ... جگر ... کنید [illegible]
از کربه ... شاه تشنه ... [illegible]
آه آن ... کربلا [illegible]
آه اندر ... کربلا [illegible]
... الفراق ... [illegible]
... کربلا ... [illegible]
... کربلا ... [illegible]
دم ... دارد حسین

نوحه

بدشت کربلا افتاده سالم [illegible]
بخیل ... تا که ... [illegible]
بدیدم اندر وطن آواره چند
برآمد از دل غمدیده آهم
... [illegible]
آن ... العطش ... [illegible]
آن ... [illegible]
ستاده ... [illegible]
... [illegible]
سبط ساقی حوض کوثرم
فضل ... بالفضل و الخیر
خدا گوید صلاة ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ور راه شعیبان سر جو [illegible]

سر داده بود [illegible] حسین توبا [illegible]

سبل صفت نجات صف کربلا طیبه

دل را ابر [illegible] داد حسین توبا [illegible]

هر [illegible] قزول [illegible] زخم

خصمی [illegible] حسین [illegible]

[illegible]

47

[illegible]

موت [illegible] از سابقه و لاحقه

باشد آخر کل شیء ذائقه

کوش جان بشنو این خطاب

هالی للموت وابنوا للخراب

ایها المغرور بالدار الفنا

[illegible] واطلب اقلیم البقا

[illegible]

46

[illegible] در سجود از قناعت [illegible] شد گفتا اندران دم رحم [illegible]

شد سجده بر زمین [illegible] انور رسید

[illegible]

آه ازان ساعت که تخت قامتش از صدر زمین

بر زمین افتاد و بر هفت آسمان محشر رسید

[illegible]

از صفاهان [illegible] سرور رسید [illegible] مستمع شد [illegible]

[illegible]

بشمیدان نوحه خال است

[illegible] بلبل در فغان است

[illegible] جان

رهبری دیگر ندارم

خول دلی جاری از بحر بر گشته

روز عالم ز شب تیره تر گشته

[illegible]

ز علیم ای پدر جان

ز یتیم ای پدر جان

دستگیرم ای پدر جان

[illegible] رهبری دیگر ندارم

[illegible]

روایت ایتدیلرکه چون جناب سیّد الشهدا
صحرای کربلاده یکه تنها قالوب اول وقته
جناب سید الشهدا الکوب خیمه‌نک قاپوسنه حضرت
بیوردیکه ای زینب ایستمکنی باجیم چون زینب
خاتون اشتدی ایشدوب خیمه‌دن دایره‌دن چیقوب
عرض ایلدی که ای قرداشی باجیمی سکا قربان نه بیورده‌یز
جناب سید الشهدا بیوردیلر ایستمکنی باجیم بیر کهنه
لباسی کتور تا کیوم جناب زینب خاتون عرض ایلدی
که ای عزیز قرداشی سن نیچون کهنه لباسی کیینک
حضرت بیوردی که ای باجی من یکول شهید ایدلر
~~[illegible]~~ آیاسی رضا اولرسی

یالوح چون جناب زینب بو سوزی ایشدوب باشنه
وروب ویچه اهونکی اولدی چون ضعا هوشنه کلدی بو مقوله
مرثیه
اوواویلا چون جناب امام حسین
[illegible] بو سوزی باجی سندن ایشدوب
[illegible] آغله عاغه کلوب بیوردی
[illegible] ای ستمکش باجیم من رضا
[illegible] من که من پاره پاره
[illegible] ایتیلر و سیر اسیر
[illegible] اولنکیر بو مقوال
[illegible]
رضایم من بزینیغ خنجر
شو ورشیم بکول حلقوم [illegible]

سکینه اغلهدی دیردی باباجان دزنیمک طاقتم یوخدر جناب
سید الشهدا ایدی کیم ای سکینه منی سن عشقکه زینبه تاپشوردم
اما چون جناب سید الشهدا میدانه کلوب کشته دل زینبه تاپوب
کناکاه ارب العزتدن ندا کلدی که یا حسین اگر شفاعت امتین
اختیار ایدرسن پس شجاعت نه در چون امام مظلوم
بو ندانی رب العزتدن ایشیدوب ذوالفقاری غلافه
دیماز اتیماغه دوروب که ناکاه شمر ولد الزنا کلوب که
جناب سید الشهدا اینک باشین قطعه بدندان جدا ایلسون
که ناکاه جناب زینب خاتون کوروب که شمر ولد الزنا نائین
امام مظلومینک کوکسنده اوتوروب که حضرت شهادته یتورسون آه و واویلا
باجی قرداشنی بو حاله کورسون جناب زینب خاتون
ایاغ یالین اوزینی قرداشنه یتوروب شمره

دانستم باجیم بابم ... ز ...
ای ... سکینه ... حسین ...
... ایلسون ...
جناب امام حسین ... حرکت
ایلیوب ... دیدی ای باجی ...
کتورکنی اطلاعیم جناب ... زینب
خاتون ... کتوروب قرداشنه
قولغینه حضرت اطلنوب ...

... قالان قتیلیم
... سکینه ... چون بو
سوزلری ... ایلیدوب
عرض ایتدی دیدی ای باباجان
ناکاه سکینه کوروب که آتا
... میدانه ... تاشلیوب باره
تشریف آپاروب عرض ایتدی کیدرسن بو منوالان
باباجان منی بورده قویوب باره
کیدرسن حضرت ... سکینه
کیم ... بو منوال ...

فی الواقعه
باطراف کربلا میدیدند
چون جناب امام حسین
چشمی سران کوفیان
افتاد واتک حسرت
از دیده مبارک
میبارید ومیگفت
چه میکفت ای
کوفیان بیحیا
... ندارید
... کوفیان
مردو ... ندارید
بیوفا حال آن امام ...

کورد[illegible]کم عمره سیر بیلکی لقدن ناله جگر قلدیکا یخمو[illegible] کورا اولدرم ر[illegible] بیلکی اترسن

[illegible]

که کافرلر بزین کامج کجک مژه اتیسه یلمز ناکاه زینب کوروب که ال طفل [illegible]

[illegible]

میدانیل اچنده بیلکی لقدن ناله جگر کم من خجالت [illegible] اوز [illegible] غایتوم

[illegible]

[illegible] خیالتا انکله بلب تشنه کان خجا[illegible]

سز مبارک که عمر سمر احوال [illegible]

الغم گر [illegible] [illegible] نوحه من
ابیداد فلك دواد
[illegible] [illegible] [illegible]
مقتول الشهید [illegible] [illegible]
صد داد و فلك داد
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
ابیداد و فلك داد
حسین کربلا [illegible]
مدفون اللطیف [illegible]
صد داد و فلك داد

[illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

وان یتیم بیدر رو
بروضهٔ جد بزرگوار
کرد و میگفت ای جد
بفریاد من یتیم برس
[illegible] رسول الله
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] حال یتیمان [illegible]
[illegible] حال غریبان [illegible]
[illegible] [illegible] ظلم [illegible]
گل ریاض [illegible]
نداد [illegible]
جراحت [illegible] بدست [illegible]

وانداخت و گفت ای
عمو جان معصوم که
یکدست ندارم که برگرد
نت در آورم [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
الطفل مظلوم دست
بخون غرقه [illegible]
دیگر گرفت و رو
بجانب عم بزرگوار
[illegible] کرد و گویا باین
مضمون نوحه میکرد

نوحه

٥٦

نوحه [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] داد فلك داد
[illegible] [illegible] [illegible]
صد داد و فلك داد
[illegible] [illegible] [illegible]
ای داد و فلك داد
[illegible] [illegible] [illegible]
صد داد و فلك داد
اندا [illegible] [illegible] [illegible]
ای داد و فلك داد
[illegible] [illegible] [illegible]
صد داد و فلك داد

٥٧

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

اقا برادرلر مقدمه اورده ده که حضرت امام

[illegible] حسین نک یارهوادارلری درجه شهادته [illegible]

حضرت اوزریکه [illegible]

عربیه تکیه ایدوب اوزرینه [illegible]

[illegible] جلادنه پیغمبره عرض ایدوب ویردیلر

[illegible] که شیعه لرینک جکرلری کباب ایدر

[illegible]

[illegible]

اوده قده حضرت امام حسین [illegible]

یوزنی [illegible] شاه نجفه [illegible]

[illegible]

جکر [illegible] ویردیلر

سکینه دیدیکه [illegible] باجینه‌سنه وداع ایلیوب
و بردیار واللهٔ که شیعه
لرنیک جگرینی کباب ایدردی

[illegible] بیرده اوقدر [illegible]
عن [illegible] اینده [illegible] ایلدیب
البته [illegible] [illegible] [illegible]

دیده لری دن خون چیقان ابو جوانه [illegible]
راوی روایت ایدرکه اول
جناب امام حسین حجر اکبر بلاده
یکه تنها قالوب بیر کیمسه یوقدی
که جانینی امام حسینه ایچون فدا
ایلسون او وقته جناب امام حسین

یزید گفت [illegible] [illegible]
سکینه گفت که [illegible] [illegible]
یزید گفت چرا [illegible] [illegible]
سکینه گفت که [illegible] [illegible]
یزید گفت چرا [illegible] [illegible]
سکینه گفت از راه [illegible] [illegible]
یزید گفت [illegible] [illegible]
سکینه گفت [illegible] [illegible]
یزید گفت [illegible] [illegible]
سکینه گفت [illegible] [illegible]

لا آل شیعیان
یزید ملعون
امر کرد که سر
پدرش را بیارند
او بیاورد [illegible]
سکینه چشمش
بر سر مبارک
پدر افتاد
بیهوش شد
چون بهوش
آمد سر پدر را
در سینه گرفت
گرفته [illegible]
و بعد از آن

اما مقدمه در جا بیت که چون جناب سید الشهدا را
بدرجه رفیعهٔ شهادت رسانیدند واهل بیت آنحضرت را
اسیر کردند و بحضور یزید علیه اللعنه والعذاب آوردند
اما یزید ملعون نگاه کرد و دید طفلی یکدست خود را به
صورت گرفته و یکدست را بسر گرفته و از یکی و پدر
گریه میکند یزید ملعون پرسید الطفل دختر حسین تو
گفت
سکینه بلی یزید گفت باز دانه حسین تو سکینه گفت بلی
یزید پرسید اید دختر حجابت بر سر خود گرفته سکینه گفت
ای یزید خدا خانه اتت [illegible] خراب کند الشیعیان یزید
ملعون و سکینه [illegible]

یزید گفت چرا [illegible] [illegible]
سکینه گفت [illegible] [illegible]
یزید گفت [illegible] [illegible]
سکینه گفت [illegible] [illegible]

لب خود را بر لب پدر بزرگوار نهاده و میگفت

[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
بعد از آن سکینه با سر پدر
بزرگوارش در سخن بود
و جواب نمی‌شنید
[illegible] [illegible]

لا آل شیعیان [illegible]
مبارک جناب سید الشهدا
در جواب سکینه از راه اعجاز
چه میفرماید

[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
الطفل سکینه [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]

تا مقدمه در حکایت که چون مسلم ابن عقیل را بدرجه رفیعه
شهادت رسانیدند دو طفل یتیم او را شریح قاضی در خانه
خود مخفی داشت تا ای عزیزان آن دو یتیم همین که از قتل
پدر بزرگوار خود مخبر ... زنان و وا ابتاه گویان چنین
میگفتند

اما مقدمه در حکایت که چون اهل بیت جناب سید الشهدا را
بعز نحس یزید ملعون روانه شام نمودند عمر سعد علیه اللعنه
امر نمود که اهل بیت را از راه قتلگاه ببرند تا نظر شان بر آن
نعشهای پاره پاره و تن های بی سر افتد غم و اندوه شان
زیاده بر زیاده گردد تا ای شیعیان همین که آن اسیران در بدر را
گذار بقتلگاه افتاد همه یکمرتبه ناله و احسینا و وا شهیدا بلند نمودند
و هر کدام نعش بی سری را در بغل گرفتند یکی غریبم برادر یکی میگفت

۶۲

تا در آن وقت آن دو طفل بی پدر روی بدامن شریح قاضی
انداخته از در بیکسی و یتیمی و غریبی زار زار میگریستند و میگفتند
حالا ای شیعیان پسران مسلم به شریح قاضی چه میگویند تا به

میداد قبول نمیکردند ... بسیار می نمودند آخر الامر شریح
قاضی پسر خود را طلبید و فرمود
ای فرزند آنچه بگویم خیال کن
ای فرزند قافله در بیرون
شهر ... این دو یتیم بی پدر را
بشخص امینی بسپار و برگرد
تا چون پسر شریح آن دو طفل
یتیم را شب از شهر بیرون آورد

۶۱

تا ای عزیزان چون چشم علیا جناب زینب خاتون بنعش
پاره پاره در خون طپیده برادرش افتاد خود را بر روی نعش
پرخون برادر انداخته و میگفت که دل سنگ را آب میکرد

تا سکینه بی پدر در میان
کشته ها تفحص میکرد
یکمرتبه دید که عمه اش
زینب و ربابه بر نعش پدرش
ناله میکنند سکینه بی اختیار
خود را بر روی نعش پرخون پدرش
انداخت و میگفت

جناب امام رضا
میفرماید یا جد
[illegible] در [illegible] لعل [illegible]
[illegible]
یاد آیدم چو واقعهٔ کربلا بر تو
دل خون شود ز دیده برآید [illegible]
شام [illegible]
یادم آید از زینب از شام غم [illegible]

٩٥

اهل بیت [illegible]
[illegible] مبتلا
جناب امام حسین ع میفرماید
[illegible] کربلا
شد سرت چون گوهر رخشان در طشت طلا
[illegible] در خاک بلا
جناب امام حسین ع
میفرماید [illegible]
[illegible] در طشت طلا
جناب امام رضا ع میفرماید
[illegible] مبتلا
کیست دیوان تو [illegible]
[illegible]
جناب امام رضا

جناب امام
حسین ع میفرماید
[illegible] زینب [illegible]
[illegible]
جناب امام رضا ع میفرماید
[illegible]
[illegible] کز فراق طفلها
گر شدم [illegible]
جناب امام حسین ع میفرماید
[illegible]
تو ندیدی کربلا [illegible] آل مصطفی
[illegible]
جناب امام رضا ع میفرماید
[illegible] کربلا

جناب
امام حسین ع
میفرماید [illegible] کربلا
[illegible]
جناب امام رضا ع میفرماید
[illegible] کربلا
جناب امام حسین ع میفرماید
[illegible]
جناب امام رضا ع میفرماید
[illegible]
جناب امام حسین

در حقیقت آن شهسوار رسیده که در شهر کوفه آهنگر بود و چون از لشکر کفار ...

دهموار... یزید ملعون بکربلا رفته بود و از کربلا چنین که بکوفه آمد و از ...

مدت نوزده روز بگذشت شبی در عالم خواب که روز محشر برپا شده خلق

اولین و آخرین در عرصات جمع شده و تف آتش از یکسمت و حرارت گرما از یک

از یکسمت و اهل محشر زبانهاشان از تشنگی و گرمای در دهان هاشان چاک چاک شده

آن آهنگر میگوید دیدم که یک شهسواری نور از جبین مبارکش توتوق میکشد

و بآسمان سر این میرود و متوقف آنحضرت کثرت زیادی آمدند و گذشتند بعد

از آن دیدم که شهسواری آمد و نور از جبین آنحضرت لامع بود و جماعتی سر در رکاب

آن حضرت با هیبت تمام آمدند و دیدم آن شهسوار نظر بجانب من کرد و ...

[illegible]

67

اما ای شیعیان دیدم که از آن جماعت آمدند و بازوی من را گرفتند کشیدند تا ...

کشیدند که بازوی من از جا در آمد و بیهوش شدم چون بهوش آمدم عرض کردم

که آن شهسوار که بود و شما چه کسید شما را بحق خدا قسم میدهم که راست بگوئید آن جماعت

گفتند که آن شهسوار اول جناب رسول خدا احمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم بود

و آن جماعت که سر در رکاب آنحضرت بودند یکصد و بیست و چهار هزار پیغمبران مرسل

و نامرسل همه با ... امید شفاعت از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

دارند و آن شهسوار دیگر جناب علی مرتضی ... زمین و آسمان پدر حسین شهید است

و انتقام حسین و اولادش را از شما ظالمان میگیرد و ما قدسیانیم

[illegible]

اما ای شیعیان آهنگر میگوید از این حرف وحشت ... بیهوش شدم

چون بهوش آمدم دیدم که عمر سعد علیه اللعنه را غل و زنجیر از آتش ... کردند

66

[illegible]

دو از هر دو گوش و هر دو چشم او آتش شعله میکشد و جماعت دیگر از ظالمان را
بزنجیرهای آتشین بازوهاشان را بسته و هر کدام از ظالمان را بعذاب [illegible] میبرند

[illegible]

اما [illegible] آنگه میگوید دیدم دو مرد پیر نورانی را یکی بسمت راست جناب
رسول خدا ایستاده و یکی بسمت چپ جناب رسول خدا ایستاده از ایشان [illegible]
پرسیدم که این دو پیر نورانی کیستند قدسیان گفتند این دو پیر نورانی
یکی حضرت نوح پیغمبر است و یکی حضرت ابراهیم پیغمبر است پس در آن وقت
جناب رسول خدا فرمودند [illegible] که ظلم بر حسین من و اولاد و اطهرم
روا داشته اند ایشان را بعذاب تمام آورید جناب امیر مؤمنان عرض کردند
که الآن حاضرند پس جناب رسول خدا [illegible] از آن ظالمان بدکردار
سؤال [illegible] صدمه بسر اولاد اطهرم آورده اید بگویید که من
و جمیع انبیا و اوصیا از آدم تا به خاتم همه بشنوند که [illegible]

[illegible]

[illegible]

۶۸

[illegible]

۶۹

[illegible]

سؤال ازیم حسین

السلام ای جمله یاران مجان حسین
السلام ای قربانیان جانی

السلام ای تعزیه داران پیر جوان
السلام ای نوحه خوان سینه زنان حسین

چون ما بود ابقربان جوانان نصع
السلام ای اکبر فتح علم بر اوش حسین

السلام ای بر خلق نواخان حسین
کاشکی ما و شما در کربلا پیش بود

تا فدا کردیم از وفا جان با قربان حسین

السلام ای نور پاک خالق ارض سما
... زاران مصطفی و مرتضی

شیخ طوسی علیه الرحمه روایت کرده است که بعد از آمدن
جناب امام زین العابدین بمدینهٔ طیبه و از شهادت حضرت
امام حسین عم چهل روز گذشته بود که روزی سید
الساجدین از روضهٔ جد بزرگوار خود برگشته بود که ناگاه
آهوی از راه پیدا شد و سلام کرد بر آن حضرت و در دور خود
بقدمهای مبارک آنحضرت میمالید و گریه میکرد حضرت
فرمود که ای آهو از کجا می آیی و چرا گریه و بیقراری
میکنی گفت بغدادی تو شوم از کربلای بودم و در آن بیابان من
سه طفل داشتم و روزی در صحرا میچریدم و طفلهای خود را
شیر میدادم ناگاه از میان هوا ندای شنیدم که قُتل
الحسین بکربلا چون این ندا را شنیدم طفلهای خود را
برداشته روانه صحرای کربلا شدم آه و واویلا و امصیبتا
چون بزمین کربلا رسیدم تن مبارک پدر بزرگوارت را
دیدم بی سر و بدن پاره پاره در میان خاک خون افتاده
و بر روی ریگهای گرم پامال گردیده حضرت امام

زین العابدین ع چون این سخن را از آهو شنید بگریه درآمد چندان گریه کرد که بیهوش گردید چون بهوش آمد آهو را برداشته دربر گرفت و فرمود ای آهو بوی کربلای پدرم از تو می آید پس آن آهو را برداشته بروضهٔ جد بزرگوار خود آورد ناگاه صدای از روضهٔ منوره برآمد که ای آهو خوش آمدی که بوی نور دیده‌ام حسین مظلوم من از تو می آید خوشا بحال تو ای آهو که فرزندم حسین را تو زیارت کردهٔ پس آنحضرت آهو را بنزد آورده میخواست از آنکه وارد آهو گفت بنده‌ای تو نشوم مرا مرخص کن که غیر از من هشتاد سه آهوی دیگر رفیق دارم من چونکه مشتاق زیارت شما بودم بپابوس شما مشرف گردیدم و رفیقان من در بیابان ماتم پدر بزرگوار تو را دارند و دعا و طلب آمرزش میکنند حضرت فرمودند ای آهو برای که دعا میکنید آهو گفت بنده‌ای تو شوم برای دوستان پدرت و برای ماتم داران پدرت و برای گریه کنندگان پدرت و طلب آمرزش میکنیم سهل است که جمیع وحش و طیور هم از برای گریه کنندگان

کان و ماتم داران

۷۳

کان و ماتم داران شهیدان طلب مغفرت و رحمت میکنند پس آنحضرت آن آهو را مرخص نمود آنحضرت فرمودند ای آهو سلام مرا برفیقان خود برسان بگو که آقام فرمودند از تعزیهٔ پدر بزرگوارم فراموشی مکنید ای برادر منصف باش و دیده تامل بگشا و با دل نظر بصحرای کربلا کن و ببین حیوانات برای شهید مظلوم تعزیه میدارند و تعزیهٔ آنجناب را ترک نمیکنند

بیت

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ایضاً مرویست

که شخصی در مدینهٔ طیبه بخدمت امام زین العابدین ع آمد و عرض کرد

یابن رسول الله ص ع ای مرا تمنیست که آرزوی زیارت پدر بزرگوارت را دارم و مقدورم نمیشود چکنم حضرت فرمودند اگر خواهی که باین ثواب عظیم برسی بر پدر بزرگوارم گریه کن باز حضرت فرمودند ای مرد بخدا قسم هر کس بر پدر بزرگوارم گریه کند و قاتل او را لعنت کند در مقابل ثواب زیارت پدر بزرگوارم دریافته باشد و جدم پیغمبر و علی و فاطمه زهرا احسان کرده باشد و ایشان او را از خود راضی کرده باشند بهشت او را و نعمتهای بهشت از برای خود آماده کرده باشد و آتش جهنم او را از خود دور کرده باشد و به بدن گریه کنندگان حرام باشد آنمرد گفت تبارک الله احسن الخالقین چه ثواب عظیم دارد گریه بران جناب آنمرد عرض کرد یابن رسول الله ص ع آرزو میکنم کاش در کربلا می بودم و جان خود را فدای آنحضرت میکردم جناب امام زین العابدین ع فرمودند ای مرد هرگاه معتقد کربلا او بخاطر بیاوری و یاد مصیبت آن مصیبتها ابن روی دهد بگو یا لیتنی کنت معکم فافوز فوزاً عظیماً خداوند عالمیان ثواب شهادت در نامهٔ اعمال

تو بنویسند

۷۴

تو بنویسند کو اینکه در خدمت آن بزرگوار شهید نشده اید حضرت فرمودند ای مرد چه نعمتی میخواهی بهتر از گریه بر جناب امام حسین ع باشد ای شیعیان و ای دوستان و اهل تعزیه داران البته ثواب بر جناب سید الشهدا از حساب بیرون نیست پس خوشا بحال گریه کنندگان پس دل او را مجلس عزا بیرون مبر که هر دانهٔ اشکی در مصیبت آن بزرگوار از چشمت جاری شود به سبب همین دانهٔ اشک خدا بر ما و شما رحم کند و از زوال ما را او برآورد پس سعی کن که از این ثواب نا امید نشوی

احادیث دیگر

مرویست که چون روز قیامت شود منادی ندا کند که بیا ربد خانهٔ کعبه را چون خانهٔ کعبه را بیاورند ندا بکعبه برآید که بجابت خانه زاد ما جناب علی ابن ابیطالب فی الحال بامر جناب ربانی آنحضرت او حاضر سازند در آنوقت از جناب رب العزت ندا رسد که یا علی از برای این خانهٔ ما او جمع کن از ابتدا تا انتها اکبر او داخل خانهٔ کعبه نمایند

چون جناب امیر مؤمنان باسر خالق دو جهان تمام زایران خانه کعبه را داخل خانه کعبه نمایند ندا بملائکه رسد که برادر خانه کعبه را داخل بهشت نمائید حدیث صحیح است چون ملائکها قصد برداشتن نمایند در آن وقت بامر خدا جناب حضرت امام حسین عم حاضر شود و عرض نماید که پروردگارا من سر در راه تو داده ام و علی اکبر را پاره پاره کردند و قاسم را از عروسی ناامید کردند و دو دست برادرم عباس را از بدن جدا نمودند و تیر بر حلق علی اصغرم زدند خواهران و دختران و زنان مرا اسیر کردند و شهر بشهر گردانیدند و سیلی بر روی سکینه ام زدند اینچه صدمه هائی که در دنیا دیدم از دست ظالمان از برای خاطر تمام امروز بود اینک حاجیان بیت الله الحرام داخل بهشت میشوند زوّاران و گریه کننده کان و تعزیه داران من در صحرای محشر با آفتاب گرم ایستاده اند هنوز آنحضرت عرض خود را باتمام نرسانیده بود که از جانب رب جلیل ندا رسد که یا علی زوّاران و

وتعزیه

74

وتعزیه داران و گریه کننده کان فرزندت حسین عم را جمع کن داخل خانه کعبه گردان و ایشان را داخل بهشت نمائید پروردگار عالم میفرماید بزبان بی زبانی که بنده گان بعزت جلالم قسم که حرمت خانه کعبه از شهادت حسین است اللهم ارزقنا زیارته و شفاعته پس ای عزیزان بیائید در عزای حسین آقا خون از دیده ها جاری نمائید تا در روز پنجاه هزار سال جد و پدر و مادر و برادر حسین بفریاد ما و شما برسد پس دل را از مجلس عزا بیرون مبرید شاید اشک در مصیبت آن بزرگوار از دیده های شما جاری شود و ما و شما داخل بهشت

الضا حدیث دیگر ۴

بسند معتبر از حضرت صادق مرویست که چون ماه محرم میشود ملائکه چند استند که بفرموده خالق عالم از آسمان بر زمین فرود میآیند

[illegible]

و در مابین زمین و آسمانها بهمدیگر گردش میکنند و می بینند که در شهرها و محلها و خانها که تعزیه جناب امام حسین عم برپا میکنند آن ملائکها اسم هر یک را ملتفت مینویسند و نگاه میدارند تا روز قیامت پس آن ملائکها نزد پیغمبر و ائمه اطهار میآورند و نام هر یک را میخوانند جناب پیغمبر و هر یک از ائمه عم در حق ایشان دعا میکنند و داخل بهشت جاودانی مینمایند چون داخل میشوند مهر در بیشانی ایشان ظاهر میشود که این ها بید تعزیه داران و گریه کننده کان حسین ابن علی میباشند و آزاد کرده او جناب الله از آتش جهنم خاک بر سر ما و شما که لاف شیعه گری میزنیم و مزاعقه دانه اشک نمود میکنیم و صاحب اعتقاد بید خواهید گریه کنید و خواهید مکنید

حدیث دیگر نقل کرده اند که یکی از پیغمبران از حضرت عزرائیل پرسید که ای عزرائیل تو این جان همه مردم را قبض میکنی از خورد و بزرگ آیا بهیچ کس رحمت آمده یا نه حضرت عزرائیل در جواب گفت از خداوند

که جناب

75

که جناب اقدس الکبریا مرا از برای همین کار خلق کرده که قابض ارواح باشم و رحم در دل من نمیباشد و رحم نمیکنم مگر بر غریبی که از وطن دور افتاده باشد و نه از اهلبیت او و نه از اهل وطن او کسی در نزد او نباشد و بیمار در بجور افتاده باشد و نه یار و نه یاور و نه پدر و نه مادر و نه برادر بر سر او نباشد آه حسرتها از دل پر درد میکشد

بیت

[illegible]

حدیث

علی اکبر عرض کرد ای پدر جانم [illegible]

بنم دیر هم وصیتم آنست که برادر

پسمانیکو بیدران که شما شهید میکنند

[illegible] شما دفن کنند

بعد از اهل شامرا زیارت کنند

زینب خاتون میکوید که کاه

میکردم که بلیم چکونه برادرم

حسین علی اکبررا بر اسب عقاب

سوار میکنند و بدیم یکدست

رکاب علی اکبر گرفت یکدست

زیر بغل علی اکبر و علی اکبر روانه

میدان کردید و در که از خیمه کاه

دور شد [illegible] نکاه کرد [illegible]

حسین از عقب ماند علی اکبر برگشت

عرض کرد ای پدر جان [illegible]

[illegible]

ای عزیزان و ای دوستان هرگاه ملک موت را

بر غریبی رحم می آید مگر تو در غریبی [illegible] مگر از شما کی

در غریبی [illegible] حالا وقتیست که بر غریب [illegible]

اهل بیت امام مظلوم گریه کنید تا بلکه باعث نجات

ما و شما شود

[illegible]

77

ای سعد فریاد کرد ای لشکر [illegible]

بلکه زور بازوی حسین [illegible] جگر علی اکبر است

شبیه ختم رسل [illegible] مصطفی است علی اکبر حسین [illegible]

دلاوران [illegible] دیگر خانه [illegible]

خلاصه علی اکبر مبارز طلبید [illegible]

بر قلب لشکر زد به یک حمله صد و بیست نفر را بر خاک هلاک انداخت

در آن وقت لشکر دور علی اکبر را گرفتند

[illegible]

76

بعد از آنکه حضرت سید الشهدا از

[illegible] علی اکبر فارغ شدند

[illegible] بیا چند

قدمی [illegible]

قد بالایت را به بلیم علی اکبر [illegible]

[illegible] بعد از آن حضرت [illegible]

دستها را بسوی آسمان برد [illegible] علی اکبر [illegible]

عرض کرد بارالها

[illegible]

آه و وا ویلا چون مادر علی اکبر آواز جناب امام حسین شنید از خیمه
بیرون دوید دید جسم چون خشخش نعش علی اکبر افتاده
اه و وا ویلا هیچ مادر فرزند خود را بدین حال نبیند بر روی سینه

در بیان حسن خلق آن حضرت است وصف که انس گفت

یکی از غلامان حضرت امام حسین ع تقصیری کرده بود
که مستوجب عقوبت بود آنحضرت او را طلبید و حکم
فرمود که آنغلام را بزنند غلام گفت وَالْكَاظِمِينَ
الْغَيْظَ حضرت فرمود دست از وی بدارید آنغلام
گفت ای مولای من وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ حضرت
فرمود عفو کردم ترا غلام گفت وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ
حضرت فرمود ترا آزاد کردم از برای خدا و آنچه بتو میدادم
دو برابر آن برای تو مقرر کردم ای محبان امام حسین ع
صفات حمیده و رفتار پسندیده آنجناب از آن گذشته
که موقوف شنیدن تو و گفتن ما باشد کسی که کاتب
قدرت منشی مدایح او باشد ذکر منقبت از چه
من بی زبانی و تعریف مدایح او از من بی بضاعت
نادرواست پس در ماتم حسین ع باری چرا

از چشمهٔ چشم خون نبارید که الجناب در سلوه ما و تو سر مبارک بو داده که در محشر سرگردان نباشیم و الحضرت بسوز عطش برای آنکس خفت که ما محبان در آفتاب قیامت تشنه نباشیم باید دوستان انصاف دهید و تأمل کنید که چنان بزرگواری برای ما دوستان چنین کاری کرده باشد از مروت نباشد بر طفلان لب تشنهٔ او گریه نکنیم و از قطرهٔ آب شور مضایقه نماییم پس چگونه حقوق او را ادا نماییم گرد باری بدانه اشکی نامهٔ شرمساری ما بو شسته شود کنیم غافل از گریهٔ بر شهید کربلا مباشید محبت الجناب اکر خیفی در این دنیا هست و صد چندان در این البتت و گویا غرض از مضمون و منا لما و کلثی حجی است که مجرای دیده با بر لب تشنهٔ الحضرت جاری شود و مرده دلیرا از هلاکت مصیبت زنده میمانند که خاک بر سر ما و کسیکه لاف بیعت میزنند

الغامر و بیت از هنده که گفت روزی که جناب فخر کاینات و خلاصهٔ موجودات رسول حضرت الله و شفیع امتان پر گناه جناب پیغمبر از مکهٔ معظمه بمدینهٔ مشرفه هجرت میفرمودند در سلوه با جمیع از اصحاب خود در خیمهٔ ام معبد خاله فرود آمدند چنین بسیار گرم بود بناه بدرخت خاری بردند که در قرب خیمهٔ او بود پس الحضرت آب طلبید و مضمضه کرد و آب دهان مبارک خود در زیر آن درخت خار ریخت و چون از وضو فارغ شد فرمود از این درخت امور غریبه چند بظهور خواهد رسید پس الحضرت برخواسته و دور کعت نماز کرد معبد میگوید که من با قبیلهٔ خود از آن اعمال تعجب بسیار کردیم زیرا که تا آن وقت که وضو گرفته و نماز گزاردن ندیده بودیم چند روز دیگر شد دیدیم که آن درخت بلند شد و بسیار بزرگ گردید و خارها از فرو ریخت و شاخهای بسیار بهم رسانید و در شاخهای بسیار در زمینی

در آمدند و بر گهای سبز و خرم از و ظاهر شد و بعد میوهای بسیار بزرگ از بهم رسید که بوی او لیتیه ببوی مشک و عنبر بود و در شهد مانند عسل هر گرسنهٔ از آن میخورد سیر میشد و هر تشنهٔ میخورد سیراب میکردید هر بیماری که میخورد شفا می یافت و هر محتاج و پریشان میخورد بی نیاز میشد و هر جا چند دل میخورد حاجت او روا میکردید و هر شتر و گوسفند از برگ او میخورد فربه میشد و شیر او زیاده میکردید از روزی که الحضرت در خیمهٔ ما فرود آمد خیر و برکت بسیار روی داد و دان ای روی فراوانی در قبیلهٔ ما بهم رسید و نام آن درخت را شجرة المبارک نام کرده بودیم و اهل بادیه از چهار اطراف بر آمدند در سایهٔ آن درخت فرود می آمدند و برگ او بجهت برکت میبردند و در بیابانها که آب و نان نبود سبیر آمده بعوض آب نان میخوردند و ایشان لو سیراب میکردید همیشه آن درخت چنین بود تا روزی چنین

از خواب برخواستیم دیدیم میوهای آن درخت فرو ریخته و برگهای او زرد شده بسیار محزون شدیم و از سبب آن حادثه در روز رحلت آن جناب بود بعد از آن تفکر بودیم در آن وقت خبر وفات جناب رسول خدا بما رسید بر ما ثابت شد که این حادثه در روز رحلت الحضرت بود بعد از آن آن درخت میوه میداد اما در طعم و لذت مثل اول نبود و گو چنین بود و طراوت برگهای کمتر شد تا سی سال بدان نبود ناگاه صبح برخواستیم دیدیم سراپای آن درخت لباس شده و میوه نابش ریخته طراوت و نزاکت از برگ و شاخ او بر طرف شده بعد از چند یوم معلوم شد که جناب امیرالمومنین از دار دنیا تشریف برده بود والله بعد از آن مطلقا میوه نداد اما برگ و شاخ داشت قبایل عرب می آمدند و از برای شفا و برکت برگهای آن میبردند و بشاخهای او تبرک میجستند و مدتی بر آن حال بود صبحی برخواستیم دیدیم که از زیر آن درخت خون تازه میجوشید

در زمین جاری میشد ودرشاخها وبرگهای او خشکیده وازشاخ وبرگ او قطرهای خون برزمین میریزد وازآن قضیه بسیار بسیار متحیر شدیم اما حادثه دیگر عجیب شب شد صدای ناله ونوحه از زیر اندرخت برخواست وغلغله جنیان بلند شد صدا لو ایشان اختند بالحان ونغمات مختلفه نوحه میکردند وقایلی از ایشان میگفت یابن النبی یابن الوصی بقیة ساداتنا یعنی الفرزند رسول خدا وای جگرگوشه علی مرتضی وای باقی مانده از آقایان وپیشوایان ماودیگری میگفت یابن الشهید ویا شهیدا عمه خیر العموم جعفر الطیار عجب لمقتول اصابک حدة فی الوجه منک وقد عداه غبار یعنی ای فرزند شهید وای آنکه عم تو بهترین عمها است در سوء خدا شهید شد ای آقا عجب دارم از

شمشیری وتیری که بربدن مبارک تو رسید ودر حالتی که روی مبارک تو غبار آلوده بود پس بسیار صدای گریه ایشان دیگر نفهمیدیم که چه میگویند الخ نوحه وغلغله از جنیان تا صبح بود بعد از چند روزی خبر رسید که در همان روز جناب حضرت امام حسین ع در کربلا شهید شد صلوات الله علیه بعد از آن سرپای اندرخت خشک شد وبرهم شکست دیگر اثری از آن باقی نماند ای محبان وای دوستان در ماتم آقای ما وشما پریان وجنیان ونباتات وجمادات کسی از این ماتم عظمی فارغ نیست ایضاً منقولست که سنگی بصورت شیر در بلاد روم هست چون روز عاشورا میشود از هر دو چشم او مثل فواره آب روانست واهل آن بلاد هم در روز بنزدیک آن سنگ جمع میشوند وبآیین تعزیه داری مشغول میشوند واز آب دیده آن سنگ میگیرند وبصو

رت خود میزنند واستشفا از آن آب میکنند ای دوستان انصاف دهید که این دلی که ما وتو داریم آیا از آن سنگ سخت تر است که آن سنگ در ماتم امام خود داری نمیکند واین عزاداری ما وتو هیچ اثری نمیکند پس جناب امام حسین ع فضایل ومناقب واخلاق معجزاتش زیاده از آنست که ما وشما کسی توان ره برد وچند قرار دادیم که اول هر مجلس ماتم آنجناب از برای اطمینان اندکی از بسیار ویکی از هزار بیان کنم تا باعث رغبت نشسته گان مجلس عزا گردیده دانند که گریه بر او که میکنند وثواب او چیست ایضاً حدیث دیگر العزیزان بعضی از اخبار وبرخی از آثار بعرض محبان برسانند که چنان چه هر یک از انبیا از وارد زمین کربلا شده اند بانوعی مبتلا گردیده اند وبر شهید آل عبا گریسته اند وچشم ثواب بر این اجر بیحساب داشته اند

ازآن جمله مرویست که روزی جناب خلیل الرحمن حضرت ابراهیم سواره از صحرای کربلا میگذشت که ناگاه اسب آنحضرت بسر درآمد وآنجناب از اسب در افتاد وفرق مبارکش شکست وخون از آن جاری شد وحضرت ابراهیم شروع باستغفار کرد وگفت پروردگارا چه گناه از من سرزده که من مستحق این عقوبت شده ام در حال جبرئیل نازل شد وگفت ای خلیل خدا میفرماید که گناهی از تو صادر نشده ولیکن این زمینی است که نور دیده پیغمبر آخر الزمان در اینجا کشته خواهد شد بجور وجفا میخواستم تا در این بلیه با او موافقت نمایم وخون تو نیز در آنجا ریخته شود حضرت ابراهیم گفت یا جبرئیل قاتل او که خواهد بود جبرئیل گفت یا ابراهیم بدان وآگاه باش که کشنده او یزید علیه اللعنه است بدانکه جمیع اهل آسمان ولوح وقلم بر او لعنت میکنند تا روز قیامت پس حضرت ابراهیم دست برداشت ویزید را لعنت کرده

وهر مرتبه که حضرت ابراهیم لعنت میکرد و بقدرت الهی
اسب آنحضرت آمین میگفت حضرت ابراهیم با اسب گفت
الحیوان تو چرا آمین میگوی اسب گفت ای آقاجان از برای
آنکه تو چون برمن سوار شدی من مفاخرت بتو میکنم و امروز از
شومی اون ملعون من تو را بزمین زدم و از تو خجالت
کشیدم **ایضا حدیث دیگر** العزیز من هیچ بنده نیست
که آب بیاشامد و بعد از آب خوردن حضرت امام حسین ع
با اهلبیت او را یاد کند بسلام و لعنت کنند بر قاتلان آنحضرت
مگر آنکه حقتعالی در نامه عمل او صد هزار حسنه نویسد
و صد هزار سیئه محو کند و صد هزار درجه در بهشت از
برای او بلند کند و ثواب او مانند ثواب کسیست که صد
هزار بنده آزاد کرده باشد و فردای قیامت حقتعالی
او را محشور خواهد ساخت در حالتیکه دل او از حرارت
تشنگی روز قیامت خنک خواهد بود

ایضا ثواب

ایضا ثواب صلوة و از حضرت صادق آل محمد ع مرو
یست که آنحضرت فرمودند که تُرْبَةُ الْحُسَيْنِ تُقْبَلُ
بِهَا الصَّلَوَاتُ وَاِنْ لَمْ تَكُنْ مَقْبُولَةً یعنی
مژده باد سجده کننده گان و نماز کننده گان را که
هر که در نماز سجده کند بر تربت حسین ع نماز او مقبو
لست بدرگاه الهی اگر چه آن نماز شایسته گی قبول ندا
شته باشد از آنحضرت منقولست که السُّجُودُ عَلَى
تُرْبَةِ الْحُسَيْنِ تُتِمُّ بِهَا الصَّلَوَاتُ وَلَوْ كَانَ
نَاقِصَةً یعنی سجده کردن بخاک حریم امام حسین ع
باعث تمام نماز میشود هر چند آن نماز ناقص باشد
و شرایط و ارکان او چنانچه باید بعمل نیامده باشد
در ینخصوص حدیث معتبر زیاده از حد تقریر است
ایضا حدیث ثواب گریه مرویست از صادق آل محمد

که هر که در مصیبت ما بخاطر آورد و اندوهناک گردد
و گریه کند بسبب مصیبتی که بر ما و اهلبیت رسیده باشد
با ما خواهد بود در درجات عالیه در بهشت علیا کند
ای دوستان حسین خدا جانم بفدای چنین آقای بگرد الله
العزیز من که با وجود این مرتبه و جلال و اقبال من تو
اینقدر شفقت با ما دارد که سر مبارک خود و برادران
و فرزندان خود را در راه ما و شما داد که شفاعت ما را
سیاهان کنند و تلافی از ما و شما نیکو خواهد که جان خود
فدای آقای با وفای خود کنیم العزیز من مگر قطره اشک
که در ماتم آن تشنه لبان ریخته شود آیا چه دلست که
از سنگ سخت تر باشد و بران بیکس نگرید که با لب
تشنه و جگر سوخته و شکم گرسنه و بدون حرارت گرما
یکان یکان بمیدان کوفیان میرفتند و شربت اجل

بغیر از ناوک

بغیر از ناوک جان سوز بکام ایشان نمیرسید **ایضا**
مرویست که حضرت موسی کلیم الله با وصی خود یوشع
ابن نون بجز ا کربلا رسیدند چون داخل آن زمین
شدند بند نعلین آنحضرت گسیخته شد و پای مبارک
او مجروح گردید حضرت کلیم گفت خداوندا سبب عروض
این حالت چه بود ندا رسید که یا موسی این زمین
کربلاست خون فرزند حبیب من در این زمین ریخته
میشود بدست کسی که مرغان هوا و ماهیان دریا و وحشیان
صحرا او را لعنت میکنند پس حضرت موسی دست بر دا
شته و بر یزید علیه اللعنه لعنت میکرد و یوشع ع آمین
میگفت پس بر دوستان جناب امام حسین ع لازم و وا
جب است که بر دشمنان خاندان مرحمت و مروت او
لعنت کنند **ایضا ثواب زیارت حضرت امام حسین ع**

مزار باب الجنت روزگار بحضرت شما که ثواب زیارت امام
شهید کربلا زیاده از آنست که حصر آن ممکن بشود اما بعضی
از آن این مجلس را مزین میسازیم از سید کاینات و خلاصه
موجودات و شفیع روز عرصات مرویست که آنجناب فرمودند
که هرکه زیارت کند فرزندم حسین را و او را باشد ثواب هزار حج
مانند حج با من در مرتبه و منزلت ام السلمه از روی تعجب
گفت یا رسول الله صلعم زیارت ثواب هزار حج از حج با شما
دارد حضرت فرمود آری یا ام السلمه بر حقیقی انه تعالی
است که روز قیامت بر آن بنده فرستد هزار فرشته که متابعت
او نمایند و سیر نمایند آنکه زیارت کننده را در قصرهای
لؤلؤ و مرجان و ذا بر حسین هر آنچه از حقتعالی بخواهد بوی
عطا فرماید فردای قیامت تاج شفاعت بر سر زوار حسین
ع گذارند تا شفاعت کنند گناهکاران کنند بعدد قبیله از
ربیعه و مضر دو قبیله اند از عرب که عدد ایشان را
خدا سید الله

خدا میداند و بر حقتعالی است که آنکه زوار را رفیق
گرداند و آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام
و چون متوجه تهیه اسباب سفر کربلا شد باید فرشتگان هفت
آسمان دیگر بشارت میدهند که چون آن شخص از خانه بیرون
رود لوازم باید که حقتعالی برو موکل گرداند چهار فرشته را
که با او رفیق باشند و از برای او تسبیح و تهلیل کنند تا بر سر
بقبر امام مظلوم ع چون بدور آنحضرت بگردد و بهر قدمی
که بر میدارد و میگذارد ثواب کسی دارد که در راه خدا
در خون خود غلطیده باشد و چون سلام کند بقبر حسین ع
باید که دست بر ضریح گذارد و بگوید که السلام علیک یا حجة
الله فی ارضه و سمائه و چون در روضه مطهره نماز کند بهر
رکعتی ثواب هزار حج و هزار عمره و هزار بنده که آزاد کند و هزار
اسب بستن در راه خدا برای جهاد و در نامه اعمال او ثبت نمایند
و چون خواهد بوطن رجوع کند منادی ندا کند از عقب او و بعطیه

چند او بشارت دهند و هرکه بشنود البته اقامت میکند نزد
قبر آنحضرت تا آخر عمر پس اگر آن زوار در همان هفته یا در همان ماه
یا در همان سال بمیرد حقتعالی خود متوجه قبض روح او شود چون از زیارت
فارغ گردد متوجه مسکن خود شود چهار هزار فرشته که متابعت
او کنند و با او رفیق باشند تا بوطن برسانند پس آن فرشتگان
گویند بار خدایا این بنده تو را بمنزل خانه اش رسانیدیم بعد از آن
امر کردن تو چیست و ما بکجا رویم ندا از جانب رب العزت رسد
که ملائکتی قفوا بباب عبدی فسبحوا وقدسوا واکتبوا
فی حسناته الی یوم یتوفی یعنی ای ملائکه من بایستید
بدر خانه بنده من پس تسبیح و تقدیس کنید و بنویسید بر
در خانه بنده من تا روزی که فوت میشود پس آن ملائکه ها
بر در سرای آن ملازم باشند تا روزی که آن بمیرد چون آن مؤمن
وفات کند آن چهار هزار ملائکه بغسل و کفن و دفن او حاضر
شوند پس گویند ملک معبود ما را امر نموده بملازمت
این زوار حسین ع و بنده خود و حالا او فوت

شده امر برحمت واصل شده اکنون ما بکجا برویم حق
تعالی فرماید که ای فرشتگان بر سر قبر بنده من و حبیب من بمانید
و ملازم باشید و تسبیح و تقدیس کنید و ثواب او را در
نامه عمل او ثبت کنید پس آن چهار هزار فرشته بر سر
قبر آن زوار حسین ع مجاور شوند تا روز قیامت
ایضا مرویست که جناب رسول خدا صلعم فرموده که
بزیارت نور دیده من حسین ع رود باید که قدم کوتاه بر
دارد زیرا بهر قدمی ثواب هفتاد حج و هفتاد عمره برای
او می نویسند و هرکه یک درم در راه فرزندم حسین ع صرف
کند بعوض هر درمی هفتاد شهر در بهشت میباشد
ای مسلمانان بتحقیق که ملائکه استغفار میکنند برای زوار
قبر حسین ع و برای کسی که زایر او را پناه و جای دهد
و رعایت کند و تعهد ایشان کند و با طعام دهد
ایضا مرویست که چون برادران یوسف بخدمت حضرت
یعقوب ع رفتند و التماس کردند که یوسف ع را

همراه ایشان بصحرا فرستند حضرت یعقوب ع قبول
نمیکرد و نمیتوانست یکروز در فراق یوسف ع بسر برد
آخر الامر برادران یوسف گفتند خوت بر و از پدرت
مرخص شو تا بصحرا رویم و سیر لاله و گلستان کنیم چنانچه
یوسف ع طفل بود از شنیدن صحرا مثل لاله شگفته شد
بخدمت پدر رفت و دست در گردن یعقوب ع کرد
و روی پدر را میبوسید و التماس میکرد که مرا مرخص کن تا
که همراه برادران بسیر صحرا روم حضرت یعقوب ع لاعلاج
شده نتوانست دل یوسف ع را بشکند او را مرخص
نموده بفرزندان خود فرمود که شما با یوسف ع بروید
و در زیر درخت شجرة الوداع بایستید تا من بیایم
و شما را وداع کنم شجرة الوداع درختی بود که
هرگاه کسی در کنعان بسفر میرفت کسان او تا پیش
آن درخت همراه او میرفتند و او را وداع میکردند
میگشتند

و بر میگشتند چون یوسف ع و برادران رفتند حضرت
یعقوب ع برخواست جامهٔ پشمینه پوشید و عمامهٔ فراق
پوشید بر سر گذاشت و ردای کهنه را بر دوش افگند
و رفت تا بپای آن درخت رسید و فرزندان را وداع کرد
و سفارش یوسف ع را نمود در آنوقت یوسف ع را خواهری
بود از مادر خود نیا نام بود و نیا در خواب بود
دید که یوسف ع را یازده گرگ برد با اضطراب از خواب
بیدار شد و گفت برادرم یوسف ع در کجا است گفتند
با برادران بصحرا رفت گفت پدرم چرا گفتند او هم
رفت که ایشان را وداع کند نیا گفت مبادا برادرم
دیر از صحرا بیاید و من طاقت او را ندارم بهتر آنکه
بروم و او را بار دیگر ببینم ای شیعیان بهشتی باشید
و به بینید منظور از این نظر چیز است پس نیا
برخواست و چادر را بسر کرد و روانه شد و

رسید که برادرش میرفتند از عقب فریاد برآورد
ای برادران یوسف ع ساعتی صبر کنید تا من برسم و یو
سف را وداع کنم آنگاه نیا رسید و یوسف را در کنار
گرفت و میبوسید و میگریست و میگفت ای برادر جان
میترسم دیر از صحرا بیایی تو را بخدا قسم میدهم که زود بر
گرد که من تاب فراق تو را ندارم و به برادران یک یک
سفارش یوسف ع را میکرد که از او غافل مشوید ای دو
ستان حسین ع انصاف دهید یوسف ع با برادرش
بسیر صحرا میرفت و خواهرش تاب نداشت که تا شام صبر کند
حال غریبی زینب خاتون برسد که میدانست برادرش
بقتلگاه میرود و بر نمیگردد در هر صورتی که نه پدری
و نه مادری و نه برادری همراه او بود و میدانست
که بعد از برادرش او و مادر یتیمان خواهد شد و همراه
سر برادرش بشام خواهد رفت الغرض من در آنوقت
زینب خاتون

زینب خاتون چه حالی داشت و چگونه دلش از برادر با
جان برابر خود بر دارد و از فراق او نگرید **ایضاً** مرویست
که روزی در کودکی امام حسین ع بخدمت رسول خدا
ص آمد و عرض کرد که یا جداه امروز اطفال عرب
بصحرا میروند و بسیر مشغولند ما را هم مرخص کن که بسیر رویم
آنجناب فرمود یا حسین ع شما هم بروید حضرت امام حسین
عرض کرد که یا جداه ایشان همه شتر دارند و سوار میشوند
ما چگونه در میان ایشان پیاده رویم جناب پیغمبر ص
فرمود یا حسین من شتر شما بیایید و هر دو در دوش
من سوار شوید پس امام حسن ع را بر یک دوش مبارک
سوار کرد و امام حسین ع را بر یک دوش و روانه شد
جناب امام حسین ع عرض کرد یا جداه شترهای اطفال
عرب مهار دارند و شتر ما مهار ندارد و رسول خدا ص
یکی از گیسوان مبارک خود را بدست امام حسن ع داد

دیگر بود بدست حسین ع داد و فرمود که این مهار شتر شما
بانه امام حسین ع عرض کرد که یا جد ای اشتران اطفال عرب
العفو العفو میکنند و شتر ما خاموش نشسته چون جناب رسول صلعم
این کلام نوای امام حسین ع شنید باواز بلند فرمود الله الهی
العفو العفو و ساکت شد و در آن وقت جبرئیل نازل شد و
گفت یا رسول الله صلعم جناب اقدس الهی جل جلاله میفرماید
که یکمرتبه دیگر العفو گفته بودی بخداوندی خود قسم که جهنم بو
بر طرف میکردم در آن وقت کسیر ان جناب گذشت و حسینی که
بر دوش مبارک رسول خدا دید عرض کرد فدای تو شوم یا
حسینی عجب مرکبی دارید جناب رسول خدا صلعم فرمودند
که ببین که بگو بنی که عجب راکبی دارید این بود که امام حسین ع
بکوفیان میگفت که ای جماعت آیا کسی در میان شما نیست
که مرا بر دوش رسول خدا صلعم سوار دیده باشد آیا من پروردۀ
آغوش فاطمۀ زهرا نیستم ایگروه کدام از شما حق بیدرا نیعی
شناسید و این صلوة و نمازی که میکنید بعد از اسم
جناب اقدس الهی اشهد ان محمد رسول الله صلعم

میگویید اسم جد کیست آخر نه من پروردۀ آغوش همان
رسولم ای بیعهدان نامهها بمن نوشتید و مرا از حرم جدم
آواره کردید و باین زمین کربلا آوردید و آب را بروی
اطفال من و ذریۀ پیغمبر خدا بستید بنوعی که همه از تشنگی
بهلاکت رسیده اند یاران و برادران مرا بظلم شهید
کردید و شرم از خدا نکردید الحال قصد کشتن من دارید و از
من دست بر نمیدارید آخر این ظلم و جفا تا چند و کدام امت
با فرزند پیغمبر خدا چنین ستم کردند که شما بما میکنید با این
همه جفا من صبر میکنم بشرط اینکه از دو کار یکی را اختیار کنید
اولا بگذارید که این بیکس مانده اولاد رسول خدا صلعم
همه ضعیف اند و بجز مرا برادرم بطرف روم و عراقین رو
بشم و اگذارم یا اینکه این کار نمیکنید و البته مرا شهید خوا
هید از ظالمان از انصاف مروت بر سیف و السهام خوا
آب میدهید و فرزندان پیغمبران شما تشنه باشند پس
شربتی آب باطفال دلسوخته من بدهید که از تشنگی

بجان رسیده اند العزیز منی نوه سیر کی و دلم را از مجلس
عزا پیرو میرشاید اشکبر بریزید که باعث نجات دنیا و شما باشد

حدیث مرویست از سعد بن حبیب که گفت من بشرف طوف مکۀ
معظمه زاده الله شرفا مشرف بودم روزی طواف میکردم نا
گاه شخصی بود در طواف دیدم روی او را جامۀ سیاه حرم تار شده و دیده
از زمزم اشکبار شده و از شرر کانش غنچه بالوان اشک جاری و در
نفس در کاروان چون جرس در بیقراری دل در دامن شب
قربانی مثال تیمنا و آئینۀ امیدش دور از صفا چراغ امیدش
در حرم مانوسی کور و از جمرۀ مراد مجوبیار تمتع آمرزش محروم
و از شدت قبول مغموم سراپا چون دل خود شکسته و دست بریده
چون حلقۀ در بسته از تنبیه عرض حاجت خود خفش و دل از حرکت
آمرزش در خروش کاهی که لب بسخن میگشود با محرومیت تمام
میگفت که ای صاحب خانه مرا بیامرز و جای آنکه میدانم که مرا
نیامرزی اگر جمله سکان آسمان و زمین مرا شفاعت کنند چون
مردم این عبارت از و شنیدند از طواف خانه مانند ندا و پس
رسیدند که واسیر تو را بجرم از درگاه مغفرت چه
کرده

چکرده که شیطان با آنهمه کرده ناش لبتنا سعید وا یا لست
و تو مشکو بوسی بلوث جه معصیت العظمه که دریای رحمت لوسیز ال
شست شو خود نمیدانی و بچه عصیانی گرفتاری که امید مغفرت نداری
تو کیستی و گناه تو چیست آنکه محروم از رحمت برابر نهادار زار
بگریست و بزبان حال میگفت

قطعه

سر نهم سر مستکار [illegible] قطعه میگفت العفو بر [illegible] امام حسین ع
[illegible] سر گرفتار [illegible] قطعه [illegible] بیان جناب امام حسین با جمال آل مصطفی
[illegible] تا چند [illegible] • بعوض از مدینه تا کربلا بجمال [illegible] دیدم و ب
هر شب [illegible] بگویم [illegible] • میگشتم مرا [illegible] شرف امامت
تو [illegible] [illegible] لطفها که از آفتاب [illegible]
طاهر مغفرت اینجا [illegible] محروم • بمن داشت آن حضرت از روی طبع
نیست بجا اگر از جهت [illegible] مغموم • جانی بود [illegible] از [illegible]
من همین دل [illegible] [illegible] کرده و [illegible]
فرصت [illegible]

بودم تا آنکه در صحرای کربلا اتفاق کار خود با آن امام کرد و کو
فیان آنحضرت را شربت شهادت چشانیدند بعد از اسیری حرم
محترم و رفتن ایشان از کربلا بکوفه من خود را در گوشهٔ پنهان
کرده بودم چون آنجا و ادی را خالی دیدم نفس اماره مرا
با آن داشت که خود را بنعش آنجناب رسانم و آنچه بند را
از و بگشایم چون بمیان قتلگاه رسیدم بدنهای پاره پاره
بسیار دیدم که بر روی زمین افتاده بود و نسیم صبا خاک
آنصحرا را بر ایشان و بر آن جسدها میپاشید باد و حبوا آنچه
نور از آن بدنها مانند اختران درخشان میتافت چون کمرا
ه مسعود بسیار حرص غلبه کرده بود بجستجوی بدن امام حسین ع
میکردیدم ناگاه آنتن صد پاره را دیدم که بپهلو بر ریگ روا
ن شده و مانند بسمل در خون طپیده نور از آن جبین
میتابد که دیده مهر و ماه را خیره میکرد چون نیک نگاه کردم
بدن آن امام عم بود و همان بند در زیر جامهٔ آنحضرت

کشیده بود

کشیده بود اما گرهای بسیار بر او زده بود پیش رفتم و گره‌ها
یکیک گشودم تا یک گره باقی ماند خواستم آنچه گره بود بگشایم
آنحضرت دست را بند اورد و آنچه بند را گرفت من رو سیاه دست
آنجناب را گرفتم هر چند قوت کردم نتوانستم او را دور کنم برخوا
ستم و در میان حربگاه گردیدم تا حربهٔ دیدم از بر برداشتم و باز
بر سر آن نعش رفتم و تیغ را بر بند دست آنحضرت گذاشتم
که او را قطع کنم و بند را بردارم هر چند سعی بسیار کردم تیغ
کارگر نشد آنحربه را بلند کردم و بچند ضرب دست آنحضرت را
قطع کردم رفتم که آنچه بند را بگشایم آنحضرت دست چپ را
آورد و بر سر آنچه نهاد باز من رو سیاه را تعین نشده بغیر
بتهای چند دست دیگرم قطع کردم چون خواستم دست را
به بند رسانم دیدم که آسمان و زمین بلرزه در آمد چنانکه
تزلزل و شورش در ساکنان آسمان و زمین افتاد در آن و
قت غلغلهٔ عظیم از هوا پیدا شد دیدم مردم کثیر از آسمان
با ناله و فغان کبر زمین میآیند هر چند نزدیکتر میشدند

شورش و غلغلهٔ عظیم از هوا پیدا شد دیدم که ناگاه قایلی
بصوت حزین میگفت

بیت

اینجا وطن شهید نست با لون ٭ اینجا کوکب الطاعت بجا لون ٭
اینجا مقتل تشنه لبان است ٭ اینجاست که خفته در دو روانست ٭
اینجاست که کشته شهیدان ٭ اینجاست که زهره طوفان ٭
افتاده بکلی ز وجود ٭ اینجا که کعبه مراد است ٭
اینجاست که گلشن سبی ٭ اینجاست ریاض آل یاسین ٭
لب تشنه لب بکجا ٭ [illegible]

بیت

[illegible]

جمع من آنچه او از آن تاب جگر
سوز را شنیدم چیمچه
زدم و بیخود افتادم بعد از
شنفتن خود را در میان
کشتگان پنهان کردم
ناگاه دیدم سه مرد دیگر را
بر سر نعش امام حسین ع
ایستاده و در حوالی خلایق
بیشمار و اشخاص بسیار
در نهایت ادب ایستاده
و آنصحرا مملو از ملائکه کردید
از صدای فرشتگان و ناله
قدسیان قیامت دیگر آن
صحرا بر پا شد ناگاه دیدم

یکی از آن

یکی از آن سه نفر که آثار بزرگی و رفعت او بیشتر بود با نالهٔ
جان سوز و گریان بزبان حال میگفت

بیت

لب تشنه بر آتش جفا خفتیم
لب تشنه لب از جفا خفتیم
لب تشنه بخاک خفته بر زن کو
ای جسم بخاک بسته تن کو
بیچاره غریب ببستر خشک
تقصیر نواز رسم تشنه طپید
کرامن سان نشده بخفتم
ای سر که بدام در دو بود
دور از لب خشک تو چو ابود
من حق تو ام نبوده جواب
گلگون کفنم مگر بخواب

[illegible]

حدیث

حضرت پیغمبر صلعم میفرمود
الحسین جان جدت
فدای تو شود و بقربان
تو و بدن پاره پاره
تو گردد این مادر تو است
که گریه را طلوبش را
گرفته و آتش ستم جگرش را
سوخته و این پدرت علی
مرتضی است و برادرت
حسن مجتباست و اینها
ساکنان ملأ اعلا
اند که همراه ما بزیارت
تو آمده اند چون رسول
خدا صلعم الخطاب بود

به آن تن مبارک گرد دیدم که ناگاه تن آنحضرت از سوره اعجاز برخواست در حالتی که خون از زخمهای او میریخت پس بروی خاک گشت ناگاه دیدم سر آن سرور برجدا گشت و بتن مبارک امام حسین عم ملحق شد و بزبان حال میگفت

بیت

سلام منی تنعوان [illegible] ... علیک

سلام من ... سلام علیک

سلام ختم ز فرقت بدر سلام علیک

تنم که آختنا ز داغت بدر برادر من

سلام منم شما مادر ... شما سر من

هزار بار فدای ... شما سر من

خشته آمده بر جسم ناتوان حسین

فدای جسم شما باد جسم جان حسین

حدیث

الآن نقتلوب [illegible]

ناله واحسیناه واغریبا

و غلغله واحسینا

والشهید تزلزل

در شش جهت افتاده

پس دیدم آن تن برخون

شکایت امت نموده

بزرگوار خود میکنند

و میگفت یا جدا امتان

تو مرا بالب تشنه شهید

کردند و کودکان مرا

بیتیم

94

یتیم نمودند سراپرده اهلبیت تو آتش زدند و غارت نمودند و دختران تو را با اسیری بردند آن شهید گلگون کفن در گفتگو بود که فاطمه زهرا آن تن صد پاره تو در بر کشید بیهوش شد بعد از زمانی که بهوش آمد رو بجانب پیغمبر ص عم نمود و گفت با ابتا دیگر طاقت ندارم مرخصی میکنی که از خون حسینم رخساره تو خضاب کنم و با این هیئت بر درگاه خود تو ملاقات کنم رسول خدا ص عم فرمود که ای فاطمه دیگر منع تو جایز نیست هرچه خاطر تو است بکن که ما هم چنان خواهیم کرد پس فاطمه زهرا از خون فرزند خود میگرفت و بصورت خود میمالید و از سوز سینه همنالید گویا بزبان حال میگفت

بیت

منم که ... نشسته بند بابا غم ماتم

منم خونین ... حبیب ... خون ... نیم

... زمین ... نیم ... ز دل نصیبم

منم ... ... داده من

... کرده ... ... بیان

خضاب از خون ... فرزند

... در باغ ... کلگلین ... دارم

[illegible]

پس جناب پیغمبر ص عم دستهای تو تا مرفق بالا از آن خون بر سیل نشت بر صورت میمالید و جناب امیرالمؤمنین عم و امام حسن عم و علی اکبر الخ زایران از آن خون بر سیل انگشت و بر سر و صورت میمالیدند و رسول خدا ص عم فرمود الحسین جانا حجت تو بتعلق تو شهید و تو سو با این صورت

یا جد ما ساربانی داشتم که او محبت بسیاری میکردم با مبلغ زیر جامه دستهای مرا قطع کرد نه از خدا خوف و نه از من شرم داشت و آن ساربان الحیّ در میان کشتها بنهان است جناب پیغمبر آن ملعون را از نعش امام عم شنید برخواست و مرا در میان قتلگاه بیدا کرد بغضب در من نگاه کرد و فرمود ای ملعون ابا حسین منی بنور چشم بد کرده بود که دستان او قطع کرده از خدا نترسیدی و از من شرم نکردی خدا دستهای تو قطع کند و روی سیاه گرداند هنوز دعای آنحضرت تمام نشده بود دستهای من مقطوع و روی من سیاه شد ای یاران بجه امید دارم مغفرت داشته باشم

بجانی ... کربلا ... تشنه ... من

... تشنه ... من

... گریه ... کرده ... آنحضرت

95

در خواب دیدن سکینه پدر بزرگوار خود را

روایت کرده اند که در وقتی که اهلبیت در دار الخراب شام مقام داشتند شبی از شبها سکینه یتیم غمدیده از دو دری اصحاب دلتنگ و با بخت خود در جنگ دلبر زیر بردی بر شکایت از بخت و از گنج دلو تا در شب بزبان حال میگفت

بیت

سحر ... سیه ... نیست

مگر از بخت از ... سحر نیست

و گر باشد ز حال ما خبر نیست

شب تا دلم ز تار است این شب

سر این غم سرکار الثانی است این شب

گریبانم سحر کار است این شب

چراغ غم شعله افکنده است این شب

[illegible]

... زار ... ... صحن ... زینب

... بخت ... ... زینب

... گل ... ... صبح ...

... ... دیگر

... نمانده دیگر ... آید

بخواب ... بخت بیدار ... ... آید

بیند و بیدار ... بابم ... نماید

حدیث

سکینه میگوید چون این سخن را از حور بشنیدم بیتاب
شدم وگفتم میروم بخدمت جدم و شکایت امت او با او میگم
ناگاه مرد خوش صورتی دیدم در نهایت حسن و جمال گویا
لاله رویش از اثر اندوه و اغبار و چون مصیبت زده کان
الکبار افتاده در نهایت خون و اندوه ایستاده و شمشیر در
دست گرفته

بیت

مهر تیغ در دولت جد ابرو ترکش ... بین منع خود سو
بجینه علی صاحب ذو الفقار ... بخدمت جدم
رسانیدم و گفتم یا جدا

بیت

محرم جلال کیست گفت ای نور علی ابن ابیطالب

حدیث

سکینه میگوید از آن حور
پرسیدم که آن صف دربیاه ... که ز حبر آن داده
ضلال وان ابراهیم زن ... بیاد ز دست تیغ اعدا فریاد
درد و دریغ

حدیث

مرویست که آن گوشه گیر شب تاب ماتم از کثرت الم و غم
بخواب رفت در خواب کز روش بیا غبار افتاد که از اشک
آه آبیران خوش آب او اثر و سرشار پیش با قامت گشتگان
اهل و حشی و خیابانش با صف شهیدان اهم اعقش کلنذ از سب
جبه قتلگاه ال محمد صلعم سرخ رو و لاله زار مانند داغ
ایران مشک بو طره سنبلش اشناء و دیده نرگسش خواب
آلود شام عزا و شعر میگوید

بیت

کلش از چاک دلها بار میباد
نشان از غنچه از پیکان میباد
نسیمش آه سرد بیقراران
نوایش ناله زار اسیران

سرخ که چشمش ندیده
بجو من از آن
حال مضطر شدم

بیت

حدیث

سکینه میگوید که ...

۹۶

غنچش
سر و روان دیگران ...
...
...

بوید آن پدر بزرگوار
تو بر آینه حور
گفت که ای سکینه

حدیث

دسکینه میگوید که حوران
بسیار دیدم که دود آن
حوالی میکرد دیدند ایکی
بر سیدم که این بزرگان
کیانند گفت یکی آدم
صفی الله و دویم نوح
نبی الله و سیم ابراهیم
خلیل الله و چهارم

بیت

سنت جدتو بود
گرفته بعزای شما بود
روانه خون جگر از دیده جدتو بود
دولت ظلم گریبان دریده جدتو بود

موسی کلیم الله و آنکه در ... که زنده کان ... میکیست آن حور بر بستکیت
الغریب ... و این عمر ...

محمد ... و بدین باب ...

۹۷

بیت

در دا دریغ از ...
...
آه زدم تیغ ...
...
...

حدیث

سکینه گفت ای جد بزرگوار
مردان ما را کشتند و زنان ... سکینه میگوید دیدم جد بزرگوارم
ما را اسیر کردند یا جداه هر چند کریست چنانکه بیتاب شد پس
روی بهم را بان خواه کرد و گفت

فریاد میکردیم کسی نبود شنید آیا
ظهر دارکی چگونه میان سر و تن
او جدا ای الله ساختند یا جداه ما را
بضرب تازیانه از سر نعش بابم جدا
کردند و نگذاشتند که راز دل
خود با او بگویم به اسیری برفتیم
و بقتلگاه نگاه میکردم یا جداه
بغیر از دیده گریان هیچ قطره
آب نداد و سوار شتر گیر گسی
دل ما نرسید هر گاه التماس شربت
آب میکردیم کسی بیاد دل ما نرسید

[illegible]

حدیث

سکینه میگوید چون جده ام مرا دید
اغوشش باز کرد و مرا بسینه خود
چسبانید غبار از گیسویم
من میگرفت و بر زبان حال میگفت

بیت

جده ام فاطمه زهرا
میگفت ای سکینه
مرا از حال خود
غافل مپندید
کرده ام منزل همراه
اسیران بودم د
ناله اشما بویی
شنیدم و از گریه
[illegible]

ای سفیران خدا به بنید امت یحیا با فرزندان من چه کردند
پس مرا در آغوش گرفت و بسیار گریست سکینه میگوید منه از
مرگ در شام دیدم ان یکلحظه بود که در دامان جدم بودم
من گریستم و جدم میگریست پس ان حور گفت ای سکینه بس
است بس ازین دل پیغمبر خدا را بدرد میاور دست مرا گرفت
و داخل ان قصر شد چنانکه در ان قصر پنج زن دیدم چون پنجه
افتاب یکی از ایشان از همه خوش صورت و لباس سیاه چون داغ
دل اهلبیت در بر او و گیسوی از دل ما پریشانتر چنین دیده
اسیران اشکبار و حالش مانند ستم کشان افکار صورت از خونابه
اشک گلگون و دلش از ناوک ستم پرخون ناله جانگاهش طاقت
برانداز و چون مادر فرزند مرده در سوز و گداز پیراهن پرخون
بیکدست و دست دیگر بر سر میزد و چون اه میکشید بوی کباب
از دلش میرسید کاهی بر مینشست و گاهی بر میخواست [illegible]

98

بر سر و سینه میزد و چون از بر خواست همه بر میخواستند و چون
او بر مینشست انها نیز مینشستند از ان حور پرسیدم
که این زنان کیستند گفت اول حوا زوجه آدم است دوم
ساره زن ابراهیم سیم مریم مادر عیسی و چهارم خدیجه
حرم محمد مصطفی صلعم گفتم [illegible] شناختم

بیت

[illegible]

حدیث

سکینه میگوید چون فاطمه را
شنیدم بیطاقت گردیدم
دویدم و تا بجده ام رسیدم
گفتم [illegible]

بیت

[illegible]

99

شما در غم [illegible] طپیدم و لحظه چشم از سر پدرت بر نمیداشتم
دلخراش در عزاداری فرو نمیگذاشتم پس جده ام مرا در بر گرفت
و غبار از سر و گیسوی من پاک میکرد و من از جفای ابن زیاد
و از ستم شمر و جور یزید علیه اللعنه والعذاب شکایت میکردم
جده ام از من پرسید

بیت

[illegible]

حدیث

جناب فاطمه زهرا میگفت
که ای سکینه جان جده ات
ترا قربان خود انا احوال
زینب ستمکش بگو سکینه
بگریه در امد و گفت یا جده

[illegible]

تکلم کردن سر امام حسین ع با امام زین العابدین ع در مجلس یزید علیه اللعنه

چنین روایت کرده اند که چون محنت و الم غریبان جناب امام
حسین ع در محنت کده شام بنهایت رسیده و چون بند قفا
الحجه [illegible] بود با اسیران بعمل آورد و ستم دیگر داغ تازه نداشت
که بر دل الیشان گذارد و موسم آن رسید که غریبان امام شهید
از شام بمدینه آوردند روزی یزید پلید علیه اللعنه و العذاب
آن شقی بد اهلبیت را طلبیده و از جناب امام زین العابدین ع
عفو خواهی نمود و الیشان را دلداری میداد اما جراحت
دل ایشان

بیت

کسی که گفت که زینب چه میکند بیمار
بگفتمش که دو لب دارد و هزار آزار
خدا نکرده بیمار که بی درد بود
سکینه بتیمار گاه بی درد بود
اگر نبود در این بوده [illegible]
دلش نبود که بار بار آن بدرم

حدیث

سکینه میگوید که دو سه وقت
جده ام میگریست و میگفت
وا مصیبتاه از کشتن حسینم

و وا اسفاه از اسیران [illegible] و واحسنا از [illegible] فلک ای [illegible]
[illegible]

و بر سر نعش غریب
هم که نماز کرد بی
جده ام روی مرا بر
بوسید و میگفت
ای سکینه قد قطعت
انسباط قلبی
بعزا یتیم بی
ای تو دل مرا پاره
پاره کردی و جگر مرا
مجروح ساختی ای
سکینه اینک بی ادب
بی خبر بود [illegible] برادر
گشته ام بیز دیر در
کار خود طلب شفا
او میگفتم سکینه میگوید

دلهای شکسته ای بینا
بالم سخنان مو او سیر شد

بیت

[illegible] دل جا [illegible]
[illegible] علاج [illegible] کنند

حدیث

پس آن ملعون گفت یا علی
اگر حاجتی داری طلب کن
آن بیمار غریب فرمود سه
حاجت دارد اول آنکه
اگر خواهی مرا کشتن معتمدی
همراه اهلبیت که الیشان را
بمدینه برساند و در روضه [illegible]

بپنج دهیر که او را بیرم
در کنار او دفن کنم
و اگر نمیدهی سر پدرم بی
او بوده تا زیارت
کنم و دیدار آخر او سه
به بینم یزید لعین گفت
اولا اهلبیت را بتو میدهم
تا بمدینه بر دو ثم الحجه از
شما غارت شده منم در
مقابل شما عوض میدهم
سیم آنکه سر پدرت را
نخواهی دید در آن وقت
سر مبارک جناب امام
حسین ع در مجلس آن حرام
زاده ملعون بود و سر

[illegible]

تا من در خدمت جده ام بودم میدیدم که در ایام آسمان باز بود
فوج فوج ملائکه فرود می آمدند و بر پدرم زیارت میکردند و با
سر [illegible] چون از خواب بیدار شدم هنوز دیده ام اشکبار بود

بو شیر بران کشته بود ناد
که اهلبیت نه بینند جناب امام
زین العابدین گفت ای یزید
تو بینو اریکه سر پدرم از
من نهان نیست و او لو نمیتوانم
دید انکاه ای مظلوم رو بر
مبارکی پدر کرد و گفت ای
پدر جان

نکاه میکردند ناکاه
دیدند یا شمر سر در
دکار آن مندیل
بیکی کنار افتاده
و آن سر مطهر
بزبان فصیح گفت

بیت

سلام علیک
پسر دور از تن سلام علیک
بخون غرقه ئمنم سلام علیک
سلام که کردم جوابم بده
جواب دون کبابم بده

بیت

یتیم غریبم علیک السلام
بلاکش حبیبم علیک السلام
علیک السلام ای امیر قضا
ندیده طبیبم علیک السلام
[illegible]

اولو بدست مبارک
خود اولو رشته
و لغیر انها بکسی
سزاوار نیست پس
یزید امر کرد که انچه
غارت کرده بیاورند

بیت

[illegible]

حدیث

جمیع اهل مجلس الحالة
مشاهده نمودند هم
بکبار صدا بو بکریه
بلند کردند پس یزید
لعینی ازان حای
بر خود بلرزید انکاه
امام بیمار گفت ای

[illegible]

حدیث

آه وا مصیبتا جمیع چشم
اهلبیت با اینکه سر
افتاد و جامه بر خون
شده سولوخ سولوخ
بیرا دیدند صدا اشتغ
انکه بیکس ان عالم کبر
فغان و احسینا
و ناله و داشهید
بر آورد

هر بیست که اهلبیت
از ملاحظه آن سر منو
کربیان خو صلسولو دیدند
وصدا ناله لو با فلا
ک در سانیدند انکاه
یزید لعین بر سید که این
جه سر منو بولو که اتشی
در جان اهل بیت
افکنده جناب امام عبا
گفت ای

[illegible]

گفتا ملعون

بیت

جواب واد با ان [illegible]
[illegible]

بطاقت شدند و صدا و
بکریه بلند کردند هرو
بست که درون وقت
سکینه گفت ای یزید
حاجتی دارم بتو
یزید ملعون گفت
بگو سکینه گفت مرا
مرخص کن که سر پدرم
تو بردارم و زیارت
کنم می ترسم که حسرت
دیدار او در دلم بماند
میدانم که این داغ
آخر نیست یزید ملعون
فرمود مرخص بردار
ان یتیم اسیر جمع

حدیث

جناب امام زین العابدین ع
میگفت ای یزید این سر
جگر گوشه رسول خداست

[illegible]

رخصت یافت پیش رفت
و در برابر آن سر با ادب
ایستاد و میگفت ای
پدر جان

بیت

کنز فنا ربخت سلام علیک
فدای سرت من سلام علیک
سه برج عزت سلام علیک
انیس غریبان سلام علیک
بدر از دیارت سفر میکنیم
نظر کن چه خاک بسر میکنیم
در ینا که بودی تو همراه من
کشنه پیدر میروم بر وطن
چه پیش آمده ام منم بدر داشتم
عیان سایهٔ تو بسر داشتم

شنیدند چنان ناله برآورد
دند که زلزله در
مجلس یزید افتاد پس
سکینه بدوزانو پیش
سر پدر بنشست
ومیخواست که آن سر را
بردارد چون طفل
بود و از کثرت جور و
جفا ضعیف شده بود
نمیتوانست آن سر را
بکنار [illegible] درکار خود
درمانده بود ناگاه
لبهای معجز نمای
آنحضرت بحرکت
آمد ما نند
[illegible]

قطعه
[illegible]

غنچهٔ دهنم باز شده فرمود ای زینب سکینه را امداد کن فی ا
لحال جناب زینب خاتون آن سر را برداشته در آغوش سکینه
نهاد و بروایتی دیگر آن سر خود بلند شد و بر سینهٔ سکینه
جا گرفت آنگاه سکینه لب بر لب پدر رسانید بیهوش شد و با
آن سر در میان مجلس افتاد آه و ویلا جناب زینب خاتون
و سکینه را در آغوش گرفت بعد از ساعتی بهوش آمد و شور
شیر در سون مجلس انداخت که یزید ملعون لعین بتنگ آمد
و دیگر تاب نیاورد و مصلحت چنان دیده که ایشان را روا
نهٔ مدینه نماید و نعمان بشیر را طلبید و کجاوهای زرنگار
مرصع طیار کرد بزیور و بزینت نعمان کرد و گفت که اهلبیت
را بمدینه ببر و در هر منزل بمنزل باید عریضهٔ تو بمن
برسد و چون جناب زینب خاتون چشمش بر کجاوه ها
زرین افتاد و فرمود که ای یزید این کجاوه ها را
موقوف دار و الیتی سیاه انداز که کجاوه ها را سیاه بپو
شانند چرا که ما عزادار یم

در بیان ماتم گرفتن حادر عباس علی علیه السلام

چنین روایت کرده اند که چون دستهٔ گل چینی فضائل
زار مرتضی را در وادی کربلا بغارت صرصر جفا داد
و خزان احزان گلستان [illegible] که نشو آن را از سموم عطش پژ
مرده و افسرده نمود بعد از اسیری آهوان حرم و
سپاه از دستگیری طایران آشیانهٔ الم [illegible] آن تشنیم بر بهشت
و غم [illegible] وقت تمام مهاجر الخیار
امیدوار بودند که [illegible] مسافران سفر کربلا و ابتلای
خبر خویش برسند ناگاه این چرخ [illegible] رفتار دولت
تفاخیان سنگ جفا را بر شیشهٔ دلهای مستمندان

حدیث

مادر عباس میگفت
ای اهلبیت محنت پروریده
ایا چه منه نا امید
نشنیده دستم چادر کوتاه
و دیده ام از شش جهت
در سوه عباس و عباس
انجا چوم و از برای جعفر
بکدام سو هر اپویم و میگفت

بیت

ای بسینه و ما بعلم دار
ای گشته فدای پسره یار
ریوز دل کباب مادر
سقای بخون رده ای مادر

بجای رسید که مروان
علیه اللعنه بان اشقاوت
کم داشت بگریه دل
مکر ابد ولتان مردم
از گریه مادر عباس
ام بتنگ آمدند و
بیغام بام البنین
دادند که مادر عباس
نوجوان و ابلغ دیده
سوخته جا خبا اتر
احر جبیل و ثواب
جزیل دهد و ای
زوجه ان مردا
ن ما مینوانیم

که درین

زد که نالهای در فلک زحاجیر تا انقراض دنیا
او بیزه گوشها الست مرویست که دسون وقت ام البنین
زوجه حضرت امیر المؤمنین ع مادر حضرت عباس
و عون و جعفر و عثمان در آرزوی چهار فرزند نامی
گرامی خواب و روز شب در بیت الاحزان بمهجوره
گردیده ساعتی از فراق و لحظه از اشتیاق نمی آسود

بیت

[illegible]

حدیث

چنانچه ام البنین خبر
شهادت چهار نو
جوان خود را شنید
از آن خبر بیهوش شد
چون بهوش آمد گریبان
طاقت نو چاک کرد
و گیسوی خود را پریشان
نمود و بر سر و سینه میزد
[illegible]

106

و بزبان حال چنین میگفت
بریده و سر بزیر
بال بیکس کشیده
میگریست و
میگفت

بیت

ای شمع نیا بادم از دور چه [illegible]
چار سرو قامتم از بوستان [illegible]
متد شب بر سرو بدم چار [illegible]
کلشنم بو برو کشتی از میان برداشتی
ریخ منه ضایع نمود [illegible]
من چه کردم با تو کز بامم [illegible] برداشتی
دل بطوفان [illegible]

بیت

ستان
[illegible]
قطع امید [illegible]
نهال [illegible] سرو دیگر بیند
[illegible]

حدیث

الضعیفه [illegible] شکسته وان خزینه دار
نشسته در چار موجه ماتم افتاده
[illegible]

107

که درین مصیبت حق داری ای بی ماتم بیقراری
که چهار سرو از بوستانت رفته و چهار شمع از
شبستانت خاموش شده و تو در بالین ایشان بنعمه
دل تو بداغ الشهیدان غریب و تشنگان بینصیب
میسوزد ولیکن التماس ما آن تو انست که روز گریه
کنی و شب آرام گیر یا شب گریه کنی و روز بیاسائی تا
ما هم زمانی آرام گیریم نالهای تو قرار و آرام ما ببرده
مادر عباس در جواب پیغام داد که ای مسلمانان و میگفته

بیت

[illegible]
بعد از پسرانم [illegible]
دل چاک [illegible]

الساعه بالیون کاشی بر سر بالینی
آن غریبان میبودم وکاشی
ناله الوداع ایشان را
میشنودم کاشی
حینی عباس بمیدان
میرفت یکبار دیگر
قامت او را
دیدم و بدور او
میگردیدم کاشی
دلون وقت که
جعفر و عونم را
ذبح میکردند
و آواز ایشان
را میشنیدم و
صدای ایشان

سحر از غم ... در دفع ... دیده باران ...
صبح ... [illegible]

حدیث

مادر عباس میگفت
ای مردم من بینه مرا معذور
دارید که قرار از من فرار
کرده و طاقتم طاق شده
نمیتوانم داغ دلرا از سوز
بنشانم و خاطر پریشان را
جمع کنم ای مردم ... مثل ...
غریب و مصیبت دیده نبوده

بیت

[illegible]

وصدای ایشان را دفع میکردم کاشی در آنجا میبودم
با لشکر کفار حرب میکردم تا پیش مرگ ایشان می
کردیدم ای مردم من بینه شما چگونه مرا از ناله و گریه منع
میکنید و شما میدانید که عباس مرا از کثرت حسن و جمال
ماه بنی هاشم میگفتند جوان من علمدار امام حسین علیه
السلام بود و سپهدار سپاه ابتلا و قوت بازوی حیدر
کرار و پشت فرزند فاطمه زهرا بود در شجاعت و شوکت
یگانه آفاق و در معرکه دلیری طاق بود مرویست که حضرت
عباس چنان رشید بود و کشیده قامت بود که چون بر اسبهای
قوی هیکل سوار میشد پایهای مبارک او بر زمین میرسید و در صورت
مانند ماه تمام بود مادر عباس میگفت ای مردم من بینه
بگذارید تا من خود را هلاک کنم که بعد از فرزندان زنده
کی بکار من میآید راوی میگوید که آن ضعیفه غمدیده بحز
ن چنین چیزها میشد چادر بر سر افکنده میکرد و بقبرستان بقیع

میرفت تا شام بر جوانان غریب و شهیدان نصیب
خود گریه میکرد چنانکه هر کس از آن راه میگذشت و نالهای
جانسوز او را میشنید بی اختیار سیل اشک از دیده
جاری میکرد و چون شب میشد بشهر میآمد تا صبح بر یکی
و همواره خود ناله و زاری ... چون شب میشد میان حجره
... نشسته بزبان حال میگفت

بیت

فلک چون ... [illegible]
نه ... [illegible]
چه بد کرده ام ... [illegible]
یکی ... قاسم دلفکار ... [illegible]
خورش مادر ... [illegible]

که ... فرزند خود را ... و بعد از آن بر سر و سینه میزد
و این نوحه را بیان میفرمود

وارس ما بینه آرام دوشم از سکینه سینه بر سوز واب
تسلی دل آتش افروز من نبوی که آیم ویی

بیت

کنز جملکی بیکس نشدم
احوال زارم سویه بیبی
کنز تاج خاک بسر شدم

حدیث

میکفت ام بلای من
شهر بانو از بهر اهل
بیت بیکس ترم و در
این بلا از جمله غریب
تر هم عزیز نادم دوستو
در سوده تو فدا شویم
با این ستمزده

از تو دیده برولی که
کنیم دو وجود بو باکه
بکویم وتسلی از که جویم
ومیکفت

بیت

دل ز آتش غم سوخته

دو باره زهر ستم کرده است در کام

العزیزان تصور کنید
که در آنوقت اهلبیت
چه حالی دارند صدایا
ناله هر بیکس و غریب
خلو تزلزل در عالم
ایجلی الدا ختند
الحضرت علیه السلام
لجرو شکیبایی
موعظه میفرمود
ومیکفت دیکرسی
ندارم ناعلاج
دل بو بمرک نهادم
چه بیمار کربلا الخ
سخنه نواز بید ر
بزرکوار خود شنید

حدیث

ایدوستان اهلبیت
غریب دور الجناب بو
کرفتند از کینها طبانچه
بر سینها میزدند و جاو
ش قضا میکفت

بیت

با این ستمزده خوبیا و یار کنید
برو بکام دل انکه شهر یار کنید

حدیث

چه حضرت امام حسین علیه السلام کلام
حسرت انجام شهربانو را شنید
دانست که نوبت میکوید بزبان
حالی میکفت

بیت

حضرت فرمود ای
شهربانو در وقتیکه
من از مرکب در ا
فتادم ذو الجناح
بدر خیمها آید برو
سوار شو که تو سو
بهر جا خواهی
ببر دالهی آرام
کیرو صبر نو بتیکه
خوکه شهربانو

نوجوان تو اکر رفت از خیابان وجود
میرو بنام سکینه

چه سپند وار از آتش بر
جست نیزه خود بر داشت
چه قوت نداشت از ضعف
آنکه نیزه بو بروی زمین
میکشید و بمیدان میرفت
چه جنگ امام حسین علیه
بران بیمار افتاد با ام
کلثوم فرمود ای خواهر
زین العابدین را بر
کردان که او خسته است
ام کلثوم پیش رفت
دامان آنکه بیمار را
کرفت و میکفت

بیت

حدیث

بکذار که این نیم جان
که دارم فدای پدرم
کنم الیعه مکر نمیشنوی
که پدرم چسان از بیکسی
ناله میکند در آنوقت
امام حسین علیه السلام فرمود که
الجابدر ر بر کرد که بحرم
اهل حرم العواز من
نور و نصل من از تو
باقر جز آن ناکاه
حسرت نصیب شهربانو
پیش امی ورکاب ا
بجناب بو بهر د و دست
کرفت ناله زار از جان
بیقرار میکشید و میکفت
الطایر الشیان اغوثم

کفت ای اقا جانم مرا بصبر و شکیبایی امر میفرمایید دل
ضعیف منکه آتش اهل آتشی حسرت دلتوان افروخته چکونه
قرار کیرد دل بتو خوش داشتم الحال توهم میروی و مرا
بصبر امر میکنی

بیت

صبر است علاج هجر دانیم ۰ اما چکنیم نمیتوانیم ۰
یارب این هجر و درد و داغ و تب ۰ خو کو بکه دل کنم صبوری ۰
یکدل نتواند این همه غم ۰ کار یکشیده بار ماتم ۰
از ناله چسان کنم کناره ۰ یک سینه و این همه شراره ۰

حدیث

نمودن بابا امام حسین علیه السلام فرزندان خود را از بهر جنک و کشته شدن ... در کردن بیدرنش کرد
و روسوی بچلوی تشنه
بیدر نهاد و صورت
الجناب سو میو سید و
میکفت ای پدر جان
چه خیال داری و مارا
بکه میسپاری که دیکر
کسی بغیر تو نداریم در بن بیابان
غریبیم نه حبیب و نه محرمی
و نه یاری و نه غمخواری
و نه مونسی و نه من کاری
و نه دادرسی و نه فریاد رسی

کر ای برادر جان از برای خدا
آهسته تر برو و تعجیل مکن تو لب
شوق ملاقات جد و پدر و مادر
و برادر قرار نداری و من از
دوری تو آرام ندارم و میکفت

بیت

سوی قتلکه خویش اضطراب مکن ۰ بسوی بدرت بیرون شتاب مکن ۰
بخدمت پدرت ... برسد

حدیث

الحزن خواهر زینب خاتون
که میدانست برادرش بقتلکاه
میرود و بر نمیکردد در صورت
کر نه بودی و نه برادری همراه او بود

زینب خاتون چه
حالی داشت و چه
کونه دلتنک از
برادرش برادر
و دامن امام حسین
بو کرفته بو و نمیکذاشت
که بمیدان
رود و زینب
سر برهنه کرد
و صدا بو ناله
بلند نمود و رو
برقیع کرد و کفت
یا فاطم ایماد رجان
در این حال و چرا
بسر کشی جست
نمی آیی ...

دادیم و بغیر تو کسی را نداریم

بیت

دریدر از غصه رو کاند دیکر ندایم از ۰
غیر تو ما محرمی دیکر نداریم ... ۰
در غریبی مانده سرکردان ... ۰
از وطن دور از یاران ... ۰

حدیث

چون حضرت آن کلمات را از سکینه
شنید دیکر تاب نیاورد و سیل
اشک از دیده مبارکش جاری شد
الحزن آن کشتی کنید و الخاف
دهید چنانکه یکی از شما بغیر از برو
وطنهای خود وداع میکنید

باز چون امام حسین مظلوم ... سکینه ... بقتلکاه
بر و ولی بشر آید
و عو بوت او تمام
اسیر خواهند شد و
تشنه کام از کربلا
خواهند رفت در آ
نوقت اهل بیت
الحضرت چه حالی داشتند
واهی احباب و یاران
و برادران کشته
دیدن بی الجناب
اهل حرم را وداع
کرد و چند قدم
سو رفت و زینب
سنم دیده از عقب
برادر فریاد کرد

والیشان از من بهتر بودند
چنانکه در فراق ایشان
صبر کردی در ماتم منهم
شکیبایی پیشه کن زینب
آهی کشید و کفت ای برادر
جا حق داری اما در
وقتی که جدم از دنیا
رفت من پدر و مادر
و برادر داشتم چون برادرم
امام حسن ... رفت عم دل بتو
خوش داشتم ای برادر
امروز زینب بیکس
میشو و دیکر در دنیا
امید ندارم و چکونه
از تو دست بردارم

حضرت زینب خاتون ... برادر و مادرم ... بیر

و میکفت
ای برادر جان

بیت

بیا ای سوز درون زینب ۰ ... نکر ۰
بیا ای داغهای سینه نظر کن ۰
بیا ای لب تشنه خاطر ... ۰
بیا یا ماتم خاکی ... ۰
ریاض تشنکی لب دیده مادر ۰
نهال کلشنت خشکیده مادر ۰
کلستانت شده بر باد مادر ۰
شرر در خرمنت افتاده مادر ۰

حدیث

در بیان رفتن اهل بیت از کوفه بشام غم انجام

مرویست که در روزی که شهربانو بو سبب بو اولدی که دند صد کنیزماه رو بار او بو درشیبی که بانوی سرای جناب امام حسین ع شول بشکرانه اولکه نعمت پنجاه نفر ازان کنیزان سوا آزاد کرد و در روضه که جناب امام زین العابدین ع از و متولد شد چهل کنیز دیگر بو لسبب الله کرامت آزاد نمود کنیز دیگر داشت روزی جناب امام حسین ع و در میان کنیزان چشم مبارکش برصورت یکی از ان کنیزان افتاد

چه صورت

بیت

در آسمان طبیعت چو حسن شیرین زمان
نبهای انتنکی باغ سرو آزاده
خبر سیاه از غم تعلید نابدار مدام
غزال نکته از زلف نابدار مدام

با آنکه شیرین رفتار
دلبر دیده بطایبه
گفته الشهربانو
شیرین بی ایب
صور تبریز افرود
خنده دارد شهربانو
کمان کرد حضرت

که بنا کام از تو جدا میشوم
و میگفت

بیت

زینب بیک باغ و داد از جناب
برادر داد و فریاد از جناب
جدا میکنند بنیاد و مالو
خدا بستاند از دوست داد و ما لو
سما ند بعد از این غم آرام در دل
فراق دوستان کار بیست مشکل
نه بجز وسر بنالم باز دوسری
بغم عادت کنم یا صبور ب
فلک جمع آه آتش روزت سیاه
نگاه حسرت جانب من بر دیده

اثر درعقب آن خاصه
مینالید لا علاج
بخیمه برگشت و سر بزا
نو غم نهاد و در حجر
برادر در بر زبان حال میگفت
ای برادر جان خدا حافظ
زینب تو بغداد الی کرد و اند
امام حسین ع بمیدان
کار زار آمد و رو بو
بر لب نخجی الغان کرد
و میگفت الکوفیان بجا

ای جوانان بیجان الامان

بشیرین میل دارد عرض کرد که ای خواجه آزاده کان
ای مولای بنده کان من او لو بشما بخشیدم حضرت
دریافت که خطای کرده است فرمود منهم او لو آزاد کردم
در سوه خدا پس شهربانو برخواست و سر صندوق لباس
خود را گشود یک دست خلعت نفیس قیمتی بشیرین پوشانید
آنحضرت فرمود ای شهربانو تو چندین کنیز آزاد کرده
ایچکدام ابو چنین جامه ندادی شهربانو عرض کرد که مولا
من آنکنیزان آزاد کرده من بودند و شیرین آزاد کرده شما
ست میان ایشان فرقی است

بیت

الیعز بزان آزاد روز شیرین
در ضمن اهل حرم بو
تا آن روزی که منزل
در بال کوه کردند
چه چشم اهلبیت
برابر منکر شیرین افتاد

نیزه امان الامان
سوختم زینب زمان
بلکه میرفت از کوفیان
دیدکه از کوفیان
چه بخبر بر فرشیان
نیست لنا فضائل النبی
تیغ کشید از میان
شد غضبش غالب خنجر
جرمی جوشن مغفر کشید
غلغله از سوی دو لشکر افتاد
خروش کالکمنی قبا
سرور صاحب عزا
زاده شیر خدا
صف شکن کربلا

نعره چنان زد که از ان سوار
ذوالفقار
تا که برارد دمار
زینب آسیا بکار

نه نعره بنجران الامان الامان

حدیث

جبو شیرین لغت العزیز

چکونه نام مرادانیستی

دیم انتظار درشوه منی

نشستی دعزیز کفت

اشرینا مطیبید

بیت

کفت چشیم ... رسید

بعزیز از خواب کران ... عندلیب

داشت اندر ...

در چنبی روز ...

حدیث

القصه عزیز شیرین بعد از آن

خامه و نامه از راز دل ام آگاه

رسید نه عزیز دید

غزالان چینی رس

لت بزنجیر کینه بسته

دکبوتران حرم امانت

بوانکسته بای دیده

نشینان حرم اجلال به

سر بزانوی ملال نهاده

و مسند نشینان

صدر غزت بر روی

خاک افتاده

بیت

یاد ایزدون کردندکه شیرین خلعت ازادی ایام حیاتی عطا بیورمشده

بعد از انجلای صورت الیت از اشک خونین آل اوشبو جامه

صبور زیبا قباو چاک کریبان لو باره کردندو شیرین بیتاب

شد و عرض کرد که ای بانوی سرای الم وای خواتون حجله

محنت غم من قلعه درین کوه سراغ دارم رخصت دهید تا بالغ

قلعه رفته انش بیدکه لباس ولباس وطعام ازبرای کوده کان

اقارخط بیاورم اما غرض شیرین آن بود که قلیل الباب زنانه

که بعد از غارت جمها ابدر کرده بود میخواست انها لو دلونی

قلعه بغز والشد و قیمت از الجهت عولوت لباس وطعام

بکیرد اهلبیت کفتند ای شیرین تو ازاد کرده مثل ما اسیر سیم

نیستی ار جادلت خواهد برو جنب شیرین مرخص شده با صد

اندوه روانه بر سر آنکوه شد پالیه ازکشته بود که بر در قلعه

رسید القلعه

و جاعت ... بیت

هنوز حلقه ...

حباب لجه اشکی

آئینه بروبیشی ...

بجان دایه خاک ...

درکنار کرفته و غل

جفادلت در کردشی

انداخته زنجیر جنبی

طبیب با تو بیزبغی

اولو کرفته و طپیدن

در دیغ دلسته برد

لشی نهاده و موج

سلاسل اولو

باشوبه نهاده

بیت

عزیز ان ...

حدیث

عزیز از آن خیابان پسرده واز

بولستان افسرده کوشت ...

بیت

حدیث

فی الحال درکشا شد و عزیز

دعزیز کوتوال القلعه بود

که چنان نوحه و زاری میکنید و سر و پای برهنه و گریبان چاک شما از
چیست و این ناله جان گداز از برای کیست گفتند ای عزیز
مگر تو خبر نداری که سبط پیغمبر آخر الزمان را ظالمان بر جفا
و اشقیان بی وفا در کربلا شهید کردند گفتم ای فرزندان محمد صلعم
تو و اهل بیت او را مانند اسیران شام میبرند امشب در این
زمین فرود آمده اند من گفتم محمد صلعم را میشناسید و با او
اعتقاد دارید موسی گفت ای عزیز چگونه نشناسیم که او پیغمبر
برحق است و حقیقت در باره او از ما عهد و میثاق گرفته است
و ما با او ایمان آورده ایم هر کس که او را نشناسد و نداند جای او
جهنم است و ما پیغمبران از او بیزاریم من گفتم ...
بگو ببینم که ... من از او ... حضرت موسی گفت ...
در قلعه ... کنیز ... شیرین نام که
آزاد کرده امام حسین است در ...
و رسید همراه ... حضرت امام زین العابدین علیه السلام
که پسر امام حسین است و بدست او مسلمان شو بعد از آن
... امام حسین ... و سلام ...

زجان ... و ... یار ...
زشش ... دیده ... زیب ...
سرشک ... دیده ... جلاب
شمع ... آن نهال ... عطش
بدفع چشم بدان ... و ... آتش
ولش ... تنها آتش
زلخ‌های جگر ... حال آتش
میرس ... رفت

حدیث

اید و ستان در آن حال عزیز ...

... سلام علیک
... سلام علیک
... عریان ... العجبی
... سلام علیک

حدیث

پس امام زین ا
العابدین بیمار
جواب سلام باز
فرمود با دیده
اشکبار ...
... حال ...
پیغمبر ...

بیت

که جواب خواهر شنید پس
عزیز ... مظلوم
آمد و گفت ای آقا جان

بیت

ای ... سلام علیک
... سلام علیک
... موسی
... سلام علیک
... بتو سلام علیک

حدیث

ناگاه آوازی از ... شنید
و گفت سلام خدا ...
به عزیز گفت ...
السلام من قبول ...
از من ... و ...

... ای ... بیت ... السلام ...

... حقم ... پدرم و
مادرم و برادرم ...
شدند و جمیع سلام پیغمبران
تو ... روز
قیامت با من ... خواب
شد پس بعد از سلام ا
مام زین العابدین علیه السلام
شیرین ... عزیز ...
و ... روانه آن قلعه
شدند جمیع در میان
القلعه ... بدایره
السلام برآمدند و شیر
... بر سر و سینه میزد
و این نوحه ...
پیغمبر ...

بیت

... سلامت ...
... ز ... عقب ...
... دل ... شد
... خفا ...
آن ... ز ...

حدیث

پس امام زین العابدین علیه السلام
فرمود ای عزیز تو از حال
غریبان دیار الم که خبر
داد و ... ماتم ...
تو که ... چگونه از حال

بیمار کول ... ذکر ...
بر منزل اسیران کرسانید
عزیز گفت که ای طوفان نوح کربلا
وای یعقوب آل عبا و ای ایوب
وادی ستم وای یحیی کشور الم
در خواب بودم که ناگاه بخواب
دیدم که گروه انبیا ... مثل
مثل موسی و هارون علی نبینا
سر و پا برهنه و گریبان که ...
تعزیه از ... دلها
بجای ... برکرد ... ملال
من گفتم ای ... بنی اسرا
ئیل وای برگزیدگان رب
جلیل شما چه رسیده است

! وصیه حیره

نقل پیر دیرانی و رسیدن لشکر کوفه انجا با اهلبیت بشهر شام خراب

چنین روایت کرده اند که چون آنگروه بشام میرفتند شب

در جایی بوده بدیری رسیدند اثر مصلحت دیدن دیدند که

دیدن دیر مانند بیشمر ملعون ولد الزنا تا پایه دیر در آمد

نعره مانند جرس کشید پیری که سر حلقه اهل دیر بود ببالا

دیر در آمد نگاه کرد لشکری دید گرد اگرد دیر ایستاده اند پس

دیرانی پرسید که این لشکر چه کس نند شمر علیه اللعنه از ملاعنت گفت

مان پسر زیاد دیم از کوفه بشام میرویم گفت بچه کار رفته بودید

شمر علیه اللعنه گفت شخصی در عراق بر یاغی بود بحرب او رفته بودیم و او

بقتل رسانیدیم سرها و اسیران او سوی شام میبریم پیر دیرانی نگاه

کرد و سر بسیار دید بر نیزها که نور از ایشان میتافت که پیر فرمود که

سرمهتر ایشان کدام است شمر علیه اللعنه اشاره بسر امام حسین

کرد هیبت از آن سر در دلش افتاد گفت چرا بدر دیر من آمده اید

شمر علیه اللعنه گفت شنیده ایم جمعی اتفاق کرده اند که شبخون

بر ما زده و سرها و ثوابات ما بگیرند میخواهیم امشب بدیر تو

[illegible]

[illegible]

دیوی بیم پیر گفت شما لشکر بسیار اید و دیر گنجایش ندارد

و سرها و اسیران باید بیرد بود و خود با لشکر در بیرون دیر آتش

بر افروخته قرار گیرید شمر علیه اللعنه گفت نیکو میگوئی پس سرها

که امام حسین علیه السلام بود در صندوقی گذاشته مهر زدند و هر که انگلیون

بالین او میکردند قبول نمیکرد چرا که از واقعه ابو الخنوق [illegible]

شنیده بودند اتفاق رسند که صندوق بود در خانه کنیسه

قفلی بر در آن خانه زدند و رفتند اما پیر دیرانی جمع آثار جلا

لت و بزرگی از امام زین العابدین علیه السلام دید او بود با اسیران در

منتسب نیکو قرار دادند خیمه‌ای بشب

بیت

نکارا تو منتسب بود که روح پاک حسین علی

همایون کند رب او که از نفس حسین بن علی

همایون کند دو سوی نرجان دل اینجا گل حسین علی

زر بخ بود حسن دو سوی صهبا کاکار خیمه با حسین [illegible]

حدیث

بعض از اکرام الغریبان

پیر دیرانی شب بود در

خانه که سر اقدس امام

مظلوم در آنجا بود

میگردید و میخواست آن

سر بود نزدیک ببیند ناگاه

دید آنخانه بی شمع و چراغ روشن

[illegible]

بو سلیم بو نعلان بو بعلان بو نو بر جسم
برین تحفه که در فصیب مر خود و ده بر

بعدا ازان ام کلثوم خواهر موسی علیه السلام دختر
دانست و شعله زار در سر بر سینه میزد بزبان حال
وبیکفت

بیت

الب زنو برق غضب بدین جا کرده
بر سرم آتش عجب بدین جا کرده ظالم
این آسر و بست کو اند و بست اسیر کرده
روی بکل گشته عیان ابیت بدین جا کرده

حدیث

بعد ازان صفوره
دختر شعیب السر
منور بحو در داشت
و بزبان حال میگفت

بیت

بدین زره کرک غمت بکام در قرار
حکیم کز الست جز اسکنم کز ده قرار

بار بمو ده میبر ازان بوده بکو برابر روشن ازیاد
یا پر حق هم اطفال کور دو بی بزیاد

حدیث عیسی

بعد ازان مریم مادر
سرائع بدر رتیمان کر بالو
برو سینه خود گرفته
بر سر و سینه میزد و
بزبان حال میگفت

روشن شده پیر تعجب کرده گفت این روشنی از کجاست
فضا بود در بهلول انخانه خانه دیگری بعد که روز بر دانشت
بیرا ازانکه روز بر نگرست امادلش میطپید دیدانکه روشنی
ساعت بساعت زیاده میشود تا بجان رسید که هیچ دیده
تاب نظاره نداشت القصه بعد از غلبهٔ نور دید سقف آن
خانه شکافته شد زنان خوب روی در آمدند و کنیزان
بسیار کرد اگرد او لو کرفته اند و کنیزان میگفتند طرقوا طرقوا
طرقوا طرقوا بعد ازین دید که حوا مادر آدمیان و ساره زن
ابراهیم و هاجر مادر اسماعیل و کلثوم خواهر موسی و آسیه
زن فرعون و مریم مادر عیسی و راحیل مادر یوسف و صفوره دختر شعیب
فرود آمدند و بر سر صندوق رفتند اسر او گرفتند بر یک یک ساعت
ندمه و حدود وی دیگر بزبان حال میگفت

بیت

و ز آن سر بو رفته سینه بنام جز بدین جز زینب حل
میبکر دند ساده بزبان بقیه بعدم جز نام بدین جل عقیم
کر آن این و اقعه بعدم تا بدم جز نام
صعو بسته رد کرو مبا شدم تا بدم

مادر صبو از حال جگر بسته از غمت ای سید ما این چه است ای
شهید تشنه که خون بایی جگر رفته از دست غمت فرزند منع در السماء
ویلاه

بیت

چندین و جود ازان بسر نو بنهد در رنیت
ناکه بیبر دید که عمارت نو بنها بیکرد

حدیث عون

بعد ازان آسیه زن فرعون
السر او بر داشت
جنین میگفت

کبرا با بعضی از زنان حرم
مصطفی صلعم دیدون
بیوند بر سر الصندوق
رفتند و السر او بر چو
او در دند و یکان یکان
زیارت میکردند که ناگاه
ناله و فغان عظیم در السماء
بیدا شد و عمارت نو بو
بیر بدید آمد دیدون و
فتنه ها تغیر یافت بر بهر زد
که ای بیر دیده برم نه
و نگاه بکن که خواتون

حدیث

ازان لعنان بر زنان میان ایشان گوهر
برادر ابن دیده ایشان بعد جرکو بیشار نو عمو دو زرد
الب آتش حامه کرد و غلزار ده در نیلاب
قطبیان جو دکرد در بیر ایزان سیم بکرد
این سنم و برکن بجا لم با کسر بر فرعون

ارزو نعم بود بر بو بسر ازید ازید
زان عمارت بی بم از بدیدند بان علیم
و ز غم و شیر او بسر او نان عنبر ریحن میکفت

بیت

الب ز بیخ رکوب اخر احوالت جیست
و ز بیم دوره بیخ حالت اطفال ایت جیست
دیده یک برج با جر لجران دیده
گشت قربانی نغز زاده من حالت جیست

حدیث ابراهیم

بعد ازان ساره زن
السر او بر داشته بزبان
حال میگفت

بیت

الب شده کلشم از سوز و درون
و ز غمت شعله و آتش زده جگر تو
بکفم جان که کرده بجا حکیم از غم تو
دل بیر مرده زند شعله بحرت بلغم

حدیث

بعد ازان راحیل مادر یوسف
سر امام علیه السلام بر داشته
و بزبان حال میگفت

بیت

الب بز بدون غم جام الم مانده اسیر
خونش بها سون غمت کشته ام دا

قیامت فاطمهٔ زهرا مرا بد

بیت

فاطمه مادر آن تشنه لبان ...

حدیث

آن پیر از آن صدا بیهوش شد
چون بخواند چها بیرون ریش
نظر دید که از آن زنان یکی
دیده نیش و آواز خروش
ایشان شنید که یکی از
ایشان میگفت السلام علیک
الشهید مادر و ای غریب
مادر خدا جانم مادرت بقربانت

حدیث

پیر دیرا شیرا از استماع
آن سخنها باز دیگر
بیهوش شد چون بهوش
آمد از آن عمارت
...

حدیث

پیر روشن دل
میگفت اسیرکان
دارم تو از آن جا
عرش که وقت
ایشان در توریت
موسی و انجیل
خوانده ام بحق
...

۱۲۶

آن پیر بسرعت تمام بدو رفت خانه آمد و قفل او رو چون
عهد کوفیان شکست و چون تازه مسلمانی با نجانه ایمان نهاد
و سر صندوق بود چون پنبه بر داغ اسیرا بگشاد و در پیش آن سر مبارک
با ادب نشست و زمانی بر صورت او نگاه میکرد و زار
زار میگریست پس آن سر را بو میکرد و گلاب شست و بر سجاده
نهاد و شمع چون آه اهل بیت روشن کرده نزدیک آن سر نهاد
و از آن سر زبان حال بر رسید

بیت

۱۲۷

زینب که در عماری آخرین ...ان مادر من بود دختر رسول
خدا صلعم این اسیران اهل بیت منند و آن جوان بیمار فرزند من زین
العابدین السلام ... ایشان بنیکو نگه دار که ذریهٔ پیغمبر الله
اند چون پیر دیر این آن سخنان از آن سر شنید آن سر منور
بر روی سینهٔ خود گرفت و گفت بخدا قسم که روی خود از روی
مبارکت بر ندارم تا مرا امیدوار از شفاعت خود گردانی
در روز قیامت آن سر مبارک فرمود ای پیر تو از دین ما بیگانه
بدین جدم رسول خدا صلعم والله اقرار کن و کلمهٔ شهادت بگو تا
من گناه تو باشم پس آن پیر گفت

حدیث

بیت

پس آن پیر با تمام اهل
خود بجد مت جناب
امام زین العابدین عم
آمدند و عذر تقصیر خود
خواستند و هم از روی
اخلاص مسلمان شدند
و سر امام حسین عم از او ...

[illegible]

[illegible]

بيت

[illegible]

صلى بيت

[illegible]

[illegible]

صلى بيت

[illegible]

کیست

[illegible]

بيت

منم آنکه دیدم عیان باب خیبر ... علی

بجنبم غرقه گردیده اشقیا

[illegible]

منم آدم ... خلد جور ستم

منم نوح طوفان کربلا

[illegible]

منم شعل دودمان علی

منم شمع ایوان خیر النسا

[illegible]

السیدن اهل بیت رسالت بشام غم افزا

روایت کرده اند که چون ناقه های بی چون وجفا اسیران ال محمد ص
داخل شام کردند چون این خبر بیزید پلید ملعون رسید امر کرد که شهر را
زینت نمودند و آیین بستند و مطربان در سر کوچها بنغمه های مبارک باد
غلغله در کوچه و بازار انداختند و زنان خنجر جفا خنجر بر سینه و
دلهای اسیران نهادند و برای دیدن افعال زشت ... بر کنارها ایستادند
از زن و مرد شام تماشای اسیران کربلا بیرون امدند که ناگاه اسیران
بر نجیب ستم بسته و طایران بال شکسته کلهای گریبان دریده و گوهرهای رشته
گسسته غزالان در دام وحوانیه ارام و از اختران بی پدر و خواهران بی برادر و هر
بیابان اشکبار و اسیران تشنه تسوار رسیده گشته نه بینی ای اسیران امام ...
دست و پا بسته زنجیر بسته و سر عبت بر نیزه اندر خته زینب ... سرها ... روان
و در عقب اسیران ناله کنان در داخل شدند

بیت

[illegible] گه از سر دیده زر ریخت ... فضای [illegible]
[illegible] سر [illegible] بسته [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اسیران

اه واویلا اسیران بودند در کوچها میگردانیدند و چون چشم الیشان
بران سرها افتاد بی تاب میشدند و چون از کثرت الم ناله میکشیدند
و الیخ ... بالطعن نیزه ها میزدند و نمیگذاشتند که بر غریب
و گرفتار رحم وافغان کنند

بیت

... زمان ... کج ... افلاک ...
رفعا چه ظلم است ... بنالند بز ...
با سیران ندهر فرصت ... کلمه بی
سهل باشند زجنابت در ... ناله و زاری
الستم ... گه خواهر بیفرش
... حسین سبحر ... ان ... باد
کرم باشند زنغاه اه ... اسیر

حدیث

اه دیدن وقت ام کلثوم بشمر
علیه اللعنه گفت ای بیحیا ما را
از دری ببرید که نظاره کیان
کمتر باشند اخر ما دختران
پیغمبر شمایم با انکه سرها را
درمیان اشتران بیشتر
ببرید که نظاره کیان بانها
مشغول باشند و نظر بر ما
نکنند پس شمر ملعون ولد الزنا
از روی عناد هرجا که کثرت بیشتر
بود اسیران را از انجا می برد و سرها را
درمیان اهلبیت نگاه میداشت تا مردم

حضرت فرمودند شهید بجا لحن و دیر و شعر و
بنزد اه و امصیبتا چون مؤذن گفت اشهد ان محمد
رسول الله ص ع و اله جناب امام زین العابدین ع
عمامه را از سر مبارک برداشت و بسوی مؤذن انداخت
و گیسوان مبارک بر پیشانی نمود و فرمود ای مؤذن تو را
بحق همین محمد ص ع قسم میدهم که او را بر دل ... کی
تامل کن مؤذن خاموش گشت امام بیمار ع فرمود
که ای یزید محمد ص ع جد تو بود یا جد من رسالت در
شان جد تو است یا بجد من این محمد ص ع پدر تو را
بر دوش سوار کرد یا پدر مرا ای یزید تو چه چیز بر ... داشت
که پدر مرا که بهترین عترت رسول بود شهید کردی و
بخت ... او که مستوره پرده عصمت بود اسیر کردی
و مانند اسیران کفار شهر بشهر و دیار بدیار گردانیدی
و رخنه در دین جد ام انداختی و امر خدا را ضایع
ساختی با بنی امیه کفر کلیمه میگویی و رو بقبله می

اوریس آنحضرت در بحضار که مجلس کرد و فرمود
ایها الناس کلوی که همین محمد ص ع و اله میبوسید
بخنجر کین یزید ملعون بریده شد و تنی که همین محمد ص ع
و اله میمکید مانند مهر نبوت بدوش میکشید پیغمبر
و کفنی در خاک و خون غلطیده شد لبی که همین محمد ص ع
و اله میمکید از تشنگی کبود گردیده و سری که بر دوش همین
محمد ص ع و اله بود بر سر نیزه کرده گیسوی که فاطمه شانه
میکرد پر از خاک کربلا شد بدنی که جبرئیل گهواره او را
میجنبانید بروی ریگ بیابان ماند و ناله در آن وقت
زلزله در مسجد برپا شد چنانکه گویا افلاک بحرکت
در آمد یزید لعین نگذاشت که آنحضرت سخن را تمام
کنند اشاره بمؤذن کرد که اذان را تمام کند و فرصت
نداد پس حضرت امام زین العابدین ع از منبر بزیر امد
و یزید پلید لعین با گروه منافق خود نا سعید امامت کرد

تمام شد

عشق نیاسوده ای که تا نشنم دیده

بجمعه الغ تشنه بیرم را بکنم

منم زنان را اسیر اف الشام

بشام ظلم روان در شماع الشام

[illegible]

بیت

متنبر در کوب جفت باغبان کردم

اصحاب جفا خنجر بر سر داده ام

اندرون کلثوم عمر با غبار آن بجشن

نعوم اندرون زینب که الغ غم فیض

کفش جان بخرد آن الغ دور فنا بر کردم

حدیث

سهل میکوید جمیع شناختم
الا دختر سکینه امام حسین
را که گریبان طاقت
یا خنجر چاک زدم و گر
بیان کیرا افلاک شد گفتم
ابد تربیتم اگر خو[illegible]

حدیث

سکینه دانست که او از خا
ندان احمد مختار است
گفت ای شیخ مرس[illegible]
مالو بچه خاریت در میان
مردم میکردانند برو نیزه
الغ نیزه دار که سر بریدم

داره بگو سر بالا بیشتر برد تا به مردم متوجه آنها سر شغفو
و ما از نظر الیشان و نامحرمان محفوض باشیم سهل میگوید
منم نیزه دار الغ نیزه دار رفتم و گفتم حاجتی دارم اگر قبول کنی
چهار صد اشرفی بتو میدهم ان ملعون گفت چه حاجت داری
گفتم که سر امام حسین را از میان محذرات اهل حرم بیرون
بر آن ملعون با سید زد سر ها را از شتران بیرون برد و منم
چهار صد اشرفی با او دادم سهل میگوید پس آنکافران
سرها و اسیران را بردند تا به در مسجد خرابه جامع رسیدند که جای
اسیران بود که آن مسجد خرابه سقف نداشت

بیت

آن همه اسیران ز ظلم نکوکنان

بدر خانه خدا رفتند

[illegible]

بیت

[illegible]

حدیث

چنین جشم اسیران
کربلا بران مسجد

[illegible]

حدیث

بسوی ما اسیران بنگر آنکس
یا رسول الله ما دختران توایم
که شهر بشهر دیار بدیار میگردیم
با جگر روز در بیابانها و
شب در خرابه میباشیم و
زینب رو بسوی بسهل کرد
و این نوحه بیان میفرمود
بیت
سروران هر سیاهی شد ... الکبرا [illegible]

در تعزیه داری
بیت
شدن اهل
مقتل ... زنان
خواب دیدن یزید و مرتفعی

روایت کرده اند که هند زن
یزید پلید شبی از شبها با جفت
خود در جنگ بود و از میان
ابر شخصی بزرگ مرتبه

که با بیعه منبر جلالش سو
عرشش بر سر گرفته و زینبه
شاهیر خورشیدی دسو
ن دل شبانه میان ابر
بیرون آمده چهار نفر داخل
الخانه شدند که سر امام
حسین ع دوانی بود دیدم
الشهر یا بون سرغرقه در
خون بود برداشت و بر روی
سینه خود گذاشت و زار
زار گریستند و میگفتند
که غریب و الشهید و الی
بیکس منم جد محزون تو
و این است پدر دلخون
تو و این است حسن برادر
تو و جعفر و عقیل و حمزه

شهدا عمهای تو اند که بدیدن سر تو آمده اند خدا بکشد
کشنده گان تو بود لعنت کند ستم کاران تو بود پس یک
یک از آن بزرگواران آن سر مطهر بوسیدند و می
گریستند بعد از زیارت آن سر از نظر من غایب شدند
پس هند میگوید که من بسوی حجره خود رفتم دیدم نور
از آن سر بسوی آسمان میرفت و بوی مشک از آن حجره
بر آمد من رفتم که یزید را از آن واقعه خبردار کنم تفحص
کردم در خانه تاریکی دیدم که رو بدیوار نشسته زار زار
میگریست و میگفت مرا با امام حسین ع چکار و با فرزندان
رسول خدا صلعم چه نزاع این چکار بود که من کردم هند میگوید
که من داخل الخانه تاریک شدم و دیدن خواب بو یزید پلید
نقل کردم اضطراب آن ملعون زیاده شد جناب امام زین
العابدین ع و اهل بیت او طلبید و عذر خواهی شده
در آنوقت زینب خاتون بسیار میگریست یزید گفت
ای خواهر حسین الحال کار شده است گریه سود نیا

ندارد ناله و افغان تو حسین زنده نخواهد کرد گریه
مکن اگر حاجتی داری بگو تا روا سازم زینب خاتون
گفت ای یزید سه حاجت دارم مطلب اول من این است
که عزای حسین نگرفته ایم چرا هر وقت که میخواهیم گریه
کنیم با تازیانه بکتف ما میزنند و میگفت ای یزید

بیت
ولب تشنه نوحه ... آب ... [illegible]
اکر نور چشم ... شهید ... [illegible]
در ... اجازه ... [illegible]
زاب ... [illegible]
جبر اکر فرصت ماتم نشد ... [illegible]
کره شده است بد ... [illegible]

حدیث
ای یزید مطلب دوم
من این است که زنان
بنی هاشم که در شام
هند الیثه ... از خفی
دمالبود ... برادرم
یاری کنند که ناله کم
لایق حسین ع نیست
مطلب سیم من این است
آنچه اسباب که در کربلا
غارت کرده اند بیاورند

یزید حکم

١٣٨

یزید حکم همه را حاضر کردند و عمامه رسول خدا بود از آن جمله
یک پیراهن سوراخ سوراخ خون آلوده بجهت پیراهن حاضر کردند همینکه
چشم زینب بیکس بر پیراهن سوراخ سوراخ افتاد فریاد
برآورد واحسینا وا مظلوما وا مصیبتا برآورد و بیهوش
شد جمیع بیهوش آمد رو به یزید علیه اللعنه کرد و گفت ای یزید
خداداد ما بیکس ... از شما بستانند و سر برادر ما با سر ...
شهیدان بجا داری که تعزیه داری ما بیکس صفا ندارد
و میگفت
بیت
سر ... بنخل ... [illegible]
سیاه نغره ... [illegible]
بده سر شهید ... [illegible]
فغان ماتم ... [illegible]

تعزیه داری الیث ...
مهیا کرد که غریبان
آل محمد مصطفی صلعم
و آله و سلم تعزیه داری
دو انجا بیا کنند و د
لسهای ... غم خود بوانند
کی از الم خالی نخانید

حدیث

حدیث

پس زنان بنزبانی شیتم
یکبر دست در گردن
زینب کرده احوال
امام حسین ع سو
میبرسید ویکبر دست
بکردن ام کلثوم کرد
از عباس میبرسید
ویکبر دست در گردن
مادر قاسم کرد واز
قاسم میبرسید ویکبر
دست در گردن مادر
علی اکبر کرد واز علی
اکبر میبرسید ویکبر
از علی اصغر بجستی

بیت

[illegible]

حدیث

دلون وقت زنان
شام بازدحام تمام
داخل ان بخته خانه
شدند چون چشم ایشان
بزنان حرم افتاد همه
کریبان صبوری چاک
کردند وخاک مصیبت
برسر ریختند وصدا
بی افغان بفلک

حدیث

العزیزان زنان
بنزبانی شیتم
ازآن حال
بخبر کشتند
وبرای ماتم دار
سبب بهانه یافتند
اهل کریبان چاک کریبان بو
جون طلوع صبح عزا
ناله ماتم سو از برده
دل بهار سر کردند
هم از کیسوی پریشان
ولباس سیاه دربر
واز غبار آه خاک
مصیبت برسر بریشان خا
طران جمعیت

بیت

[illegible]

حدیث

[illegible]

بیت

[illegible]

محبوسان در زندان کشته روجینه امام غریب
اوکردند

العابدین ع بود ولان
میانه نشانیدند وزنان
حلقه ماتم زدند وصدا
شیعه از دار المصیبت
اسیران بلند شد واکر
ببکی با دیده کریان
بزبان حال
میکفتند

بیت

[illegible]

حدیث

زینب
پس اسیران بو جمع کرد وکربلا

میرسید یکبر دست در کردن
زینب خواتون کرد و میکفت

بیت

[illegible]

حدیث

زینب خواتون از تحقیق الله
زنان زمان در ناله یافت
ومیان ماتم سو وسیع دید
مقنعه از سر کشید و
میکفت ای زنان

بیت

[illegible]

حدیث

زینب میگفت ای زنان
احوال ما اینست که هیر
بینه هنوز زینب
خواتون درد را تمام
نکرده بود که صدای غلغله
از در خانه بلند شد خا
دمان یزید پلید میگفتند

بیت

که ای سر بریده ای سر حسین آمد
[illegible] خاقیفه آمد
سیاه [illegible] نشنید استقبال
خبر شنید [illegible] جلال
که هر [illegible] نالۀ و افغان [illegible] آمد
صدای [illegible] حسین [illegible]
شنیده است [illegible]

حدیث

[illegible] زنان [illegible]

خانه بیرون دویدند آنکه
ندملازمان یزید پلید
اسرهای منور را آورده
دادند و رفتند و اهل
حرم سرها بر داشته بهمان
خانه بردند چنین سرها
سرها را از سر طبق ها بر
داشتند و چشم ایشان
بر آن سرهای پر خون
افتاد زینب ای [illegible]
شمر ابن [illegible] اسیر
کا [illegible] ماست که میگفتم
بدانید که بر ما چه کن
شده است [illegible] سر
[illegible] که [illegible] اما
صدای العطش

۱۲۱

کودکان او شنیدید و دیده گریان برادر مرا ندیدید ونالۀ
علی اکبر بگوش شما نرسیده است و قنداقۀ علی اصغر او بخون
غرقه ندیدید و تماشای عروسی قاسم نوداماد او نگاه نکر
دید و بال افکنده و مشک خالی عباس علی او ندیدید
و الحال برادر او و لب های قطرۀ آب نشنیدید و درود واع
آخر او در کربلا حاضر نبودید و السب [illegible] او او بدرجه
ندیدید و وحشی بر قتلگاه کن رنگ دیدید و بدنهای پاره پاره
ایشان او بر روی خاک کربلا ندیدید پس زینب خواتون
گفت ای سران هر یکی سر یکی بر دارید و خویش سر مبا
رک امام حسین عم بر داشت و بر روی سینه خود گذاشت
و ام کلثوم سر عباس را بر داشت و مادر قاسم سر قاسم
نوداماد او بر داشت و فاطمه سر علی اکبر نوجوان او بر داشت
و سکینه سر علی اصغر او بر داشت بسینه گرفت پس زینب
خواتون [illegible] برادر [illegible]
خطاب [illegible] برادر جان
کرد و گفت [illegible]

[illegible] جان نو [illegible]
[illegible] برادر [illegible]
[illegible] بابا [illegible]
نظاره کن که [illegible] سکینه [illegible]
همیشه [illegible] داشته
بیا بیا بابا [illegible]

حدیث

ام کلثوم گفت ای خواهر
بابیست که من هم درد
بیا دارم زینب گفت

[illegible] که ای [illegible]
میگفت [illegible]
بکربلا [illegible]
روان شد [illegible]
نالۀ زده [illegible]
[illegible] نیست
[illegible] ای مادر قاسم

۱۲۲

حدیث

مادر قاسم سر نوداما
د خود او بر داشت و بر سینۀ
خونبهار و زار زار
میگریست و میگفت
[illegible]
[illegible]
[illegible] قاسم [illegible]
بگو عروس بیا و بگف [illegible]
از این حنا که [illegible] فلک [illegible]
دلم زدست حنا [illegible] فلک [illegible]
عروسیش که چنین [illegible]

سر او بوسید و ناله میکرد
و بزبان حال میگفت

بیت

[illegible]
[illegible]
بیا بیا [illegible]
بیا بیا [illegible]
[illegible]

حدیث

آه چنین نوبت بسکنه رسید

و سر علی اصغر را بر روی سینه
خود گذاشته و می بوسید
و لب بر لب او می نهاد
و در دهان او بو می کرد
و به زبان حال می گفت

بیت

[illegible]

حدیث

حضرات مادر
علی اکبر سر نوجوا
ن خود بر داشت
و می گفت ای
اکبر جان [illegible]

بیت

علی اکبر ندیدم [illegible]

بیت

ای مادر جان فدای
گلوی خشکیده تو شوم

بیت

[illegible]

حدیث

ای حضرات مادر علی اصغر قنداقه

[illegible]

حدیث

ای حضرات مادر قاسم
سر نو داماد خود بر
داشت و می گفت ای
ماه [illegible]

[illegible]

حدیث

ای حضرات

حدیث

ای حضرات اهل مجلس
[illegible]
ایات نو می گفتند

بیت

اهل مجالس عزا
گریند زار زار و بکا
[illegible] شهید کربلا
بخشد تو گر [illegible]
[illegible]
دیگر [illegible] جوان
بخشد گناه شیعیان
در روز گیر و دار من

اوردن سر مبارک امام مظلو
م را نزد یزید پلید و شهادت فرنگی

هر وقت که آن بادکش جام
ضلالت و آن سرمست شراب
جهالت یعنی یزید علیه اللعنه و ا
لعذاب بلکه آن روز در مجلس خو
د به شرب خمر و باختن قمار مشغول
بود و سر سرور شهیدان در
طشت سیمین گذاشته در حضور آن
سگ بی دین نهاده [illegible]
دل خود چنین بیمانه جفا می کشیده
درد آن پیاله بود در میان طشت
در پهلوی سر منور سید الشهدا
امام حسین علیه التحیة آه و ا
مصیبتا و باز مشغول شر
د باز [illegible]

بیت

شد خدا جاهل را چنین بکشند صبحدم ...

چون بی غیرت بی دین بیرون هر حرف ...

حرف کفر بی دین خانهٔ ایمان بعد

سر آن را نقش کند رسالت بعد

مدام بوسه که حضرت باشند

کسی که روایت کند آنرا لعنت

هر بدن منزلت خوارج ...

مترجم شده و دیده که غزال

چنین رسالت بود بدام الم گرفتار

فتارشده بود و عذاب

که بهر سپهر ولایت بود

الغبار ملال حالی واب

گردیده بود و آنوقت

که یزید پلید ولد الزنا

وچوب خیزرانی بدست داشته

بر لب دندان امام ع میزد

و سکینه خاتون چنین

چنان رو بیزید و گفت

یزید خدا قطع کرداند

و بر سر و سینه میزد

واین سخنان ...

...

حدیث

پس آنگاه سر منور با محاسن

خضاب شمع شامیان کشته

و روی که مصحف آیات اما

مت بود از خفه کلوب خدا

حدیث

و درآنوقت در مجلس یزید

پلید ولد الزنا فرنگی بود از

قیصر روم به ایلچی که آمده بود

چون ملاحظه این سر و عورات

نمود دلش بجوش آمد از یزید

پلید پرسید ای امیر این

آفتاب عالم گیر کیست و

چه مذهب داشته است و

چه گناه کرده یزید پلید

علیه اللعنة گفت این سبط

پیغمبر ماست که موسوم محمد

مصطفی است گفت پدر او

که بود یزید گفت علی

مرتضی ع گفت

بیت

من چه گویم به لب یا غریب

کشته تیغ و لب با خضاب

آفتاب منیر دست بی ...

بر زده دست نور جبین آفتاب

چه دور از دیار جهل و حجاب

الله رب البیک ملعون ناصاب

تو فرداش جدم روی باب

پرسید این گنه اشقیا بود

مپرید بود که مصطفی بود

چرا شرم از رخ حیدر نکرد

چرا حرمت نبو این پسر نکرد

خواننده ورد سعی ... خط وجه عمر

مثل ... بدادر آنچه ... شیر نمیل

معلم جهان مثل خطی ... شد عدل

نزد کاتب قدرت خطت خفی یادم

چگونه حکم کنم ... خطاب استادم

امام ناطق بحق علی ابن

ابی طالب ع رسیدند

آنچه خطها نوشته اند

علی ابن ابی طالب ع

دانست که جناب پیغمبر

خدا ص ع بچه سبب

حکم نفرموده او بعد از

تأمل بسیار رو کرد

و گفت ای نور دیده

کان ...

بیت

... پیغمبر ... زنان ... زنان ... زنان ... بخشش

... بجز ... بحکم نمود از ... مطلع

... بعقل کل در حکم زینب تأمل

... جواز که میلاد فاعل ...

فرمود که شما

حدیث

حضرت پیغمبر خدا ص ع فرمود

که ای نور دیده های جگر شما

خطهای خود را بنزد پدر خود برید

و هر چه او بگوید قبول کنید

پس آن دو گوهر نایاب بخدمت

باب عالیجناب خود رفتند

فرمود که شما خط خود را بنزد مادر ببرید که او حکم کند من

چنین با سلمان آشنا بودم گفتم ای سلمان میخواهم دانسته

باشم که فاطمه زهرا حکم جگر گوشگان خود را چگونه میکند تو

درون خانه بحر میخواهم که مرا مطلع کردانی روز دیگر

که بخدمت سلمان فارسی رسیدم و پرسیدم از سلمان

گفت آن دو گل بوستان امامت که بخدمت شفقه فرد ا

آمدند و خطوط خود را نمودند جناب فاطمه زهرا ع

دانست که جناب محمد مصطفی ص ع و جناب کننده خیبر

علی مرتضی ع بچه سبب حکم نفرموده اند که کدام یک از

تا خط بهتر است الجناب فرمود ای نور دیده کان من

در خط

و فوق ندارم دیگر ... ملال ... شما

اما امتحان دیگر ... گوهر ... بود

بیت

گوهر ... از فلک ... سینه ... غلطان ... بود

دیده ... داد ... زیاده ... ارتش ...

ما درش که بود یزید گفت فاطمه زهرا پرسید که برا
درش کیست یزید گفت حسن مجتبی است و اسم صا
حب این سر امام حسین است ع چون از بعثت منع ا
متناع نمود داعیهٔ امامت و خلافت میکرد و لشکر
فرستادم که او را بقتل رسانیده و عورات او را
که در سینش با اسیری آورده اند چون الخ فرنگی این
سخنانرا از آن سگ بی دین ولد الزنا شنید گفت
بلا بجای تو ای ملعون من از صاحب این سر حکایتی
دارم بدانکه در زمان جناب رسول خدا صلعم
من بعزم تجارت بمدینه رفته بودم شوق ملاقات
حضرت پیغمبر صلعم در سرم افتاد میخواستم مشرف یاب
آستان ایشان شوم تحقیق کردم که بزرگوار چه
چیز خوش دارد محرمان آن درگاه گفتند الخ
حضرت از طیب و عطر بخصوص میباشد من
قلارزیب نوی خوش برداشته روانه شوم

١٣٦

بیت

شد حضرت فرمودند این چیست • عرض کردم این محقر هدیه‌ایست
جناب دانست که من • مذهب نصاری دارم فر
• مودند تحفهٔ تو را قبول • میکنم که بشرف السلام دا
خل شوی عرض کردم چه کلمهٔ شهادت عر
• ضی کردم حضرت فرمودند • که اسم تو چیست عرض
• کردم عبد الشمس
• آن جناب فرمودند
• که من تو را عبد ا
• لوهاب نام کردم

حدیث

ای یزید من چنین تحفهٔ خوش بود • بعد از آن تحفهٔ
بخدمت آنحضرت بردم الخ • مرا قبول فرمودند
ای یزید من

بود که از جناب امام حسن ع
میدید که او بو بر دارد و
حسین ع او بو میگرفت
و گاه امام حسین ع بجواست بر دارد پا زهر او بو
پس میکشید مو تیر دریغ
کن کش بود هیچ کدام فر
حت نیافتند دسون آشنا
دریای رحمت حضرت
رب العزت بجوش آمد امر
شد بجبرئیل ع که ای سفینه
دریای راز رب جلیل

حدیث

گفت ای جانان مادر
من هفت دانه مروارید
در گردن دارم انها
بو بر شما نثار میکنم هر
کدام از آن بیشتر
بر داشتید قوت
او بیشتر است
پس جناب فاطمه
زهرا مروارید ها بو

بیت

[illegible]

149

قدر و مرتبه داشته
باشد که حضرت رسول
خدا ص ع و بتول
علی ابن ابی طالب
ع نتوانند ملال خا
طر ایشان دید و حکم
صریح نکردند در میان
ایشان به بینی تو
با ایشان چه کرده

حدیث

پس جبرئیل با امر رب
جلیل نزول کرد و بالای
ان دانه مروارید بو زد
تا که دو حصه شد نصفی
جناب امام حسن ع بر دا
شت و نصفی جناب
امام حسین ع بر داشت
ای یزید پلید علیه

بیت

[illegible]

س قبر کوثر بود در روز
حشر جواب جد البنات را
چه خواهی داد ای ظالم
شنیدم که برادر او حسن
مجتبی او بو نفر سعد بود
زهر دادند تا انکه
افتاد دو پاره جگر
او بو از بوه گلو بیرون
فرو ریخته شد و نیز
بینم که این یک
با هفتاد و دو نفر
از برادران و
یاران او شهید
کردند و سر ایشان
او بو در حضور تو

بیت

که فاطمه پرورده اندر دامنش
که فخر باد عرش کردگار
فتاده با بدن پاره پاره در میدان
تنش ز ظلم تو در کربلا [illegible]
[illegible]

150

نهاده اند و دل بر حال تو و تابعان تو هیچ سخن بو
انجا رسید هجوم از خاص و عام بر اهل یزید بو بر سید که
فتنه شود و گفت ای مرد اگر رسول قیصر نصرانی بود
تو او بو هلاک میکردم پس فرنگی پاک اعتقاد گفت ای
ظالم تو حرمت رسول قیصر نگاه میداری و حق رسول خدا
نمی شناسی یزید ملعون در غضب شد و جلاد او بو فرمود
این گستاخ را بر و گردن بزن چون عبد الوهاب دید که وعده
قربانی نزدیک است شوق شهادت بر دلش غلبه کرده
بر سر آن طشت رو سر شهید کربلا او بو بر داشت و بر روی
سینه گرفته و بزبان حال میگفت

بیت

[illegible]

حدیث

میگفت ای سر سلطان
تو سرا بر سر بازار
شهادت کشیده
و به منقل بهشت
جاودانی خریده
گواه باشی که

[illegible]

حدیث

مرویست از منهال که میگفت
من در آن وقت در شام بودم و
شنیدم که اهلبیت امام حسین ع را
بشام غم انجام آوردند به تفحص
ایشان در کوچه ها می گردیدم

بیت

[illegible]

حدیث

[illegible]

دیدم روز قیامت [illegible]
قربانیان [illegible] وفا باز
چون یزید ملعون حکم
بقتل او کرد و فرمان
سر امام ع را برداشت
[illegible]
و این نوحه را بیان میفرمود

نوحه

ای سر سرور اسلامیان
از لطف از عطا [illegible]
فردا شفاعت من
در عرصه جزا کن
ای [illegible] خدا [illegible]
[illegible]

در بیان دیدن منهال اهل بیت را در شام

روایت نموده اند که چون اهل بیت امام حسین ع وارد محنت
سرای شام شدند بروایتی ایشانرا در مکانی جا دادند
که سقف نداشت و بنیادش چون دل اهل بیت ویران بود منقول
است که وقت شب بود که سکینه بر در خیمه ایستاده بود و میدید
که مردم بسیار از آنجا عبور میکنند از جناب زینب خاتون
پرسید که ای عمه اینها بکجا میروند گفت ای غریب بیکس هر کس
بخانه میروند سکینه آهی کشید و گفت ای عمه مگر ما خانه نداریم که
در این خرابه قرار گرفته ایم ما چه کرده ایم که ما را باینجا آورده
اند آخر ما ذریه پیغمبریم این چه مروتست که این قوم دارند
زینب از این گفتگو زار زار میگریست و میفرمود

بیت

[illegible]

حدیث

منهال میگوید پیش رفتم و سلام
کردم آن بیمار کربلا جواب سلام مرا
بداد و فرمود تو کیستی که در این غریبی
بر ما سلام میکنی گفتم [illegible]
گفتم فدای تو شوم من از دوستان
توام و قضا مرا باین ولا انداخته
ای بیمار غریب چگونه گذرانی در
شام آنحضرت فرمود ای منهال
ای منهال شام گردیم در شام
مانند بنی اسرائیل در قوم
فرعون عرض کردم که
کسی از حال شما خبر میگیرد
[illegible]

بیت

[illegible]

نوحه

ای فلک ما بجا ئی لایق آییم
که ز شام آییم و در ویرانه ئیم
از فراق دوستان لاله داغیم
شب در یغ و ویرانه ما شمع چراغیم
ما دگر نه در جهان آسایش داریم
عابدینم تنش از تازیانه خسته
پشت بار غمش از چوب شکسته
باز و یش بسته در یغ و ویرانه نشسته
ما اسیران حرم رسول امینیم

نه زنان را خبر از حال ما بیچاره کان
روز ما را چون شب ما ساختند
ما نیم زنان که ما از راه
به خرابه غم نه بیم

و نیم غم فراق باب او بیابیم
جان بلب آمد که تا اشک از دیده بیاییم
ناله از جان بر کشیم تا جانب بیاریم
تاب ظلم و ستم کوفیان نداریم
زیر بار ستم یزید لعینیم

حدیث

عرض کردم یا مولا تو تاب
رفتار نداری بکجا میروی
آنحضرت فرمود یا منهال
در یغ خرابه که ما را مکان
داده بند سقف ندارد
و آفتاب بر سر ما می تابد
و من تاب دارم و تاب
حرارت خورشید ندارم
میروم که خواب بیاید
دیوار بر سرم که بدنم از
تاب آفتاب سوخته و جگرم
از حرارت تب گداخته
منهال میگوید از احوال
آن بیمار غریب میگریستم

که ناگاه دیدم که زنی بر بام خرابه فریاد و ناله آمد میکند و هر روز جمع زنان را بر خود جمع کرده

زینب فغان
در عزای امام حسین
نو کرد زینب بیچاره دلم
مبارک زین العابدین با طاقت تازیانه
ندارد و میگفت

بیت

بابا بیا که آن تازیانه را که بر تو زدند
بابا بیا که دشمنان دیگر زدند
بیا بابا که نعش جگر یم سالارین
بیا که اطفال بیکس را نوحه کنیم
با اشک دیده خونین جگر مدارا

یا ابا

یتیمان و پرستار
بیمار و غمخوار
گرفتار عمه ام
زینب خاتون
بی آرام گریان
دست جناب امام
زین العابدین ع را
گرفت و داخل آن
خرابه شدند شنیدم
ناله و فغان و
گریه غریبان
بلند شد بر سر و سینه
زدند و این نوحه را
بیان فرمودند

بیا بیا ای عزیز شمع شبستان
بر سر منزل ویران
مگر سر و خاک نیست
غم و غمخوار تو بر
غمی مباش که منزل غریبان نیست
خرابه لازمه منزل غریبان نیست
ای ما دوستیم دیده عشق بابا
بجای سر که بر سر و در بجا غم
روان مکن که ما سیم ماتم
من تو هر دو بیدر یاد سیم

حدیث

منهال عرض کرد که ای آقاجان
من بعد از این تو شوم آن زن

خواب دیدن دختر صغیره امام حسین ع پدر خود را

مرویست که دختری در سن سه سالگی از جناب امام
حسین ع مانده بود و در فراق پدر بزرگوار خود دایم گریان
بود و چون جرس انگار و اشکبار گرم فغان چون محبت
بسیار با پدر داشت از آنجهت که امام حسین ع در ساعتی
او را از کنار نمیگذاشت و دور نمیداشت از کنار پدر دور
و از الم فراق مهجور و شب و روز از اهلبیت تفحص مینمود
که ای بابا ... آنکه مرا در آغوش جان می پرورد و دید در کجاست
و آنکه تسلی جان بیقرار من بود چرا از نظر من نا پدید گشته
آخر شما در دهار ... مبداینید خبر از من نیم رسید
و شما زمان مهجوری ... میفهمید چرا که گریه از دل من
نمی گشاید اهل بیت حرم او را به بهانه ساکت میکردند
و میگفتند ای صغیره وعده دیدار نزدیک است از
ناله بنمایی چندان آن سخنان بر اثر شنیده بود

باک میکرد و اولوم بر ویسید بس
الطفل بهجران کشته و در خواب
دامن پدر بزرگوار خود او گرفت
با او شکایت و گله مینمود و
بزبان حال میگفت

حدیث

العزیز ان
الفقیره در
خواب با پدر
گفتگو میکرد و
شکایت ایام
دوری میکرد
ناگاه بخت تیره
او را از خواب
بیدار کرد چون
دیده گشود پدر
را ندید مضطرب
شده بهر سو نگاه میکرد
و ناله میکشید و بزبان
حال میگفت

بیت

ای بابا بی تو بی وفا شب خواب
زینجهت کرده ...
این قاعده ...
هجران تو کار ... نیست
هر کس سفری ... دارد
چشم غریب ... دارد
تخفیص غریب ...

بیت

که مثلش نیست و هر دم از آه
گرم ... آتش ...
نشانیدن کاهر در گوشه ...
بیاد پدر با فلک بزبان حال میگفت

حدیث

العزیز ان
جفا ایام
فراق پدر ش
بطول انجامید
و از کسی شده
وصال نشنید
دلش بدرد آمد
از شبهای دوری
سر بزانوی مجوری
نهاد و سیل اشک
از دیده حسرت
کشیده گمان میکرد
که اگر آن شب بسر
رود

بیت

فلک پدر دیتیم مبتلا تا کی
جگر کرده ام ...
بکنج درد ...
ز کرد بابی ...
کی است ...
خنک کسی که سر ...
فلک ... است ...
در ... نخورم که رفته است بسفر

بیت

یا بوی پدرم ...
آمد ز سفر ...
الهی بدوش باب ...
شب بهره آفتاب بوام

حدیث

الفقیره میگفت ای بابا
تا حالی در آغوش پدرم
بودم و سر مرا بسینه
داشت و غبار از رویم
پاک میکرد دیگر کی از سفر
خواهی آمد اصل بیت

اولو تسلی میداد ندارم
نمیگرفت و سر گفت تا
پدرم ...
آسایشی ندارم آه و اویلا
در آن وقت شب صدای
ناله و شیون اسیران
بلند شد زینب ستم
کشیده سر الطفل او در
کنار گرفت و با او میگفت

بیت

ای طفل ... نالان ...
... شکسته ...

بسر رود دیدار پدر خود او
اهل دیده النشب بزبان حال میگفت

بیت

ای شب تو مگر سحر نداری
... ندارد
باز دلم ...
گم گشته ...
... شب
بر طول ...
کاید دم ...
... شب
... بد رود
... شب ...

حدیث

آه و اویلا ان طفل صغیر
چندان ناله و بیقراری
کرد از فراق پدر بزر
گوار بر سر و سینه میز د
که از کثرت اندوه تا خوا
بش برد ناگاه در خواب
دید که پدرش از سفر
آمده و او را در آغوش
گرفته و او را تسلی میداد
و غبار از گیسوانش

ناگاه چشمش بر سر مبارک
پدر شما افتاد الله هیچ فرزند
یتیمی نبوینه بیند الطفل بر پدر اهی
کشیده و بر سر زد و بیهوش شد
اهلبیت او را بهوش آوردند
و الصغیره و سر پدر بشر بردا
نشسته میبوسید و بر روی
سینه خود کشید نشسته و مینا
لید و میگفت

وهیبو سید ند
اهر چند حرکت
دادند دیدند
اهراه بیدار شد
لنده

اهلبیت با سکایا کرد بر اند الطفل
از بیش قدر اه ریزانی متصل

بیت

الطفل نعش سوختم
سر بر ا ... ستی پر سر قدم عشق این
جان دادن عاشقان چنین باست

حدیث

رفت چو پسر جد ز دام
آب تشنه یک ده آه ...
درب ... جو را ...
بس مانده ز کاروان بعرب

یکسو نتیجه ... که این عشقتاد ...
یکیشه تو فا دران خرور
خواهر زکریا

فغان بر آوردند که سکان
سماوات از سوز ناله الیثان
سوختند و از نوای حجاز یان
و از جور نیکان عراق
دانه اشکی بهر امی منقور
در دار و هر پرده دکتر
در قانون ماتم عشاق
دار کرم ناله از ارهر عرس
افغان از قفس سینه در
پرواز بر اهر کاروان اشکی
جرس دلی درداد از دستگاه
ناله در وسعت کرده نش
فراخ و هر نون باغ عز
در گلشن حسینی آباد شاخ
بر شاخ

زیهر بر ... فغان ... جنین
... آن زینب
تحفه نامه در دهر داند
نحمت زده صبر ... تواند
با تیم زده سینه ... باید
رین آتش سینه جگر نابت
عشق داغ ... ... سوز داغ نابت
شعر عجیب که ... رب
مر ... دل که ... جاب
کرد ... خذ بخواب

حدیث

بر شاخ میر بر بیدند از بس فغان سر پایان کردند لشکر
ناله بر سر یزید شخنع آوردند آن لعین از خواب جهالت
بیدار شد پرسید که این خروش و فغان چیست و سبب ناله
چیست گفتند دختر صغیره از امام حسین ع ماند بود بدین
خواب بود در خواب دیده گفتند که بیدار شده برای پدر خود بیتابی
میکنند چون اهلبیت چاره ندارند با او در ناله و آواز شدند
یزید ملعون گفت تا سر جناب امام حسین ع را در میان
طبقی نهادند مندیلی بر او پوشیده برای او ببر بیدند شاید تسلی
او شود خادمان یزید پلید آن سر را بر طبقی نهاده برای ایشان
بردند اهلبیت امام حسین ع الخ سر گرفتند و پیش آن
صغیره نهادند چون طفل آن سر را دید گفت العمه این
چیست من از شما طعام نخواستم پدر خود را میخواهم
زینب سر برآورد گفت ایا عمه جان آنچه میخواهی آن نیست
آه وا محبتا ان یتیم بیکس چون آن مندیل را بر داشت

سر پدر
... از بیکسی رفت
... فت
... بی سر شد
... ... به الله ...
تا دوست ... بقدر ...

حدیث

العزیزان اهلبیت در ماتم
آن حقیره کربلا بر نو درید ند
و داغ ایشان تازه شد
بر سر الطفل حلقه ماتم
زدند و تعزیه نو از سر
گرفتند زینب غمدیده

بیت

بر هر که دامن زد ... آتش ... باد
بر هر که سایه ... با ... باب
بر هر که ... لب ... جگر نابت
بر هر که ... روز جزا ...
زین سخت جانی ... خود ... عجب دارم
خجالت از تو ... ز آب تشنه ... دارم
که چرا ... رفیقان کجا باشم
ننالم از سر این کاروان روان باشم

حدیث

بعد از آن زینب خاتون بر سر
ولیمه نهاده و این نوحه را ...

نعش آن طفل ... غیر ... پر بر زبان حال میگفت ...

حضرت فرمودند بابا علااکبر آرزو داشتم ترا داماد کنم

[illegible]

مصطفی آرزو زحمت خلعت دامادی

مادرت خراب آید بر بزم شادیت

[illegible] بابو جمله عیش [illegible]

علااکبر عرض کرد پدر جان علااکبرت را الفدای تو [illegible]

[illegible]

حضرت فرمودند بابا آرزو دارم [illegible]

راه برون با پدرت [illegible] تو تا بدر علااکبر [illegible]

راه رفت

[illegible]

حضرت دید که علااکبر بسیار خواهش میدان دارد [illegible]

فرمودند [illegible] دیده هر گاه اراده سفر داری برو با درت را

وداع کن که داغ حسرت تو بر دل او نماند علااکبر بدر

خیمهای حرم آمد فریاد برآوردند رسید چون بخواهرم علااکبر

گفت السلام علیک [illegible]

[illegible]

وداع باز پسین [illegible] جمله یاران

براه خلد عقب ماندم ز یاران

[illegible] از خیمه بیرون آمد [illegible] علااکبر بود

الله دست در [illegible] علااکبر [illegible]

۱۷۰

گفت [illegible] در زیر تیغ

[illegible]

گفت تا بوت چه باشد گفت چوب [illegible]

گفت که گورت چه باشد گفت خاک کربلا

[illegible]

گفت رفتی چنین ترا بینم ایا بابا عزیز

گفته باشد وعده دیدار روز رستخیز

منم [illegible] ۲۲

پس علی اکبر از پدر بزرگوار رخصت میدان کارزار گرفت

رخصت روانه میدان شد چون بمیان میدان

رسید از شجاع روی او همه لشکر دشمن شد چنانکه

رو بعمر سعد کردند که ایها الامیر این رسول خداست

که بمیدان آمده عمر سعد گفت به بینید و آگاه باشید که

اینجوان علی اکبر حسین است

شبیه جسم رسول [illegible]

مصطفی است علی اکبر حسین است این

مبارزان [illegible]

[illegible]

عمر سعد

(۱۷۱)

عمر سعد حکم کرد که علی اکبر را محاصره کردند تیر باران کردند

زیر تیغ و [illegible]

زنان [illegible]

علی اکبر مشغول [illegible]

که بود که ناگاه ظالمی از منقذ مره عبدی میلکند

از کمینگاه در آمد چنان گرزی بر کمر علی اکبر زد که علی اکبر از

اسب در افتاد فریاد برآورد که یا ابا ادرکنی یعنی

ای پدر مرا دریاب چون آواز علی اکبر بگوش

پدر بزرگوار رسید فریاد برآورد و اولدا هر زینب

ها ور حر الجناح مرا که علی اکبرم را کشتند

زینب خاتون میفرماید چون حر الجناح را

حاضر کردم دیدم برادرم سوار شد روانه شد

بجای آمد تا آنکه بر نعش علی اکبر رسید سر علی اکبر را

بدامان نهاد گفت بابا جان ندیده ای دنیا از تو بار ذلت

[illegible]

عرض کرد با بابا [illegible] که کرم رخ نشد

علی اکبر روی پدر را تبسمی کردند و در وحش [illegible]

قدس پرواز نمودند انا لله و انا الیه راجعون

۱۷۲

دفن که علی اکبر روانه میدان ام لیلا [illegible]

[illegible]

منتخب [illegible]

۱۸

۱۷

بکنند از کینه [illegible] خدا [illegible] زعقب بر هم کافر نفر
لشکر عدوان زده عبا
رو بنجف کرد سکینه زد درد
دست رسان قبضه تیغ دو سر
با علی ای شیر خدا یا علی
بسته انداز کین تمام تیرها
گفت چه بلبل بنوا یا علی

با شور غرابم مسکنم
رنجور گردیده تنم
ای شاه [illegible] کنم
من جان سپارم
من خوار و زارم
من بیقرارم
الحذر خوار و روزگارم
والشمس از روی [illegible]
واللیل از موی [illegible]
بنگر جفا از [illegible]
من بیقرارم من خوار و زارم
من جان سپارم
الحذر خوار و روزگارم

[illegible] بکن زبان بگشا
[illegible] تو بکنی از [illegible]
با علی [illegible] خدا یا علی
[illegible]
[illegible]
با علی [illegible] خدا یا علی
[illegible]
خدا یا مرگ آخر مرگ آخر

۱۲۹

میکنم از سر اخلاص ثنا خوانی من
الله دو روز قربان شدن است
با تو روز [illegible] با حسینی است

ای [illegible] ور عیاله گوهرم
بنگر [illegible] دربدرم
گردون [illegible] از [illegible]
از غم فکارم
الحذر خوار و روزگارم
من خوار و زارم

ای نور چشم چشم [illegible]
قربان رویت ای [illegible]
بنگر اسیرم دربدر
صبر ندارم
من خوار و زارم
از غم فکارم
روزگارم
الحذر خوار

قربان رویت وجه ای پدر
بر ما نما آخر نظر
[illegible]
[illegible]
من بیقرارم
الحذر خوار و روزگارم
[illegible]
[illegible]
[illegible]
من خوار و زارم
از دیده [illegible]
الحذر ادم در مقام
با شور غرابم مسکنم
رنجور گردیده تنم
دل [illegible] کنم
من جان سپارم
من بیقرارم
من خوار و زارم
الحذر خوار و روزگارم
والشمس از روی [illegible]
واللیل از موی [illegible]

[illegible]

حضرت یعقوب هجر [illegible] سینه سوزان دل پر از خون
[illegible] بجز نشسته

مجنی [illegible] چشم [illegible] میکند بیشون دمادم
در غم [illegible] با رخ [illegible] نشسته

با [illegible] زاری کرده خون از دیده جاری
در سرای [illegible] زاری با دو چشم [illegible] نشسته

داغ جان سوز تو جانا
بر دل هر پیر و برنا

در جهان ای ماه سیما
تا دم محشر نشسته

ای برادر جان فدایت
چون حسینی از برایت

روز و شب اندر غریبی
اکبر [illegible] نشسته

غم [illegible] تو گل [illegible] بر تو
گهواره و تاج [illegible]
[illegible] بسته [illegible]

[illegible] افغان [illegible] بجای [illegible]
[illegible] شال [illegible] فتاده
که [illegible] جای [illegible]

[illegible] بکجاست
[illegible] فتاده
بزن [illegible] ای [illegible] کربلا

ای [illegible] دم [illegible]
[illegible]

ای [illegible] ای [illegible] زبان
از غم [illegible] رضوان مصطفی [illegible] نشسته

در غم [illegible] قاسم [illegible]
[illegible] در گلستان [illegible]

بلبل [illegible] نشسته

[illegible] بحر [illegible] بیان
[illegible] جای [illegible] فتاده

ای شهر [illegible]
[illegible]

همتو [illegible] بجانت
نادان [illegible] جهول

[illegible] قبول
[illegible] نقش [illegible]

حبیب [illegible] دوستان [illegible]
[illegible] فتاده

[illegible] گل [illegible] لیلا
[illegible] فتاده

[illegible] کربلا
[illegible] فتاده

[illegible] برادر [illegible] فتاده

[illegible] بر [illegible] فتاده

از غم تو ناله و افغان کنم
[illegible] پریشان کنم

[illegible] بجهان [illegible]

از [illegible] خلق [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible] فتاده [illegible]

از غم ای [illegible] عرب
روز [illegible] بین کشته [illegible]

[illegible] فتاده

ای [illegible] جهان [illegible]

[illegible] بوستان

[illegible]

رجوع

جسم بی‌روح تنها به حیران

[illegible]

بار الهی جان [illegible]

دل بیراه ناله روان اشکش چو ژاله رخش از محنت غم چو مه در عیش ما له

[illegible]

۱۹۵

اهل شام اندر تماشا [illegible]

[illegible]

دیوان [illegible]

[illegible]

ای [illegible]

[illegible]

۱۹۴

از کرامی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

رجوع

[illegible]

ای برادر جان

[illegible] ای برادر جان

[illegible] ای برادر جان

[illegible] ای برادر جان

[illegible]

ولنكار ديدي يا المانا بو اوش غلار اكبر على اكبر

دل سورسنكلار تو اوش غلارنيك جوابين نمه ديبوم

خوش زنده ...

پس او اوش غله كلديلر على اكبرنيك اناسنيك قوليغه

ديديلر اي بيچاره جان آقاميز على اكبر ياره كيدوب

على اكبرنيك آناسي ديدي اي اوش غلار مينك

جگرلتم وار بعدازان باشنه وربيب بو مقول ارلان ديگر

رفيقان على اكبر ...

يا قردشي لير بيلان عباس نيك آناسي ديدي اي بشير مينك

جانم و فرزندلاريمنيك جانين حسين فدا اولسون

عباس نيك آناسي بشير ديدي اي عباس نينك آناسي عباس پاره

ايكي قولني كسديلر ابير قارداشي لرينيز پاره

ايديلر عباس نيك آناسي چون بو سوزني ايشدوب

الله الله آه فرزندنيك داغيني كوروب سولوب

آغلاديلر بيهوشي اولوب چون اهوش كلدي

ديديب

رفيقان على اكبر مخنديد حنا بروت باي خود مينديد

على اكبرنيك اناسي ديدي اي اوش غله على اكبر تا او وقت

اولسون گر بولادشي لرنيك فكر بيلده ...

پس سكينه كلوب بشيرنيك يانينه ديدي اي بشير

اگر مدينه گه كيدرسن اورده بير بيمار واراديا

فاطمه دورسي الله آتد ديرمن كه او نه ديمكنك

ديديبشي سكينه ...

ديدي اي بشير اي بشير خنده لنه خبر كلدار

بشير ديدي اي عباس نينك اناسي ديلم ...

چون اهل مدينه بو سوزني ايشديلر باموسيه و اوبلالكان ل

واحسينا كوبال دروازه دن چيقوب باشي لرينه وزو

ديرولر يا حسين وا اوش غلار كه على اكبرلال ...

كدرولر باموسيه قرداشي ال بوبي لرينه كلديلر و ...

دانه محبوب و آغلاديلر ناگاه على اكبرنيك انا ...

جناب قاسم [illegible] سالت اولدی [illegible]

[illegible]

جناب قاسم سایر اهل بیته وداع ایدوب [illegible]

جناب قاسم [illegible]

چوق اضطراب ایدر دیدی

[illegible] صبر ایله [illegible]

[illegible]

جناب [illegible] جلال ایله حضرت [illegible]

عم جانم صبر ایله سنی جلال ایدوم [illegible]

حضرت شروع ایتدی قاسمی [illegible]

[illegible] زینت ویردی

[illegible]